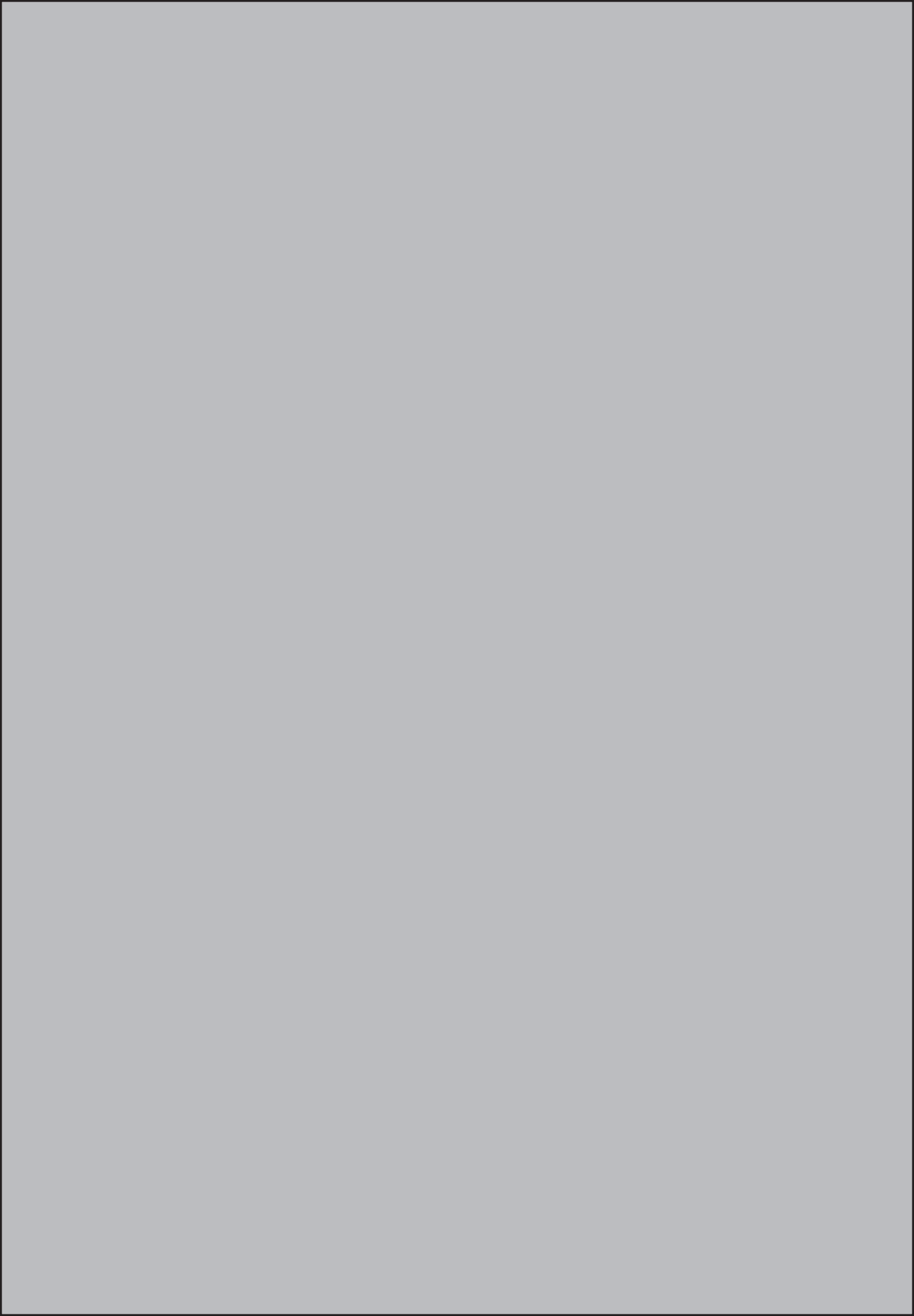


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



آموزه‌هایی
از مکتب عاشورا



سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

آموزه‌هایی از مکتب عاشورا

ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تهیه و تنظیم: اداره کل اعزام مبلغ اوقاف

لیتوگرافی و چاپ: اسوه

قطع: وزیری

نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۳

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت اعزام مبلغ: www.moballeghin.com

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی اجتماعی

آدرس اعزام مبلغ: قم، ۳۰ متری هنرستان، روبروی مسجد شهید مصطفی خمینی

اداره کل اعزام مبلغ سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۸۵۸۴-۸۶ نمابر: ۰۲۵-۳۷۸۳۸۵۸۴-۸۷

غیرقابل فروش

اهدایی معاونت فرهنگی و اجتماعی
سازمان اوقاف و امور خیریه





فهرست مطالب

- | | |
|-----|---|
| ۱۱ | ۱. تکلیف محوری (تکلیف‌گرایی) |
| ۲۳ | ۲. غیرت دینی |
| ۳۳ | ۳. ولایت مداری و ولایت‌پذیری |
| ۴۳ | ۴. عبودیت و بندگی |
| ۵۵ | ۵. استقامت و پایداری |
| ۶۳ | ۶. دین‌فروشی |
| ۷۳ | ۷. امر به معروف و نهی از منکر (اصل برانگیختن به نیکی و بازداشتن از بدی) |
| ۸۳ | ۸. عدالت خواهی و ظلم‌ستیزی |
| ۹۵ | ۹. صبر |
| ۱۰۷ | ۱۰. حیا (عفت) |
| ۱۱۷ | ۱۱. روزی حلال و حرام |
| ۱۲۵ | ۱۲. بصیرت و بیدار دلی |
| ۱۳۳ | ۱۳. توکل |
| ۱۴۳ | ۱۴. ایثار، از خود گذشتگی و فداکاری |
| ۱۵۳ | ۱۵. توبه |
| ۱۶۳ | ۱۶. حق محوری (در امور فردی، اجتماعی، سیاسی) |
| ۱۷۱ | ۱۷. عزت مداری |
| ۱۸۳ | ۱۸. وقف |
| ۱۹۷ | ۱۹. خطبه‌ها و پیام‌ها |
| ۲۱۵ | ۲۰. احادیث امام حسین علیه السلام |

پیشگفتار

زنده نگه داشتن عاشورا یک مسئله بسیار مهم سیاسی و عبادی است.

امام خمینی رحمته الله علیه

هرچه درباره مسأله عاشورا و قیام حسینی بیشتر فکر کنیم باز هم این قضیه در ابعاد مختلف دارای کششی و گنجایش اندیشیدن و بیان کردن است.

امام خامنه‌ای دامه ظلّه

حماسه خونبار کربلا یک مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده تاریخ است و برپایی محافل و مجالس عزاداری در پاسداشت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام عزت و سعادت‌مندی را برای دوستداران و پیروان این مکتب بدنبال داشته و خواهد داشت.

حسینیان با یاد امام حسین و خاندان و یاران با وفایش مسیر زندگی و حرکت خود را با مسیر حرکت آن امام سمت و سو می‌بخشند.

عظمت یافتن و شکوهمندی مراسم و محافل عزاداری سال به سال و گسترش این فرهنگ در بین احاد جامعه حاکی از پیوند مردم به این خاندان و نشان دادن عشق و ارادت خود به اهل بیت عصمت است.

بدون تردید نقش و عالمان دین و فرهیختگان و مبلغین یکی از ارکان اصلی و محوری این مکتب تربیتی و نقش آفرینی این عزیزان در صیانت از این مکتب حیات بخش می‌باشد.

کتاب حاضر حاوی ۲۰ موضوع متنوع و مهم است که در اختیار مبلغان محترم در ایام تبلیغی محرم قرار گرفته تا انشاءالله مورد استفاده قرار گیرد.

در ضمن از زحمات همه عزیزان و دست اندرکاران بویژه نویسندگان این اثر آقایان سید محمود طاهری، علی اکبر خدامیان آرانی، عباس محمودی، صهیب تقوی، علی توحیدی نژاد، حسین مرادی دولت آبادی که در تهیه این کتاب ما را یاری کردند تقدیر می‌گردد و امید داریم مورد عنایت امام حسین علیه السلام قرار گیرد.

معاونت فرهنگی و اجتماعی

سازمان اوقاف و امور خیریه





بسی خون کرده اند اهل ملامت
 ولی این خون نخسبد تا قیامت
 هر آن خونی که بر روی زمانه است
 برفت از چشم و این خون جاودانه است
 چو ذاتش آفتاب جاودان بود
 ز خون او شفق باقی از آن بود
 چو آن خورشید دین شد ناپیدار
 در آن خون، چرخ می گردد چو پرگار
 امامی کافتاب خافقین^۱ است
 امام از ماه تا ماهی حسین است
 چراغ آسمان مکرمت بود
 جهان علم و بحر معرفت بود
 به همت، هر دو عالم را گرفته
 ولی نورش همه عالم گرفت^۲
 (عطار نیشابوری)

عالم از شور تو غرق هیجان است هنوز
 نهضت مایه الهام جهان است هنوز
 بهر ویرانی و نیابودی بنیان ست
 خون جوشان تو چون سیل روان است هنوز
 کربلای تو پیام آور خون است و خروش
 مکتبیت راهنمای دگبران است هنوز
 همه ماه است محرم، همه جا کرب و بلاست
 در جهان موج جهاد تو روان است هنوز
 جاودان بینمت استاده به پیکار دلیر
 لا اری الموت تورا ورد زیبان است هنوز
 باغ خشکیدۀ دین را تو ز خون دادی آب
 نه عجب گر که شکوفا و جوان است هنوز
 انقلاب تو به ما درس فضیلت آموخت
 نقش اخلاص تو سرمشق جهان است هنوز^۳
 محمد حسین بهجتی (شفق)

۱ - شرق و غرب.

۲ - فرید الدین عطار نیشابوری، خسرونامه، ص ۲۵.

۳ - نقل از: ابوالفضل بهشتی، فلسفه و عوامل جاودانگی نهضت عاشورا، ص ۶.

مقدمه

مکتب عاشورا به مثابه چشمه جوشانی است که جوشش آن را پایانی نیست. قرن هاست که جان های تشنه از این چشمه جام بر می دارند و سیراب می شوند. این رخداد جانسوز تاریخ، گرچه خود تلخ بود، شیرینی های فراوانی برای بشریت به ارمغان آورد، و گرچه ناگوار بود، خاستگاه صدها برکت برای جامعه انسانی شد. ما اگر بخواهیم نمونه و چکیده ای از اسلام ناب را که آینه همه فضیلت ها و خوبی ها و پاکی هاست به جهانیان معرفی کنیم، بهتر از «حماسه عاشورا» سراغ نداریم، و اگر در صدد برآییم که نسخه ای به بشریت ارائه دهیم که در آن، درمان همه ی دردهای روحی و تسکین تمامی آلام روانی آمده باشد، نسخه ی «حماسه عاشورا» را عرضه خواهیم کرد.

سخن گفتن پیرامون حماسه عاشورا، همواره کاربردی و دارای ثمره های فراوان عملی بوده و هست؛ چرا که پاسخگوی نیازهای روحی و روانی انسان ها بوده، آن توان و گنجایش را دارد که هم امور مادی و دنیای آدمها را سامان بخشد و هم امور معنوی و آخرت آنها.

در عاشورا، هم اخلاق فردی بازتاب داده شده است و هم اخلاق اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی و هم اخلاق اقتصادی و سیاسی، و هم عرفان؛ و برای کسانی که خواهان اخلاقی جامع و فراگیر هستند، مکتب عاشورا در این باره کم مانند و یا بی مانند است. آنچه در این اثر بدان خواهیم پرداخت، تنها، اندکی از آموزه های مکتب عاشورا است که می تواند به اندازه خود، مفید و راهگشا باشد، و گره از کار فرو بسته جامعه انسانی بگشاید. از سالار شهیدان علیه السلام اخلاص می طلبیم و از ساحت قدسی او توفیق در حسن انجام این کار می خواهیم، و امیدوارم این اثر را در ردیف آثار عاشورایی مقبول قرار دهد.



غلام نرگس مست تو تا جدارانند
 خراب باده لعل تو هشیارانند
 تو را صبا و مرا آب دیده شد غمّاز
 وگرنه عاشق و معشوق، راز دارانند
 ز زیر زلف دوتا چون گذر کنی بنگر
 که از یمین و یسارت چه سوگوارانند
 تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من
 پیاده می روم و هم‌رهان سوارانند'
 (حافظ)

سید عالم علیہ السلام

عن اللہ

سید عالم علیہ السلام



۱

تکلیف محوری (تکلیف‌گرایی)





پیامبران، اولیای الهی ﷺ و تکلیف محوری

یکی از ویژگی های پیامبران و اولیای الهی ﷺ، تکلیف محوری آنان بوده است. آن بزرگواران، هم، به انجام تکلیف، سخت پایبند بودند، و هم فقط، مأمور به انجام تکلیف بودند، و در این باره کاری به این نکته نداشتند که با انجام تکلیف، به نتیجه دلخواه خود و پیروزی [ظاهری] نیز دست می یابند یا دست نمی یابند.

از آیات قرآن کریم استفاده می شود که همه پیامبران الهی ﷺ، هم مأمور به انجام تکلیف بوده اند، و هم می بایست در این تکلیف گرایی، فارغ از نتیجه بخشی [ظاهری] آن بوده باشند. قرآن، تکلیف پیامبران ﷺ را فقط، «ابلاغ» و رساندن پیام وحی اعلام فرموده است؛ بی آن که از آنان بخواهد به دنبال آمار گرویدگان نیز بوده باشند.

نمونه هایی از این گونه آیات، از این قرار است:

«فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه ای] است؟»
(نحل/۳۵)

«فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ پس اگر روی گردانید، بدانید که وظیفه پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است.» (مائده/۹۲)

«وَإِنْ تَكْذَبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ و اگر تکذیب کنید، قطعاً امت های پیش از شما [هم] تکذیب کردند، و بر پیامبر خدا جز ابلاغ آشکار [وظیفه ای] نیست.» (عنکبوت/۱۸)^۱

۱ - ر.ک: آل عمران/۲۰؛ مائده/۹۹؛ رعد/۴۰؛ ابراهیم/۵۲؛ نحل/۸۲؛ نور/۵۴؛ یس/۱۷.

سعدی با استفاده از آیات یاد شده، در این باره چنین سروده است:

ما نصیحت به جای خود کردیم روزگاری درین به سر بردیم
گر نیاید به گوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس^۱
نیز گفته است:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال^۲

بی گمان مکتبی بودن یک مسلمان را از اینجایی می توان شناخت که در همه ابعاد زندگی و کارهای فردی و اجتماعی، نسبت به آنچه «وظیفه ی دینی» است، متعبد و عامل باشد. تکلیف در شرایط مختلف فرق می کند. ممکن است مطابق خواسته ی قلبی انسان باشد یا مخالف، مورد پسند مردم باشد یا نه. مسلمان چون در برابر خداوند تعهد سپرده است، عملکرد او نیز باید طبق خواسته ی خدا باشد و هیچ چیز را فدای «عمل به تکلیف» نکند. در این صورت، هر چند به ظاهر شکست هم بخورد، پیروز است، چون در انجام وظیفه کوتاهی نکرده است.

فرهنگ «عمل به تکلیف» وقتی در جامعه و میان افرادی حاکم باشد، همواره احساس پیروزی خواهند کرد.^۳

تکلیف محوری، و نه پیروزی گرایی [ظاهری]

در مکتب شیعه، آنچه مهم است، انجام تکلیف است، گرچه به نتیجه دلخواه شخص و پیروزی ظاهری نیانجامد. قرآن کریم به مؤمنان و مجاهدان گوشزد می کند که تنها به تکلیف خود (جهاد و جنگیدن با دشمنان) عمل کنند، و کاری به نتیجه نداشته باشند، و نتیجه را هر چه که باشد بپذیرند، خواه پیروزی بر دشمنان باشد و خواه کشته

۱ - سعدی، کلیات، تصحیح: محمد علی فروغی، ص ۱۷۷.

۲ - همان، ص ۶۷۳.

۳ - جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص ۹۰.



شدن و شکست ظاهری:

«قُلْ هَلْ تَرَبُّوْنَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ؛ بگو: «آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی (پیروزی یا شهادت) را انتظار می برید؟» (توبه/۵۲)

در حقیقت، خداوند با همانند این آیه و آیاتی که پیشتر یاد شد، گونه ای از (پیروزی نقد) را به مؤمنان یادآور می شود، که عبارت باشد از: «انجام تکلیف». بدیهی است که اگر بر اساس این آموزه ی قرآنی، مسئله «تکلیف محوری» به عنوان پیروزی اصلی و واقعی در ذهن مؤمنان جای گیرد، موضوعی به نام «شکست»، از قاموس مؤمنان، رخت بر می بندد، و آنان در هر دو حال (کشته شدن و شکست ظاهری و یا پیروزی بر دشمنان) خود را پیروز میدان خواهند دانست.

بی گمان در آیه ی شریفه «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» راز اصلی پیروزی های مسلمانان نخستین، در آن نهفته شده است، و اگر پیامبر اسلام هیچ تعلیم و دستوری جز این نداشت، برای تضمین پیروزی پیروانش کافی بود، و آن این که مفهوم شکست و ناکامی را به کلی از صفحه ی روح آنها زدوده، و به آنها ثابت کرده که در هر حال پیروزید؛ کشته شوید پیروزید، دشمن را بکشید، باز هم پیروزید... سربازی که با این روحیه وارد میدان جنگ می شود هیچگاه فکر فرار و پشت کردن به دشمن را در سر نمی پروارند و از هیچ کس و هیچ چیز نمی هراسد. چنین روحیه ای را تنها از طریق تعلیمات اسلامی می توان بارور ساخت، و امروز نیز اگر با تعلیم تربیت صحیح، این منطق بار دیگر در روح مسلمانان جلوه گر شود، عقب ماندگی ها و شکست ها را جبران خواهند کرد.^۱

پروفیسور حامد الگار، می نویسد:

«زمانی بعضی از دوستان من که در پاریس به ملاقات آیت الله خمینی رفتند، از ایشان پرسیدند که: آیا فکر نمی کنید که این خطر وجود دارد که ادامه ی این خونریزی و قربانی دادن ها در دل های مردم، یأس و دلسردی ایجاد کند، به طوری که اصل نهضت

۱ - جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۴۴۴ و ۴۴۵.



از بین برود؟ آیا بهتر نیست کمی دست نگه دارید و به ترتیبی در صدد اصلاح موقتی رژیم موجود برآیید؟

آیت الله خمینی در پاسخ، همین قدر گفتند که: «وظیفه ما عمل به احکام الهی است، و این دیگر به عهده‌ی خداست که نتیجه اعمال ما در زمان حیات ما یا پس از آن، تحقق یابد.»^۱

امام حسین علیه السلام و عمل به تکلیف

یکی از ویژگی‌های امام حسین علیه السلام که در جریان حماسه عاشورا بازتاب ویژه‌ای یافت، تکلیف محوری ایشان بوده است. آن حضرت در عین حال که می‌دانست قیام او به شهادت ایشان و همه یارانش می‌انجامد و خاندان او به اسارت می‌روند، لحظه‌ای در این قیام، درنگ و تردید ننمود؛ چرا که آنچه برای او مهم بود، تکلیف محوری و عمل به تکلیف بود، و نه هیچ چیز دیگری غیر از آن.

طبری می‌نویسد:

«وقتی امام حسین علیه السلام مصمم شد که به سوی کوفه برود، ابن عباس پیش وی آمد و گفت: «خدا تو را در این سفر محفوظ بدارد ... بیم دارم که [مردمان کوفه] تو را تکذیب نمایند و با تو مخالفت کنند و تو را یاری نکنند، و بیش از دیگران با تو دشمنی نمایند.» امام علیه السلام فرمود:

«[من تصمیم خود را گرفته‌ام] از خدا خیر می‌جویم [و تنها به تکلیف خود عمل می‌کنم].»^۲

آن حضرت در منزل «صفاح»، وقتی که فرزدق از اوضاع نا مطمئن کوفه به او گزارش می‌دهد، در سخنی که حکایت از عمل به تکلیف و تکلیف‌گرایی از سوی ایشان دارد، فرمود:

۱ - غلامعلی رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۴، ص ۱۶.
 ۲ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۶۴ و ۲۹۶۵.

«کارها به دست خداست و خدا هر چه بخواهد می کند و هر روزی پروردگار ما به کار دیگر است اگر تقدیر به دلخواه ما نازل شود، نعمت های خدا را سپاس می گذاریم، و از او برای ادای شکر، کمک می طلبیم. و اگر تقدیر الهی، میان و آنچه امید داشتیم که واقع شود، مانع شد، پس کسی که نیت او پاک است و اندیشه پرهیزکارانه دارد، دچار بیم و اندوه نشود.»^۱

این سخنان امام حسین علیه السلام نشان می دهد، که ایشان در مقام انجام تکلیف بود، و نتیجه، هر چه که باشد بدان راضی بود.

وقتی، دو نفر از سوی والی مکه برای او امان نامه آوردند تا از ادامه سفر بازش دارند، حضرت فرمودند: «در خواب، پیامبر خدا را دیدم و به چیزی فرمان یافتم که در پی آن خواهم رفت، به زیانم باشد یا به سودم.»^۲

از سخنان دیگر امام حسین علیه السلام که نشان از تکلیف گرایی او - فارغ از هر گونه دغدغه نسبت به نتیجه - دارد، این است:

«أرجو أن يكون خيراً ما أراد الله بنا، قُتِلنا أو ظَفَرنا؛ امید خیر دارم درباره آنچه خداوند برای ما اراده فرموده است، چه کشته شویم چه پیروز گردیم.»^۳

یاران امام حسین علیه السلام و عمل به تکلیف

از سخنانی که یاران و اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام در دست است، استفاده می شود که آنها نیز، تکلیف محور بوده، چون امامشان حسین علیه السلام دغدغه مند انجام تکلیف بودند. «وقتی که در شب عاشورا امام حسین علیه السلام از یارانش خواست که از تاریکی شب استفاده کرده، راهی دیار و منزل خود گردند، گفتند: به خدا سوگند از تو جدا نمی شویم. جان های ما به فدای تو باد! ما با سینه و صورت و دست، از تو حمایت می

۱ - همان، ص ۲۹۶۹ (با اندکی تغییر).

۲ - همان، ص ۲۹۷۲ (با اندکی تغییر).

۳ - سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

کنیم، و اگر کشته شویم، در این صورت به تکلیفی که بر عهده ما بود، عمل کرده ایم.»^۱

تکلیف محوری امام خمینی

در تاریخ معاصر، بنیان گذار انقلاب اسلامی، امام خمینی رحمته الله علیه قیام علیه طاغوت را بر اساس تکلیف الهی آغاز کرد و در همه مراحل، جز به آنچه وظیفه بود، نیاندیشید. چه فریاد و چه سکوت، چه زندان و چه تبعید و چه درس و تالیف، چه جنگ و چه پذیرش قطعنامه صلح، همه و همه بر اساس «عمل به تکلیف» بود، و به همین جهت هیچگاه سست و مأیوس نشد و از هدف خود دست نکشید.^۲

در سخنانی از ایشان درباره تکلیف محوری و عمل به تکلیف آمده است:
 «این که حضرت ابی عبدالله علیه السلام نهضت کرد و قیام کرد، با عدد کم، برای این بود که گفتند تکلیف من این است که نهی از منکر کنم.»^۳
 «حضرت سیدالشهدا علیه السلام تکلیف برای خودشان دانستند که بروند و کشته هم بشوند و محو کنند آثار معاویه و پسرش را.»^۴

«ما که از سیدالشهدا علیه السلام بالاتر نیستیم، او به وظیفه اش عمل کرد، کشته هم شد.»^۵
 «همه ی ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه ایم، نه مأمور نتیجه.»^۶

فضیلت ها و ویژگی های انسان تکلیف محور

انسانی که تکلیف محور می شود، و در این راستا آنچه برای او مهم است، انجام وظیفه است و بس، از فضیلت ها و ویژگی های زیبا و شایسته ای برخوردار می شود که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۱۶؛ سید بن طاووس، لهوف، ترجمه و تصحیح: عقیقی بخشایشی، ص ۱۱۱.
- ۲ - پیام های عاشورا، ص ۹۴.
- ۳ - امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶.
- ۴ - همان، ج ۸، ص ۱۲.
- ۵ - همان، ج ۶، ص ۳۶.
- ۶ - امام خمینی، کلمات قصار، ص ۵۰.



۱. نهراسیدن از سختی ها و مشکلات؛

۲. نگران نشدن از کم بودن جمعیت طرفدار حق؛ چنان که حضرت امام خمینی رحمته الله فرمود:

«تکلیف ما را سیدالشهدا (ع) معلوم کرده است، در میدان جنگ از قلت عدد نترسید، از شهادت نترسید.»^۱

۳. عدم هراس از شکست؛

۴. عدم خوف از سرزنش و ملامت دیگران؛ چنان که صائب تبریزی در این باره می گوید:

دل عارف نرود از سخن سرد از جای
باد با تخت سلیمان چه تواند کردن^۲
از ملامت بود فارغ، خاطر آزاده ام
سنگ طفلان، کوه تمکین مرا از جا نبرد^۳

مولوی نیز گفته است:

پیرو بیغمبرانی، ره سپر
آن خداوندان که ره طی کردند
طعنه خلقان همه بادی شمر
گوش بر بانگ سگان کی کرده اند^۴
۵. برخوردار بودن از پیروزی همیشگی.

کسی که تکلیف محور است، بر محور حق می گردد و بر جاده حق می رود، به همین دلیل، همیشه پیروز است؛ چرا که حق، همیشه پیروز است.

طبری می نویسد:

۱ - صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۹.
۲ - صائب تبریزی، دیوان، ج ۶، ص ۳۰۴۲.
۳ - همان، ج ۳، ص ۱۱۵۱.
۴ - مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت های ۴۳۱۹ و ۴۳۲۰.



عقبه بن سمعان می‌گوید: وقتی از قصر بنی مقاتل حرکت کردیم و لختی برفتیم، بر حسین علیه السلام خوابی کوتاه عارض شد، و آنگاه که بیدار شد، سه بار فرمود: «إنا لله و إنا اليه راجعون والحمد لله رب العالمين»

پسرش علی اکبر گفت: پدر جان! فدایت شوم، چرا انا لله گفتی و حمد نمودی؟ فرمود: در خواب سواری بر اسبی دیدم که می‌گفت: این قافله به سوی مرگ روان است، و دانستم که از مرگ ما خبر می‌دهد.

علی اکبر گفت: پدر جان، مگر ما بر حق نیستیم؟

فرمودند: چرا، بر حق هستیم.

گفت: پدر جان! در این صورت [چه باک از مرگ، که] بر حق جان می‌دهیم.^۱ پیام عاشورا برای همه مردم، به ویژه آنان که موقعیت ویژه دارند و برای دیگران الگو هستند، «شناخت تکلیف» و «عمل به تکلیف» است. اگر همه پیروان حق در زمان سیدالشهدا علیه السلام وظیفه خویش را می‌دانستند و مثل شهدای کربلا با جانبازی و حمایت از امام خویش به وظیفه عمل می‌کردند، مسیر تاریخ به گونه‌ای دیگر ترسیم می‌شد و سرنوشت اسلام و مسلمانان به نحو دیگری بود.

امروز نیز باید شکل‌های مختلف تکلیف را شناخت و نسبت به انجام آن متعبد بود و پیروزی را در انجام وظیفه دانست.^۲

۱ - تاریخ طبری، جلد ۷، ص ۲۹۹۹.

۲ - پیام‌های عاشورا، ص ۹۵.



رسول علمیں مالاً ہدیہ
لہم ید

حسبنا اللہ
واللہ اعلم
بما نزلنا
من القرآن
لعلکم تتقون
اللہ اعلم
بما نزلنا
من القرآن
لعلکم تتقون
اللہ اعلم
بما نزلنا
من القرآن
لعلکم تتقون

۲

غیرت دینی



معنای غیرت

یکی از ویژگی های پسندیده، «غیرت» است. در لغت، غیرت به معنای آن است که سرشت و طبیعت انسان از مشارکت غیر، در امر مورد علاقه اش نفرت داشته باشد.^۱ نیز در چيستی «غیرت» آمده است:

«غیرت به معنای حمایت و محافظت عصمت و آبرو و ناموس و نگاهداری عزت و شرف است.»^۲

غیرت در سخنان اهل بیت علیهم السلام

در سخنان امامان معصوم علیهم السلام از «غیرت» ستایش بسیار، و درباره آراستگی بدان، سفارش فراوانی شده است. برخی از این سخنان عبارتند از:

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «الغیره من الایمان؛ غیرت از ایمان است.»^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «إِنِّي لَغَيُورٌ، وَاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَغْيَرُ مِنِّي، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْغَيُورَ؛ همانا من غیور هستم، و خداوند از من غیورتر است، و همانا خداوند بندگان غیورش را دوست دارد.»^۴

امام صادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا بَاطِنُهَا؛ به درستی که خداوند تبارک و تعالی، غیرتمند است و غیرتمندی را دوست می دارد. و از غیرتمندی اوست که زشتکاری ها را، از پیدا و پنهان، حرام فرموده است.»^۵

۱ - فخر الدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۳۲ (واژه «غیر»).

۲ - علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۱۰، ص ۱۴۹۰۵ (واژه «غیرت»).

۳ - متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۳۶۲، ح ۷۰۶۷.

۴ - همان، ح ۷۰۷۶.

۵ - ثقة الاسلام کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۵.



امام صادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُغَارُّ لِلْمُسْلِمِ، فَلْيَغْرُ؛ هَمَانَا خَدَاي تَعَالَى نَسَبَت بَه مُسْلِمَانَان غَيْرَت دَارِد. پَس مُسْلِمَان بَايِد غَيْرَت دَاشْتَه بَاشِد.»^۱

انواع غیرت

غیرت را می‌توان بر سه نوع تقسیم نمود: غیرت ناموسی، غیرت دینی، غیرت ملی.

۱. غیرت ناموسی

یکی از مصادیق غیرت، غیرت نسبت به ناموس است. نتیجه این غیرت، پاسبانی از حریم خانواده؛ برنیتابیدن اهانت و هتاک‌های نسبت به آنان و حفظ آبرو و عزت آنان است. در قابوس نامه آمده است:

«شَرَطُ غَيْرَتِ نَگَاهِ دَارِ وَ مُرْدِ بِي غَيْرَتِ رَا مُرْدِ مَشْمَارُ؛ كِه، هَر كِه رَا غَيْرَتِ نَبَاشِد، وَ يِ رَا دِينِ نَبَاشِد.»^۲

انسان غیور، نمی‌تواند تحمل کند که دیگران با نگاه‌های ناپاک یا انگیزه‌های فاسد، به همسر و بستگان او نزدیک شوند و قصد سوء داشته باشند.^۳

بنی هاشم، غیرتمند روزگار خویش بودند و برای عترت پیامبر، حرمتی فوق العاده قائل بودند. جوانان بنی هاشم پیوسته اهل بیت امام حسین علیه السلام را در طول سفر به کربلا محافظت می‌کردند. شب‌ها نیز با حراست این جوانان، به ویژه قمر بنی هاشم، زنان حرم آسوده و بی‌هراس می‌خفتند. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خانواده و دختران و خواهر خود را توصیه کرد که پس از شهادتش، گریبان ندرند و چهره مخرانشند و آه و زاری و واویلا سر ندهند و پیش دشمنان صدایشان را به گریه بلند نکنند.^۴ چنان که عمان سامانی در این باره گفته است:

جان خواهر در غم‌زاری مکن
باصدا بهرم عزاداری مکن
معجز از سر، پرده از رخ واکن
آفتاب و ماه رارسوا مکن

۱ - محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج ۹، ص ۴۴۸۲.

۲ - عنصر المعالی کیکاووس بن وشمگیر، قابوس نامه، تصحیح: غلامحسین یوسفی، ص ۱۳۱.

۳ - پیام‌های عاشورا، ص ۹۶.

۴ - پیام‌های عاشورا، ص ۹۷ و ۹۸.

هست بر من ناگوار و ناپسند
 از تو زینب گر صدا گردد بلند
 هر چه باشد تو علی را دختری
 ماده شیرا کی کم از شیر نری؟!
 در واقع، برآشفتن «عبدالله عقیف ازدی» در کوفه بر ضد ابن زیاد و اعتراض به اسیر گرفتن خانواده حسین علیه السلام و عترت پیامبر، از غیرت او بود. و اعتراض حضرت زینب به یزید در شام، که اهل بیت پیامبر را در معرض دید و تماشای مردم کوچه و بازار قرار داده بود، ریشه در غیرت او داشت.^۲

بی گمان آن سخن جاودانه ای که امام حسین علیه السلام در واپسین لحظه های عمر خویش به هنگام هجوم لشکریان یزید به اهل حرم فرمود، برآمده از غیرت او نسبت به ناموس، بوده است:

«یا شیعة آل ابی سفیان! إن لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم و ارجعوا الی أحسابکم إذ کنتم أعراباً... أنا الذی أقاتلکم و تقاتلوننی و النساء لیس علیهن جُناح، فامنعوا عتاتکم عن التعرُّض لِحرَمی ما دمت حیا؛ ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید، پس در دنیایان آزاده باشید و اگر عرب هستید، به اصل و تبار خویش برگردید... من با شما می جنگم و شما با من می جنگید، و زنان گناهی ندارند. تا وقتی من زنده ام، طغیان گرانتان را از تعرض نسبت به حرم من باز دارید.»^۳

داستان

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تعدادی کافر محارب خدمت آن حضرت آوردند، و ایشان دستور به قتل همه آنها داد، مگر یک نفر از آنها را.

آن شخص، دلیل این کار را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، و ایشان پاسخ داد: دلیل این که تو را از کشته شدن معاف کردم این است که در تو پنج خصلت است که آنها را خدا و رسول او دوست دارند: غیرت شدید نسبت به خانواده و ناموس، بخشنده گی وجود، خوش

۱ - عَمَّان سامانی، گنجیة اسرار، ص ۷۹ و ۸۰.

۲ - پیام های عاشورا، ص ۹۹.

۳ - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.

اخلاقی، راستگویی و شجاعت.

آن مرد چون چنین شنید، اسلام آورد، و تا آنجا پیشرفت کرد که همراه با رسول خدا ﷺ در جهاد شرکت می نمود، تا این که به شهادت رسید.^۱ از این حکایت می توان استفاده کرد که «غیرت» می تواند، موجب عاقبت به خیری شخص شود.

۲. غیرت دینی

دین، مهم ترین مؤلفه ی هویت بخش به انسان مسلمان است، بنابراین، طبیعی است که نسبت به دین غیرت ورزد، و اهانت و بدگویی و کج رفتاری دیگران نسبت به دین را برنتابد. دیندار واقعی، جسارت به مقدسات دینی و شعایر اسلامی را بر نمی تابد، و در غیرت ورزی نسبت به دین، تا پای جان پیش می رود. با نگاهی به حماسه عاشورا در می یابیم که «این، غیرت دینی امام حسین علیه السلام و یارانش بود که زمینه ساز آن حماسه بزرگ شد. آن حضرت، کشته شدن را بر ننگ ذلت و تسلیم، ترجیح داد و این از غیرت او بود. یاران شهیدش هم شب عاشورا و در فرصت های دیگر تا پای جان ابراز وفاداری می کردند، و غیرتشان اجازه نداد که امام و اهل بیت او را در صحرا و در میان انبوه دشمن رها کنند، و خود در پی زندگی و عافیت خود بروند.»^۲

۳. غیرت ملی

غیرت ملی، ریشه در وطن گرایی و وطن دوستی شخص دارد. در روایات به وطن دوستی سفارش شده است؛ چنان که در حدیث است که: «حَبَّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ؛ دوستی وطن از ایمان است.»^۳ نیز: «مِنَ إِيْمَانِ الرَّجُلِ حُبُّهُ لِقَوْمِهِ؛ از ایمان مرد، دوست داشتن او قومش را می باشد.»^۴

همه ی ما در وطن زاده شدیم، در این مرز و بوم رشد کردیم و با استفاده از امکانات

۱ - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۳، ص ۸۴۲.

۲ - پیام های عاشورا، ص ۹۸.

۳ - سفینه البحار، ج ۳، ص ۷۰۸.

۴ - سفینه البحار، ج ۳، ص ۷۰۸.



فراوان مادی آن به آسایش و بسیاری از خواسته های خود رسیدیم.

ما از خاک این سرزمین، از آب این کشور، از سرمایه های این مرز و بوم و از دسترنج و تلاش صدها هم وطن بهره بردیم تا «ما» شدیم. طبیعی است که کمترین پاسخ به آن همه دینی که وطن بر عهده ما دارد، «غیرتمندی» نسبت به وطن است. آن که غیرت ملی دارد، خود را وقف خدمت به وطن می کند؛ استعدادهای خود را در مسیر رشد و بالندگی کشور به کار می گیرد؛ تحت تاثیر جاذبه ها و جادوگری های غرب، وطن خویش را رها نکرده، به آن سرزمین نمی گریزد؛ و در برابر تجاوزگری های متجاوزان، با همه توان خویش از وطن دفاع می کند.

نمونه ای از «غیرت ملی» را در این سخن حضرت علی علیه السلام مشاهده می کنیم: «آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آن که آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید. به خدا سوگند، هر ملتی که درون خانه ی خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد. اما شما سستی به خرج دادید، و خواری و ذلت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن، پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین های شما را تصرف نمود.»^۱

عالمان دینی ما نیز در کنار «غیرت دینی» از «غیرت ملی» برخوردار، و همواره مدافع تمامیت ارضی کشور ما بوده اند. یکی از زیباترین جلوه ی «غیرت ملی» را در این سخنان مرحوم مدرس شاهدیم:

«اگر یک کسی از سرحد ایران بدون اجازه ی دولت ایران [و متجاوزانه] پایش را در ایران بگذارد و ما قدرت داشته باشیم او را با تیر بزنییم... [می زنییم]؛ وقتی گلوله خورد، نگاه می کنیم و می بینیم که اگر مسلمان بود، بر او نماز می کنیم و او را دفن می نماییم، و الا که هیچ... ما با همه دوستیم مادامی که با ما دوست باشند و متعرض ما نباشند.»^۲

آیت الله محمد حسین نائینی نیز در مقام اهتمام به «غیرت ملی»، یکی از شرایط

۱ - نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، خطبه ۲۷.

۲ - محمد قاند، ظلم، جهل و برزخیان زمین، ص ۲۴۱ به نقل از: روزنامه رسمی کشور، مذاکرات مجلس چهارم، استیضاح مستوفی، خرداد ۱۳۰۲، ص ۱۹۸.

نمایندگان مجلس را برخوردار بودن آنها از «غیرت ملی» دانسته در این باره می نویسد: «... سِئِمٌ؛ غیرت کامله و خیرخواهی نسبت به دین و دولت و وطن اسلامی و نوع مسلمین، بر وجهی که تمام اجزاء و حدود و ثغور مملکت را از خانه و ملک شخصی خود به هزار مرتبه عزیزتر دانسته و دماء (خونها) و اعراض (آبرو) و اموال آحاد ملت را مثل جان و عرض (آبرو) و ناموس شخص خود گرامی بداند.»^۱

طرفه آن که قرآن کریم نیز به موضوع غیرت ملی، اشاره کرده، مسلمانان را از دوستی با کسانی که آنها را از وطن بیرون رانده اند، باز داشته است: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ همانا خداوند، شما را از دوستی با کسانی که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه هایتان بیرون رانده و در بیرون راندن تان با یکدیگر هم پستی کرده اند. و هر کس آنان را به دوستی بگیرد، آنان همان ستمگران اند.» (ممتحنه/۹)

نشانه های غیرتمندی دینی

۱. احساس مسؤولیت نمودن

بی مسؤولیتی با «غیرت دینی» قابل جمع نیست. آن که «غیرت دینی» دارد خود را در برابر دین، مسؤول می داند، و چون در اثر غیرت دینی، احساس مسؤولیت می کند، وظایف خویش را در برابر دین، به خوبی انجام می دهد.

۲. اعتراض به ظلم ها و نابرابری ها

از نشانه های غیرتمندی دینی، اعتراض به ظلم ها و نابرابری هاست. غیرت دینی، به آدمی قدرت و جسارتِ اعتراض می بخشد و مانع از سکوت و بی تفاوتی او در برابر رفتار تبهکارانه ی دیگران می شود.

«در واقع، از عوامل زمینه ساز عاشورا، بی تفاوتی مردم و به تعبیر دیگر بی غیرتی دینی بود... منکری بزرگ تر از انحراف رهبری امت از مسیر خود نبود، ولی متأسفانه بعد از

۱ - آیت الله محمد حسین نائینی، تنبیه الامّة و تنزیله الملة، تصحیح و تحقیق: سید جواد ورعی، ص ۱۲۵.

سقیفه اعتراضی صورت نگرفت ... اذیت و آزار دختر رسول خدا ﷺ فاطمه ای که بارها دربار او فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر که او را بیازارد، مرا آزرده است»، بارها صورت گرفت اما متأسفانه فریادی از امت برنخواست ... بارها پیامبر ﷺ از ابوذر این قهرمان انقلابی تجلیل کرد اما وقتی همین ابوذر تبعید شد، کسی فریاد برنیورد و حتی وقتی دستگاه خلافت، بدرقه ی این صحابی بزرگ را ممنوع کرد، هیچ کس به بدرقه ی او نرفت، جز علی و فرزندان او. بنگرید که غیرت دینی چگونه غریب و مظلوم قرار گرفت ... خلافت اسلامی در دست کسانی قرار گرفت که تا دیروز در برابر اسلام صف کشیده بودند، اسلام و احکام اسلام را به بازی می گرفتند ... اما فریاد اعتراضی بلند نشد. این ها نمونه هایی از بی تفاوتی ها بود که سرانجام به حادثه ی تلخ عاشورا انجامید و عزیز زهرا خود و عزیزانش را قربانی کرد تا غیرت دین را دوباره احیاء کند.

همان طوری که در آغاز حرکت خویش اعلان نمود که هدفم احیاء غیرت دین است و این عبرتی بزرگ است. که بی تفاوتی عاقبتی وخیم دارد.^۱

۳. امر به معروف و نهی از منکر

چنان که می دانیم امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مهم ترین وظیفه های یک انسان مسلمان و یکی از تأثیر گذارترین عوامل برای اصلاح، رشد و تعالی جامعه است. اما این وظیفه مهم اسلامی، برای شکل گیری و پیاده شدنش نیازمند موتور محرکه است، که نامش «غیرت دینی» است.

«غیرت دینی» موتور محرکه امر به معروف و نهی از منکر است، و آن که امر به معروف و نهی از منکر می کند، نشان از غیرت دینی با خود دارد. از این رهگذر، برای احیای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، پیش از هر چیز باید «غیرت دینی» را در جامعه تقویت کرد. و آنگاه که غیرت دینی تقویت و شکوفا شد، بی آن که سفارش چندانی نسبت به امر به معروف و نهی از منکر شود، این وظیفه ی اسلامی، به صورت خودجوش انجام می پذیرد.

۱ - ابوالقاسم قائمی، حماسه عاشورا، انگیزه ها، اهداف و نتایج، ص ۸۳ و ۸۴، به نقل از: جمعی از نویسندگان، ره توشه، ص ۱۳۷.

سنة ١٤٤٠ هـ
٢٠١٩ م

عن النبي
صلى الله عليه وسلم
قال من
علم بحرف
من حروف
الحق لم يزل
يكون من
المتقين

۳

ولایت مداری و ولایت پذیری





می توان گفت در همه تاریخ اسلام، هیچ زمانی همانند عاشورا، ولایت مداری و ولایت پذیری، تجلی نکرده است، و هیچ انسان هایی نیز همانند یاران امام حسین علیه السلام ثمره های ولایت پذیری را بازتاب نداده اند. ولایت پذیری آنان مقامشان را بدان جا رساند که جاودانه روزگارشان نمود؛ آنها را در نگاه امام حسین علیه السلام به مقام با «وفاترین»^۱ و «صالح ترین»^۲ انسان ها رساند؛ دعای امامی مستجاب الدعوه، چون سیدالشهدا علیه السلام را بدرقه راهشان کرد؛^۳ و عاقبت آنها را ختم به خیر و شهادت نمود.

آنان با درک جایگاه ولایت، و بینش عمیق نسبت به مقام خلیفه الهی اهل بیت علیهم السلام ولایت شناسی، ولایت دوستی، ولایت بانی و ولایت مداری را به بهترین و زیباترین صورت به تصویر کشیدند. آنان بسان نهرهای کوچکی بودند که با پیوستن به دریای «ولایت»، به دریا تبدیل شدند.

مراتب دوگانه ولایت ائمه ی معصومین علیهم السلام

بر اساس گفته شهید مطهری: «ولایت الهی ائمه ی اطهار، دو مرتبه و دو درجه دارد. یکی ولایت حکومت، یعنی آنها کسانی هستند که از طرف خداوند به عنوان اولی الامر تعیین شده اند و اطاعت او امر اجتماعی و حکومتی آنها واجب است. این جهت به مسئله خلافت یعنی نیابت از پیغمبر در امر سیاست امت بر می گردد.

دیگر ولایت معنوی و یا ولایت طریقت است، یعنی این که آنها به واسطه پیمودن

۱ - ر.ک: شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۶۱؛ لهوف، ص ۱۰۸.

۲ - ر.ک: لهوف، ص ۱۰۸.

۳ - ر.ک: لهوف، ص ۱۰۸.



صراط قرب به جایی رسیده اند که وجودشان یک وجود حقانی شد و باطن شریعت را به حد کمال دارا می باشند و معنویت انسانی که خود، حقیقتی است، در آنها متمرکز و آنها با این جهت، قافله سالار معنویات و مربی معنوی بشر و مسلط بر ضمائر انسان ها و شاهد بر اعمال بشر و حجت بر زمان و قطب دوران می باشند و زمین هیچ گاه از ولیّی ای که حامل چنین معنویّتی باشد، و به عبارت دیگر از انسان کامل، خالی نیست.»^۱

هدایت گری و رشد دهندگی امام علیه السلام

یکی از مهم ترین ویژگی های امام معصوم علیه السلام، مقام هدایت گری و رشد دهندگی اوست، و از این رهگذر، یکی از بزرگ ترین موهبت هایی که بهره کسی که ولایت امام معصوم علیه السلام را پذیرفت، می شود، رشد یافتن و هدایت شدن در مسیر درست و به سمت مقام های والای معنوی است. علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این باره می نویسد: «چنان که ظاهر هر شریعت، حامی و مبینی دارد، باطن شریعت نیز که مرحله حیات معنوی انسان و مقامات قرب و ولایت است، حامل، حافظ و قافله سالاری لازم دارد. و چنان که در محاذات سازمان ظاهری شریعت، سازمانی باطنی وجود دارد، در محاذات مقام پیشوایی ظاهر نیز مقام پیشوایی باطن قرار دارد. خداوند عزّاسمه - در هر عصری، یک فرد از افراد را با یک تأیید مخصوصی بر می گزیند و بر این مقام که مقام کمال انسانی است، هدایت فرموده و به واسطه ی وی دیگران را به درجات مختلف این مقام، رهبری می نماید. امام است که حقیقت پس پرده غیبت برای وی بدون واسطه و تنها با تأیید الهی مکشوف است، و درجات قرب ولایت را خود، سیر نموده است و دیگران را با استعدادهای مختلفی که به دست آورده اند به مقامات مختلف کمالی خود، هدایت می کند.»^۲

امام حسین علیه السلام در نامه ای که به مردم بصره و بزرگان آن شهر نوشت، به نقش خویش در رشد و کمال انسان ها چنین اشاره فرمود:

- ۱ - مرتضی مطهری، یادداشتها، ج ۷، ص ۴۵۰.
- ۲ - سید محمد حسین طباطبایی، رسالت تشیع در دنیای امروز، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

«خداوند، محمد ﷺ را از میان بندگان خود برگزید، و با نبوت گرامی داشت، و آنگاه که رسالت خویش را به انجام رسانید، او را به سوی خویش برد. ما خاندان و جانشینان و وارثان وی بودیم و از همه مردم شایسته تر، اما قوم ما دیگران را بر ما ترجیح دادند، و حکومت را از ما گرفتند و ما برای جلوگیری از تفرقه و اختلاف در میان امت، چیزی نگفتیم، در حالی که ما برای این حق مسلم، از کسانی که عهده دار آن شدند، شایسته تر و سزاوارتریم... اگر شنوای سخنم باشید و فرمان مرا اطاعت کنید، شما را به راه رشد و کمال، هدایت و رهبری می کنم.»^۱

خطر ولایت گریزی

همان گونه که دور بودن جسم انسان از نور آفتاب، خطرآفرین است و جسم او را در معرض انواع بیماری ها و آسیب ها قرار می دهد، دور بودن روح انسان نیز از نور آفتاب «ولایت»، آسیب زا و خطرآفرین بوده، او را در معرض انواع بیماری های اعتقادی و اخلاقی قرار داده، زمینه را برای گمراهی او فراهم می آورد. امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می فرماید: «طی سفر روحانی و سیر و سلوک معنوی را با پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی نور نتوان نمود. «وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.» (نور/۴۰) پس در سلوک این طریق روحانی، تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت - که واصلان الی الله و عاکفان علی الله اند - حتم و لازم است و اگر کسی با قدم انانیت خود، بی تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند، سلوک او به سوی شیطان و هاویه است... تمسک به اولیای نعم که خود راه عروج به معارج را یافته و سیر الی الله را به اتمام رسانده اند، از لوازم سیر الی الله است. چنان که در احادیث شریفه به آن، بسیار اشاره شده و احادیث فراوانی درباره بطلان عبادت بدون ولایت ائمه و اعتقاد به امامت آنان وارد شده است.»^۲

۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۳۰.

۲ - امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

کربلا، نقطه اوج ولایت محوری و ولایت پذیری

انسان ها در پذیرش «ولایت» یکسان نبوده، دارای مراتب گوناگونی هستند. بعضی ها، تنها، موفق به پذیرش ولایت می شوند، بی آن که از محبت و دوستی چندانی نسبت به ولایت برخوردار بوده و اطاعت پذیری چندانی از ولایت داشته باشند. برخی ها در اثر شناخت بیشتر از ولایت، پارا فراتر گذاشته، به حد متوسط می رسند؛ یعنی حقیقتاً به ولایت علاقه مند می شوند، و اطاعت پذیری بالایی از ولایت پیدا می کنند.

اما گروهی نیز هستند که تحت تأثیر جاذبه و زیبایی فوق العاده ی «ولایت»، در محبت به ولایت به حدّ عشق و دلدادگی و در اطاعت پذیری از ولایت به حدّ سرسپردگی محض می رسند. تنها این گروهند که حق «ولایت» را به خوبی و به طور کامل ادا می کنند؛ چرا که ولایت، «زیبایی» است، و «زیبایی» نیز عاشقی گریبان چاک و شیدایی شوریده حال، می طلبد، نه خواهانی بی ذوق و افسرده و کم رمق.

طلب ای عاشقان خوش رفتار طرب ای نیکوان شیرین کار
در جهان شاهی و ما فارع؟! در قدح جرعه ای و ما هشیار؟!^۱

(سنایی)

کربلا و حماسه عاشورا صحنه اوج دلدادگی و عشق به ولایت بود، و عشق به ولایت را باید از نشانه هایش شناخت، و از جمله این نشانه ها سخنان عاشقانه ای است که یاران حسین علیه السلام در خلسه عارفانه خود، در شب عاشورا به معشوق و مقتدای خود، حسین علیه السلام گفتند:

«... سپس حسین علیه السلام فرمود: هر یک از شما دست یکی از فرزندان اهل بیت مرا بگیرید و در این تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این لشکر به حال خود بگذارید... پس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت:

«ای پسر پیغمبر! آیا ما تو را تنها بگذاریم و برویم، در صورتی که این همه دشمن تو را

۱ - ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، دیوان، به سعی و اهتمام: مدرّس رضوی، صص ۱۹۶ و ۱۹۷.



احاطه کرده است؟! نه به خدا قسم. چنین عملی امکان پذیر نیست و خداوند، زندگی بعد از تو را نصیب من نگرداند. من می جنگم و... و اگر هیچ گونه وسیله ای نداشته باشم با سنگ مبارزه می کنم و از تو دور نمی شوم تا با تو بمیرم.» پس از او سعید بن عبدالله حنفی برخاست و گفت:

«نه به خدا قسم ای پسر پیغمبر! ما تو را تنها نمی گذاریم... و اگر بدانیم که در راه تو کشته می شوم و سپس زنده می گردم و پس از آن زنده زنده می سوزم و بدانم که هفتاد مرتبه با من چنین می شود، از تو دور نمی شوم تا قبل از تو مرگ خویش را ببینم...» پس از آن زهیر بن قین برخاست و گفت: «به خدا سوگند ای پسر پیغمبر! دوست داشتم هزار بار کشته و باز زنده شوم و خداوند، تو و برادران و اهل بیت تو را زنده بدارد.» سپس عده ای از اصحاب حسین علیه السلام سخنانی به همین مضمون عرضه داشتند و گفتند: «جان های ما فدای تو باد، ما تو را بادست ها و صورت های خود حفظ می کنیم و چون کشته شویم تکلیفی را که خداوند به عهده ما گذاشته است، انجام داده ایم.»^۱

روی بنما و مرا گو که ز جان، دل بر گیر
پیش شمع، آتش پروانه به جان گو در گیر
در لب تشنه مابین و مدار آب دریغ
بر سر کشته خویش آی و ز خاکش بر گیر^۲
(حافظ)

وظیفه شناسی، ثمره بزرگ ولایت پذیری در حماسه عاشورا

از نشانه های ولایت مداری و ولایت پذیری، وظیفه شناسی و انجام وظیفه در پیشگاه ولایت است. کسی که در برابر «ولایت» امام علیه السلام سر سپرد، وظیفه شناس می گردد و هیچ گاه در انجام هیچ وظیفه ای کوتاهی نمی کند.

در واقع، اطاعت پذیری یاران امام حسین علیه السلام، در ضمن وظیفه شناسی بوده است.

۱ - لهوف، ص ۱۱۰.

۲ - حافظ، دیوان، تصحیح: غنی - قزوینی، ص ۲۲۴، غزل ۲۵۷.



آنان به تناسب استعداد، توان و تخصص، هر یک به وظیفه خود عمل می کردند. قیس بن مُسهر صیداوی، به دلیل اشراف بر مناطق جغرافیایی و اطلاع از راهها و بیراهه ها، مسئول نامه رسانی و پیام رسانی می شود. او یکی از افرادی بود که نامه مردم کوفه را به امام و نامه امام را به کوفیان می رساند.

حضرت ابوالفضل العباس، به خاطر روحیه شجاعت و شهامت، مسئول آب رسانی به خیمه ها شده و ملقب به سقا می گردد، و حتی حضرت سید الشهداء علیه السلام به دلایلی، دعوت از بعضی قبایل را به عده ای خاص واگذار کرد.^۱ همچنان که مهلت گرفتن از دشمن در شب عاشورا را بر عهده ی حضرت عباس علیه السلام گذاشت.^۲

در کربلا، وظیفه شناسی برآمده از ولایت پذیری، بازتاب ویژه ای یافت. سربازان سلحشوری کردند، زنان پایداری نمودند و اسراء به ویژه حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در مقام تبلیغ و پیام رسانی، سنگ تمام گذاشتند.

یک آیه و یک روایت در توصیه به ولایت مداری

در قرآن کریم درباره «ولایت مداری» آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. (نساء/۵۹)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: از رسول خدا (ص) پرسیدم مقصود از «اولو الامر» که خداوند، اطاعت از آنها را در کنار اطاعت از رسول قرار داد، چه کسانی هستند؟

فرمود:

آنان جانشینان من و امامان مسلمین، بعد از من هستند. اولین آن ها علی بن ابی طالب است، سپس حسن، بعد حسین، بعد علی بن حسین، بعد محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد صادق، سپس موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، آن گاه محمد بن علی،

۱ - باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسین (ع)، ج ۳، ص ۶۲؛ جمعی از نویسندگان، مقتل جامع سید الشهداء (ع)، زیر نظر استاد مهدی پیشوایی، ج ۲، ص ۷۰۳.

۲ - ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، ص ۸۴۱.

سپس علی بن محمد، بعد حسن بن علی و سپس همانام و هم کینه من، حجت خدا در زمین او.^۱

بی گمان از سرمایه های مهمّ نهفته در حرکت عاشورا، معرفی «رهبری صالح» به امت اسلام و افشای رهبران ناشایست است. فلسفه سیاسی اسلام، مبتنی بر این محور است که عهده دار رهبری جامعه، کسی باشد که صلاحیت های علمی، اخلاقی، حسب و نسب، مدیریت و قاطعیّت در او باشد. شناخت این شایستگی ها دشوار است و گاهی هم در قضاوت های مردم، هوی و هوس یا گرایش های خاص، تأثیر می گذارد. گزینش الهی برترین انتخاب است. خداوند برای رهبری جامعه اسلامی، امامان معصوم را به جانشینی رسول خدا، تعیین کرده است که هم «معصوم» اند، هم از جهت الگویی و دارا بودن کمالات لازم، پیشتاز و برتر از همه اند. این خطّ سیاسی در مسأله ی رهبری از نقاط قوّت و امتیاز شیعه است که برای «رهبر» ویژگی های خاصّی را معتقد است. چه در مورد امامان معصوم، چه نسبت به فقهای که در عصر غیبت، عهده دار ولایت امر می شوند.^۲

۱ - عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲ - پیام های عاشورا، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

رسالت علمیں مالاً ہوتی ہیں
لہم یہ

حکمت اللہ
عزیز
ہو
علیہ السلام
لہم یہ



۴

عبودیت و بندگی



عبودیت، بالاترین مقامی است که بنده بدان دست می یابد. عبودیت به زبان ساده یعنی پرستش خداوند و پرهیز از پرستش غیر او. هیچ گاه این دو پرستش با هم جمع نمی شوند، و آدمی، یا بنده خداست و یا بنده غیر خدا، و همزمان نمی تواند هر دو را بندگی نماید. به تعبیر زیبای حکیم سنایی:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن^۱

و کربلا صحنه‌ی درخشیدن جلوه «عبودیت» در بالاترین اندازه‌ی آن بود، صحنه‌ای که در آن، سیدالشهداء علیه السلام و هفتاد و دو یار موحد او هرگز زر و زور و تزویر را نپرستیدند، و تنها بر آستان خدا سر سودند و فقط در برابر او پیشانی و صورت بر خاک نهادند، و جان بر سر عبودیت گذاشتند، و چون راضی نشدند، بنده غیر خدا شوند، از همه هستی خود گذشتند. و این، یکی از بزرگ ترین درس هایی است که می توان از مکتب عاشورا آموخت.

دلیلی عقلانی بر پرستش خدا و پرهیز از پرستش غیر او

عبودیت خداوند، کاملاً باقاعده‌ها و معیارهای عقلی، سازگار است؛ چرا که در همه‌ی هستی، تنها، خداوند است که از قدرت، علم، زیبایی بی پایان و همه صفات نیکو برخوردار است، پس فقط او سزاوار پرستش است، و جز او هر که و هر چه باشد در عین حال که بهره‌ی آنها از قدرت، علم، زیبایی و دیگر صفات شایسته محدود است، آنچه را که دارند از او دارند، و از خود، چیزی ندارند. سعدی، در تعلیل عقلانی پرهیز



از پرستش بت‌ها، «بیجان» بودن آنها را به عنوان دلیل ذکر کرده می‌گوید:

کافران از بت بیجان چه تمتّع دارند؟ باری آن بت پرستند که جانی دارد^۱

کسی که خدا را می‌پرستد و بنده واقعی اوست، هرگز غیر او را نخواهد پرستید؛ زیرا آدمی با بندگی در برابر غیر خدا جایگاه والای خود را به شدت پایین آورده، دچار سقوط و تباهی خواهد شد؛ چرا که کسی را که او پرستیده است، نه انسان را به درستی می‌شناسد، و نه از ژرفای وجود آدمی و نیازهای حقیقی او با خبر است، و نه قادر است او را از همه‌ی آنچه به زیان اوست باز دارد و به همه‌ی آنچه به سود اوست برساند. خداوند در قرآن کریم در دلیل عقلانی بر پرهیز از بندگی در برابر غیر خدا می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ؛ کسانی را که جز خدای خود خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر مگس چیزی از آنان بریاید نمی‌تواند آن را باز پس گیرند.» (حج/۷۳)

باری:

دست حاجت که بری پیش خداوندی بر
 که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود
 از ثری تا به ثریا به عبودیت او
 همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود
 کرمش نامتناهی، نِعْمش بی پایان
 هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود^۲
 (سعدی)

عبودیت، هدف اصلی از آفرینش جنّ و انس

خداوند در قرآن کریم، هدف از آفرینش جنّ و انس را پرستش پروردگار و بندگی در

۱ - کلیات، ص ۴۲۲.

۲ - کلیات، ص ۷۲۹.

برابر او اعلام داشته در این باره فرموده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ وَ جَنَّ و انس را نیافریدیم جز آن که مرا پرستند.» (ذاریات ۵۶)

این آیه ی شریفه یکی از بهترین آیاتی است که اهمیت مقام «عبودیت» را به خوبی آشکار می سازد؛ چرا که از این آیه استفاده می شود که - به رغم عظمت مقام انسان - هیچ هدفی، جز «عبودیت» او نمی توانست مجوزی برای آفرینش او باشد، ضمن آن که هیچ عامل دیگری غیر از «عبودیت» نمی تواند، انسان را به جایگاهی که شایسته ی آن است برساند و همه استعداد های معنوی او را به طور کامل شکوفا نماید.

عبودیت، شریف ترین مقام انسانی

انسان تنها در سایه ی عبودیت و بندگی است که می تواند به همه مقام های انسانی دست یابد، بنابراین عبودیت، شریف ترین مقام ها برای انسان خواهد بود. ملاصدرا در این باره می نویسد:

«عبودیت» شریف ترین مقامی است که خداوند، پیامبرش را با آن مدح نمود و فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى؛ منزّه است خدایی که بنده اش را شبانگاهی، از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی، سیر داد» (اسراء/۱) عبودیت مقامی بود که عیسی مسیح عليه السلام بدان افتخار کرده و فرمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ؛ من بنده خدا هستم.» (مریم/۳۰) همان گونه که حضرت علی عليه السلام نیز به مقام عبودیت، افتخار کرده، فرمود:

إِلَهِي كَفَى لِي فَخْرًا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا، وَ كَفَى لِي شَرَفًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا. اللَّهُمَّ إِنِّي وَجَدْتُكَ إِلَهًا كَمَا أَرَدْتُ، فَاجْعَلْنِي عَبْدًا كَمَا أَرَدْتُ، خدایا همین افتخار مرا بس که عبد تو باشم، و این شرافت مرا بس که تو پروردگار من باشی. خدایا من تو را معبودی - همان گونه که می خواستم - یافتم، پس مرا [نیز] بنده ای - همان گونه که تو می خواهی - قرار ده.»^۱

۱ - ملاصدرا، ایقاظ النائمین، تصحیح و تحقیق: دکتر محمد خوانساری، ص ۱۰۵.

قرآن کریم و توصیه به بندگی پروردگار و پرهیز از بندگی غیر او

قرآن کریم، بارها پیروانش را به بندگی پروردگار و اجتناب از بندگی در برابر غیر او توصیه نموده است. از فراوانی تعداد این گونه آیات، اهمیت موضوع «بندگی در برابر خداوند» به خوبی آشکار می‌شود. برخی از این آیات از این قرار است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ؛ ای مردم، پروردگارتان را پرستش کنید.» (بقره/۲۱)
 «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ؛ یاد بیاور زمانی را که از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید.» (بقره/۸۳)

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ بگو: آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار زیان و سود شما را ندارد می‌پرستید؟ و حال آن که خداوند، شنوای داناست.» (مائده/۷۷)

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ * وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید، زیرا وی دشمن آشکار شماست؟ و این که مرا بپرستید؛ این است راه راست.» (یس/۶۰ و ۶۱)

عبودیت و رسیدن به ربوبیت

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ؛ عبودیت گوهری است که مغز آن، ربوبیت است.»^۱

بر اساس این روایت، شخص در اثر عبودیت، می‌تواند به مقامی برسد که همانند پروردگارش شود. در واقع، عبودیت، قلب را از همه زنگارها صیقل داده، آن را چون آینه‌ای می‌سازد که اسماء و صفات پروردگار در آن بدرخشد. توضیح بیشتر آن که بر اساس آیه‌ی شریفه: «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ؛ به هر سو روی کنید، آنجا چهره‌ی خداست.» (بقره/۱۱۵)، قلب همه انسان‌ها به سوی خداست، اما همان گونه که بر گلو

۱ - مصباح الشریعه، (منسوب به امام صادق(ع))؛ شرح: عبدالرزاق گیلانی، ص ۵۲۶.

دیوار و سنگ، تصویری منعکس نمی شود، و تصویر، تنها در آینه منعکس می شود، در میان این قلب هایی که روبه سوی خدا دارند نیز، تنها قلب هایی که در اثر عبودیت، چون آینه ای صیقلی یافته شدند، قادرند اسماء و صفات خدا را در خود بازتاب دهند. و بدین گونه شخص در اثر عبودیت، مظهر پروردگارش می شود، و از علم و قدرت و زیبایی و حکمت و جاودانگی و دیگر صفات او سرشار می شود. همان گونه که سیدالشهدا علیه السلام و یارانش این گونه بودند، و چون به عبودیت رسیده بودند، آکنده از دانش و قدرت و زیبایی و حکمت شدند، و همانند پروردگارشان رنگ جاودانگی به خود گرفتند.

شهید مطهری در این باره می نویسد:

«ربوبیت و خداوندگاری، به عبارت دیگر کمال و قدرتی که اثر عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی، نصیب بشر می گردد، منازل و مراحلی دارد:

اولین مرحله این است که تسلط بخش انسان بر نفس خویشتن است ... و موجب می شود که آدمی بر نفس و قوای نفسانی خویشتن غالب و قاهر می گردد، و اراده انسان در برابر خواهش های نفسانی و حیوانی نیرومند می گردد و آدمی مدیریت لایقی نسبت به دایره وجودش کسب می کند ...

مرحله دوم، تسلط و ولایت بر اندیشه های پراکنده، یعنی تسلط بر نیروی متخیله است ...

و مرحله بعد، این که، خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده ی شخص در می آید به طوری که در حوزه ی بدن خود شخص، اعمال خارق العاده سر می زند...

مرحله ی بعدی که بالاترین مراحل است این است که حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده ی انسان قرار می گیرد و مطیع انسان می شود. معجزات و کرامات انبیاء و اولیای حق از این مقوله است.»^۱

جایگاه عبودیت تا آنجاست که هیچ پیامبری تا بدان دست نیابد، نمی تواند به رسالت

۱ - مرتضی مطهری، شش مقاله، ص ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷ و ۱۹۸ (با اندکی تغییر).



برسد. و چنان که می‌دانیم، در تشهد نماز، عبودیت پیامبر ﷺ بر رسالت او مقدم شده است (و اشهد أن محمداً عبده و رسوله) معنای این عبارت آن است که رسول گرامی اسلام ﷺ نخست به عبودیت رسید، آنگاه به رسالت.

به تعبیر امام خمینی رحمته الله: «[نماز گذار] از تقدم مقام «عبودیت» بر «رسالت» متنبه شود که قدم عبودیت، مقدمه همه مقامات سالکین است؛ و رسالت، شعبه‌ی عبودیت است.»^۱

امام حسین و عبادت آزادگان

انسان آزاده، در عبودیت پروردگار نیز آزاده است، به این معنا که عبادت او نیز عبادت آزادگان بوده، تنها برای خدا و به انگیزه شکر اوست، و نه برای دستیابی به بهشت و یا رهایی از دوزخ. این، حقیقتی است که امام حسین رضی الله عنه درباره آن، این گونه می‌فرماید: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛ همانا که گروهی خدا را برای چشم داشت [بهشت و موهبت او] پرستش می‌نمایند، که آن، پرستش بازرگانان است، و گروهی او را بیمناکانه می‌پرستند، که، آن پرستش بردگان است، و گروهی او را به انگیزه سپاس‌گزاری [از او] می‌پرستند، که آن، پرستش آزادگان است، و این، برترین نوع پرستش است.»^۲

ای یار ناگزیر که دل در هوای تست
جان نیز اگر قبول کنی هم برای تست
غوغای عارفان و تمنای عاشقان
حرص بهشت نیست که شوق لقای تست
گر تاج می دهی غرض ما قبول تو
ور تیغ می زنی طلب ما رضای تست
قومی هوای نعمت دنیا همی پزند

۱ - آداب الصوة، ص ۳۶۵؛ نیز: رک: ایقاظ النائمین ص ۱۰۵.

۲ - تحف العقول، ص ۴۲۶.

قومی هوای عقبی و، ما را هوای تست
 قُوت^۱ روان شیفتگان التفات تو
 آرام جان زنده دلان مرحبای تست^۲
 (سعدی)

نماز، والاترین نماد بندگی و عبودیت

میان نماز و عبودیت شخص، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. هر اندازه بندگی شخص، بیشتر باشد، اهتمام او به نماز، افزون تر است. کسی که به نماز اهمیت چندانی نمی دهد، نمی تواند بنده ی خوبی برای خداوند باشد؛ چرا که خداوند درباره نماز سفارش های فراوانی نموده است، و آن که آن همه سفارش خداوند را نادیده می گیرد، نامش را نمی توان بنده خدا نهاد، و او را نمی توان در مسیر عبودیت خداوند تصور کرد.

امام حسین علیه السلام عبد واقعی خداوند بود، که عبودیت او - از جمله - در اهتمام فوق العاده او به نماز، تجلی یافت.

آن حضرت، وقتی یک شب از دشمن مهلت می خواهد، دلیلش را پرداختن به نماز در شب پایانی عمر خویش بازگو کرده، می فرماید: «إِنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ؛ من به نماز عشق می ورزم»^۳

ابو ثمامه ی صائدی - که خود از شهدای کربلا بود - ظهر عاشورا به سید الشهداء علیه السلام عرض کرد: «جان من به فدای تو باد! دارم می بینم که لشکر یزید در حال نزدیک شدن به تو هستند، به خدا سوگند تا من کشته نشوم، تو شهید نخواهی شد (دوست دارم پیش از تو به شهادت برسم) و من دوست دارم که در حالی پروردگارم را دیدار کنم، که نماز ظهر را که وقت آن فرا رسیده است بخوانم.» امام حسین علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود:

۱ - غذا.

۲ - کلیات، ص ۷۲۳.

۳ - لهوف، ص ۱۰۸.



«نماز را یادآوری کردی، خدا تورا از نماز گزاران قرار دهد! بله اینک هنگام نماز است.»^۱

شیخ جعفر شوشتری می‌نویسد:

«حسین علیه السلام در روز عاشورا نمازی گزارد که تنها ویژه ی اوست. او در آن روز حماسه ساز، چهار گونه نماز گذارد:

نماز نخست؛ نماز وداع بود که شب پیش از شهادتش و آنگاه که از یزیدیان مهلت خواسته بود، بر پا داشت.

نماز دوم؛ نماز خوفی بود که در ظهر سوزان عاشورا در زیر باران تیرها با تنی چند از یاران وفا دارش بر پا داشت ... نماز امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا، شکسته بود ولی برخی از یارانش از نماز شکسته نیز کوتاه تر نماز گزاردند؛ چرا که در میانه ی نماز، تیر بر پیکرشان فرونشست و جانشان را به ملکوت برد.

نماز سوم؛ جان نماز امام حسین علیه السلام بود، و دستیابی به حقیقت نماز، [که آن حضرت در رفتار خویش، آن را تجلی بخشید].

نماز چهارم؛ بدین گونه بود که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نمازی گذارد که تکبیر و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلامش ویژه بود. نمازی که تکبیرش را به گاه فرود آمدن از اسب خویش سر داد و قیامش را آنگاه که پس از افتادن بر خاک، دوباره به پا خاست انجام داد و آن هنگام که از درد زخم های فرو نشسته در تنش فرو می افتاد، رکوع گزارد، و قنوتش، مناجاتی بود که در لحظه های آخر با خداوند انجام داد، و سجده ی آن نماز بی همتا را با نهادن چهره ی خونین خویش بر خاک سوزان کربلا انجام داد و تشهد و سلام آن نماز با برون آمدن جان پاک آن سالار شهیدان از بدنش به انجام رسید، و در پی آن نماز ذکر هایی را زمزمه نمود و سر بریده اش سوره ی کهف را بر فراز نیزه تلاوت نمود که به گوش همگان رسید.»^۲

۱ - شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۷۰.

۲ - شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسینیة، ترجمه: صادق حسن زاده، ص ۷۳ و ۷۴.



در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد
 حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
 از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
 کآن تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد
 باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
 موسم عاشقی و کار به بنیاد آمد
 (حافظ)

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم



۵

استقامت و پایداری





استقامت و پایداری، شرط اصلی دستیابی به پیروزی و هدف نهایی در همه کارهاست. بدون استقامت، هیچ کاری به نتیجه نمی رسد و هیچ هدف بزرگی به دست نمی آید. استقامت، یکی از کلید واژه های پیروزی است که قرآن کریم آن را در اختیار پیروانش قرار داده است.

پیروزی، ارزان به دست نمی آید و «استقامت» بهایی است که باید برای دستیابی به اهداف و آرزوهای بلند پرداخت شود. سنت آفرینش بر این است که رسیدن به شیرینی هادر گرو چشیدن تلخی هاست و استقامت، یکی از این تلخی هاست که بی چشیدن آن، هرگز شیرینی های پیروزی های بزرگ چشیده نخواهد شد. «باغبانی می خواهد در داخل باغ، چمن و گلستانی داشته باشد که بوی گلها شامه ی واردین را معطر کند و الوان مختلف گلها چشمها را خیره سازد و به محیط باغ صفای مخصوصی بخشد. باغبانی که چنین آرزویی را در سر می پروراند باید در طریق آرزوی خود، تن به کار داده، سوز گرما و سرما را بر خود هموار سازد و با نیش خار همدم گردد. این گونه تحمل رنج را برای هدف عالی، پایداری و شکیبایی می نامیم.

نیز بازرگانی که در طلب سود و بالا بردن سطح ثروت خویش است باید رنج سفر دریایی و زمینی و هوایی را تحمل کند. و دانشجویی که می خواهد بهترین نمره را بیاورد و سیاست مداری که می خواهد قلوب ملت را متوجه خویش سازد، باید با

استقامت فوق العاده ای مقدمات کار و عقیده خود را انجام دهد»^۱



یکی از عوامل پیروزی ای که سید الشهداء علیه السلام آن را در نهضت خویش به کار گرفت، استقامت و پایداری بوده است. آن حضرت نهضت خود را با پایداری همراه نمود؛ در برابر مخالفت‌ها و دشمنی‌ها ایستادگی کرد؛ در مقابل بی وفایی‌های کوفیان استقامت ورزید؛ از تهدیدها نهراسید و در برابر آنها مقاومت به خرج داد؛ در مقابل جنایت‌هایی که روز عاشورا از دشمن دید و در اثر آن بهترین یاران و عزیزانش را از دست داد خویشتنداری نمود؛ و در مقابل زخم‌هایی که در روز عاشورا بر او وارد ساختند هرگز پایداری خود را از دست نداد.

نتیجه چنان استقامت بزرگی نیز، پیروزی نهایی ای بود که به دست آورد، و توانست فروغ حق را از خاموشی ایمن بدارد، و تا قیامت چراغ راهی بر سر راه طالبان سعادت فروزان نماید، و به خشنودی ابدی پروردگار دست یابد.

دلا در عاشقی ثابت قدم باش که در این ره نباشد کار بی اجر^۱

(حافظ)

راه وصل تو، راه پر آسیب درد عشق تو، درد بی درمان

بندگانیم جان و دل بر کف چشم بر حکم و گوش بر فرمان

از تو ای دوست نگسلم پیوند ور به تیغم بُرنند بند از بند^۲

(هاتف اصفهانی)

ثمره‌ها و دستاوردهای استقامت از نگاه قرآن کریم

قرآن کریم ثمره‌ها و دستاوردهای مهمی را برای استقامت و پایداری بازگو کرده است، که آنها را در آیات ذیل، مرور می‌کنیم:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ؛ همانا کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: «هان، بیم مدارید و

۱ - دیوان، ص ۲۲۱، غزل ۲۵۱.

۲ - هاتف اصفهانی، دیوان، ص ۴۷ و ۴۸.



غمین نباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.» (فصلت/۳۰)
 بر اساس این آیه ی شریفه: «نازل شدن فرشتگان»؛ «رها شدن از بیم»؛ «رهایی از اندوه»؛
 «و در آمدن به بهشت» از ثمره های استقامت و پایداری است.
 «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ همانا آنها که
 گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس استقامت ورزیدند، پس نه هراسی بر آنان است و
 نه اندوهگین می شوند.» (احقاف/۱۳)

در این آیه شریفه نیز از رهایی از بیم و هراس و اندوه به عنوان ثمره های استقامت
 یاد شده است.
 «وَأَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا؛ و اگر [مردم] در راه راست، پایداری
 ورزند، قطعاً آب گوارایی به آنها خواهیم نوشاند (جن/۱۶)

شیخ طبرسی در تفسیر این آیه شریفه می نویسد:

«مقصود این است که: اگر مردم روزگاران به راستی ایمان آورده و در شاه راه هدایت
 و عدالت گام سپارند و در این راه پایداری ورزند، در این جهان در زندگی آنان توسعه
 می بخشیم و بارانی زندگی ساز و فراوانی بر آنان می بارانیم ... «برید عجلی» از امام
 صادق علیه السلام آورده است که:

مقصود این است که: اگر آنان بر راه قرآن و عترت پایداری ورزند، درهای دانش و
 بینش و نعمت های معنوی را به وسیله ی امامان معصوم بر روی آنان می گشاییم تا
 آنان که می خواهند، به اندازه توان و لیاقت خویش بهره ور گردند.»^۱

اهل بیت علیهم السلام و توصیه به استقامت و پایداری

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«عَلَيْكَ بِمَنْهَجِ الْإِسْتِقَامَةِ، فَإِنَّهُ يُكْسِبُكَ الْكِرَامَةَ وَيَكْفِيكَ الْمَلَامَةَ؛

بر تو باد به ایستادگی و استقامت که، این کار به تو کرامت می بخشد و تو را از

۱ - ابو علی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۲۹، ص ۳۱۳، ۳۱۴ و ۳۱۶.

سرزنش باز می دارد.»^۱

- امام صادق (ع) می فرماید:

«لَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَلَا ضَلَّهْمُ الْعَمَامَ وَلَا شَرَفُوا نَهَارًا وَلَا كَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَمَّا سَأَلُوا اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُمْ؛ اگر شیعیان ما در راه راست، ثابت قدم باشند، فرشتگان با آنان مصافحه می کنند و ابر [های رحمت و برکت] بر سرشان سایه می افکند و همچون درخشندگی روز، درخشش داشته باشند، و از آسمان و زمین، روزی نصیب آنها گردد و چیزی از خدا درخواست نمایند مگر آن که خداوند به آنها عطا فرماید.»^۲

در این دو روایت، از «کسب کرامت»؛ «ایمنی از سرزنش مردم»؛ «توفیق مصافحه با فرشتگان»؛ «برخوردار شدن از ابر رحمت و برکت باران زا»؛ «درخشش در میان جمع»؛ «دستیابی به روزی از آسمان و زمین»؛ و «رسیدن به دعاهای مستجاب» به عنوان ثمره های استقامت و پایداری یاد شده است.

شعر

ملک الشعرا بهار در داستانی نمادین که میان چشمه و سنگ اتفاق می افتد، پیروزی چشمه بر سنگ را در اثر استقامت و پایداری چنین به نظم در آورده است:

جدا شد یکی چشمه از کوهسار	به ره گشت ناگه به سنگی دچار
به نرمی چنین گفت با سنگ سخت	کرم کرده راهی ده ای نیک بخت
جناب اجل کش گران بود سر	زدش سیلی و گفت دور ای پسر!
نشد چمسه از پاسخ سنگ، سرد	به کنند در استاد و ابرام کرد
بسی کند و کاوید و کوشش نمود	کز آن سنگ خارازا رهی بر گشود
ز کوشش به هر چیز خواهی رسید	به هر چیز خواهی کماهی رسید

۱ - غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۲۹۴، ح ۶۱۲۷.

۲ - تحف العقول، ص ۵۳۸.



گرت پایداری است در کارها شود سهل پیش تو دشوارها^۱

استقامت تا لحظه ی آخر

بعضی ها در چند قدمی پیروی، دست از استقامت بر می دارند و در اثر این کار، هم زحمت های فراوان پشت سر را هدر داده و هم از میوه های شیرین پیروزی و دستیابی به اهداف - که تنها چند قدم با آنها فاصله داشتند - محروم می مانند.

استقامت تا لحظه های آخر، به قدم های پایانی ای می ماند که شخص برای رسیدن به گنجی که در نقطه ای خاص پنهان است بر می دارد. همان گونه که شخص جویای گنج، اگر فرسنگ ها راه را طی کند اما در چند قدمی گنج متوقف شده، قدم های آخر را طی نکند، به گنج نخواهد رسید، انسانی که جویای هدف های والا و پیروزی های چشمگیر هست نیز، در صورتی به آرزوهایش می رسد که قدم های نهایی را نیز طی کند و در چند قدمی تحقق آرزوها دست از استقامت بر ندارد.

امام حسین علیه السلام و استقامت در راه خدا

شیخ جعفر شوشتری رحمته الله درباره استقامت و پایداری سیدالشهداء علیه السلام می نویسد: «پایداری حسین علیه السلام آن سان بود که بنابر روایتی، فرشتگان آسمان ها را به شگفت واداشت. پس در احوال آن حضرت تیز بینانه اندیشه نما و آن هنگام را در نظر آر که حضرت بر روی ریگ های سوزان زمین کربلا افتاده و تیرهای بی شماری بر پیکرش فرو نشسته و سراپا زخمی است و با سری شکافته و پیشانی ای شکسته بر زمین افتاده است ... و سر و صورت او از خون، سرخ فام گشته و در آن حال زار، فریادخواهی خانواده اش و شماتت دشمنان را می شنود و یورش و حشیانه دژخیمان بر خانواده اش را می نگرد، اما با این همه پیشامدهای دردآور، استقامت می کند، و خم به ابرو نمی آورد و اندوهبارانه آه نمی کشد.»^۲

۱ - محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، دیوان، ص ۹۱۹.

۲ - الخصائص الحسينية، ص ۹۳.

رسالة علمية بالعلم
لهم

عن الله
بالعلم
لهم



۶

دین فروشی



دین به عنوان مجموعه‌ای از آموزه‌های و حیانی، ساز و کاری است به منظور شکوفایی «انسانیت» و «ساحت روحی» آدمی و برقراری پیوند میان انسان و جهان غیب. از این رو، بخش مهمی از هویت انسانی، تنها از طریق دینداری شکل می‌گیرد، و آدمی بدون دینداری، شخصی خواهد بود با هویتی ناقص و ناتمام.

اینجاست که «دین فروشی» اقدامی خواهد بود در راستای بی‌هویتی و تهی ساختن خویش از جوهره معنوی و قدسی انسانی. و اما دین، مانند هر گوهر دیگری رهنمایی دارد، که گاهی با تطمیع و گاهی با تهدید، آنرا از کف شخص دیندار می‌ربایند و چون گوهر دین با هیچ گوهر دیگری قابل مقایسه نیست، آدمی، به هر بهایی که آن را بفروشد، ارزان فروخته و دچار خسران شده است.

چه زیبا جناب حافظ فرموده است:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آن که یوسف به زر ناسره^۱ بفروخته بود^۲

سعدی نیز گفته است:

دوست به دنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود^۳
و کربلا عرصه پیکار دینداران با دین فروشان بود، و این دین فروشان بودند که در

۱ - زرناسره: زر ناخالص، زر ناچیز.

۲ - دیوان، ص ۲۰۱، غزل ۲۱۱.

۳ - اشاره است به آیه شریفه قرآن که بر اساس آن، کاروانی که یوسف را از چاه در آوردند، او را به بهایی ناچیز فروختند: «و شروه بئمن بخص دراهم معدوده؛ و او را به بهای ناچیزی - چند درهم - فروختند.» (یوسف/۲۰)

۴ - کلیات، ص ۶۶۲.

مقابل امام حسین علیه السلام صف آرایی کردند، و با آن حضرت به پیکار برخاستند. آنها دین خود را به وسوسهٔ مُلک ری، و یا غنایمی اندک و یا به قطع انگشتی برای در آوردن انگشتر از آن! فروختند!

در زیارت اربعین می خوانیم:

«وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ عَرَّتَهُ الدُّنْيَا، وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْدَلِ الْأَدْنَى، وَ شَرَىٰ آخِرَتَهُ بِالْثَمَنِ الْأَوْكَسِ، وَ تَعَطَّرَسَ وَ تَرَدَّى فِي هَوَاهُ؛ كَسَانِي بِرَأْيِ كِشْتَنِ أَوْ (امام حسین علیه السلام) هَمْدَسْتِ وَ هَمْدَا سْتَانِ شَدْنِدْ كِه دُنْيَا فَرِي شَان دَاد وَ بَهْرَهٗ خَوِي ش رَا بَه چيزي فرومايه و بي ارزش فروختند و آخرت خود را به بهای ناچيز و اندک معامله کردند، و از روی تکبر، در هواپرستی خود غوطه خوردند.»^۱

چستی دین

دین، مجموعه ای از اعتقادات (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد)؛ اخلاق؛ و تکالیف شرعی است، و دیندار کسی است که هم در مرتبه نظر و باور و هم در مرحله عمل، به همهٔ این موارد، متعهد و پای بند باشد.

ضرورت دین در زندگی انسان ها

دین و مذهب مانند علم و فرهنگ، جزو مایحتاج زندگی بشر است. بشر نمی تواند از آن بی نیاز باشد. همچنان که نداشتن علم و فرهنگ، سبب بدبختی فرد و ویرانی اجتماع می گردد، نداشتن دین و مذهب نیز به نوبه خود، موجب بدبختی فرد و ویرانی اجتماع می شود...

دین مانند علم، به حکم این که برای بشر مفید و ضروری و لازم است و در زندگی بشر به کار می آید و چیز دیگر نمی تواند جای او را بگیرد، طبعاً و قطعاً همیشه باقی خواهد ماند.^۲

هانس کونگ درباره ضرورت وجود دین در زندگی انسان ها می نویسد:

۱ - شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۹۱۶.

۲ - مرتضی مطهری، پنج مقاله، ص ۱۴ و ۱۵.



«حتی در دوران پُست مدرن نیز نمی توان اهمیت عقل و عقلانیت انسانی را نفی کرد، اما انسان فقط با عقل زندگی نمی کند، انسان، تنها دارای ساحت عقلی نیست، بلکه ساحت های دینی و عاطفی نیز دارد که عقل تنها، قادر بر پاسخ گویی به آنها نیست ... بنابراین اعتماد مطلق به عقل و نادیده گرفتن دیگر ساحت ها (مثل ساحت دینی) اشتباهی بود که انسان دوره مدرن مرتکب شد ... در نتیجه ما امروز با انسان تک ساحتی مواجه هستیم که نتوانسته اند مشکلات انسان امروز را حل کنند.»^۱

خداوند و توصیه به دینداری تا پایان عمر (تا لحظه ی آخر)

دینداران، متفاوتند. برخی ها با همه توان، دین خود را تا پایان عمر، حفظ نموده، عاقبت به خیر می شوند، بعضی ها نیز به رغم آن که سال ها دیندار زیستند، دین خود را در میانه ی راه از دست می دهند، و بی آن که دیندار باشند از دنیا می روند.

خداوند در توصیه ای جدی و مؤکد به دینداران، از آنان می خواهد، که دین خود را تا لحظه ی آخر حفظ نموده، دیندار از دنیا بروند:

«وَصَىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ؛ و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند؛ [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند:] «ای پسران من، خداوند برای شما [این] دین را برگزید؛ پس البته نباید جز مسلمان بمیرید.» (بقره/۱۳۲)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست پروا کنید؛ و زینهار جز مسلمان نمیرید.» (آل عمران/۱۰۲)

نگاهی به کارکردهای اجتماعی دینداری

دین، در کنار ثمره های فردی که برای شخص دیندار به همراه دارد، او را از کارکردهای اجتماعی فراوانی نیز برخوردار می کند. دین، موجب بهبودی و سامان بخشی روابط

۱ - هانس کونگ، دین و اخلاق، ترجمه: حسن قنبری، ص ۶۶ و ۶۷.



اجتماعی شخص می‌شود، به این بیان که: رابطه‌ی او با اجتماع را بر اساس عدالت، انصاف و خیرخواهی تنظیم می‌کند، و در نتیجه او را از هر گونه ستمگری و پایمال نمودن حقوق دیگران باز داشته، به او می‌آموزد که: «آنچه برای خود می‌پسندد برای دیگران نیز پسندد، و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای دیگران نپسندد.» شهید مطهری درباره آثار و کارکردهای اجتماعی دینداری می‌نویسد:

«نقش دین در اجتماع، یکی این است که پشتوانه اخلاق اجتماعی از قبیل صداقت و امانت است. اخلاق بدون ایمان، اسکناس بدون پشتوانه است، استدلال بدون منطق است. یکی دیگر در اطمینان و اعتماد افراد به یکدیگر است، مخصوصاً در روابط خانوادگی، در دوستی‌ها و معاشرت‌ها، در همکاری‌ها و تعاونی‌ها. حُسن روابط اجتماعی به دو چیز است: عدالت و محبت. عدالت یعنی قناعت به حقوق و حدود خود و احترام به حقوق دیگران، و محبت یعنی یکی شدنِ روحی با دیگران، درد و رنج آنها را درد و رنج خود احساس کردن و لذت و خوشی آنان را لذت و خوشی خود احساس کردن. به عبارت دیگر، زندگی اجتماعی دو رکن دارد: قانون، عواطف. دین، هم پشتوانه حقوق و قانون است و هم برانگیزاننده عواطف و احساسات انسانی ... تأثیر مهم دین و نقش مهم دین در اجتماع این است که نوعی انقلاب فکری و وجدانی به وجود می‌آورد که عواطف و احساسات و هدفها و ایده‌آلها و معیارها دگرگون می‌شود و جهان بینی عوض می‌شود، و آدمی خود را دارای رسالت احساس می‌کند، و زندگی اجتماعی، جهت خاص پیدا می‌کند.»^۱

اندک بودنِ تعداد دینداران واقعی

دینداری، همیشه با مشکلات و موانعی رو به روست و دینداران همواره در معرض انواع آزمایش‌ها قرار دارند. به همین دلیل، تعداد آنهايي که به رغم همه سختی‌ها، بلاها و امتحان‌ها، موفق به حفظ دین خود شوند اندک بوده، شمار دینداران واقعی کم است.

۱ - یادداشتها، ج ۴، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

امام حسین علیه السلام درباره کم بودن تعداد دینداران حقیقی می فرماید: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى السِّتِّهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَادَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ همانا مردم، بندگان دنیا هستند، و دین از سر زبان آنها فراتر نرود، و دینداری آنها تا وقتی است که از معیشت خوب برخوردار باشند، و چون در بوته ی آزمایش قرار گیرند، دینداران اندک گردند.^۱»

دین فروشان، بدترین انسان ها

در سخنان اهل بیت علیهم السلام از دین فروشان به شدت مذمت شده، و از آنان به عنوان بدترین انسان ها یاد شده است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می خوانیم:

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ تَأَذَى بِهِ النَّاسُ وَ شَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ إِتْقَاءَ شَرِّهِ، وَ شَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ؛ بدترین مردم کسی است که مردم از او در اذیت باشند، و بدتر از او کسی است که مردم برای آن که از شر او در امان باشند، وی را احترام می گذارند، و بدتر از او کسی است که دینش را به دنیای شخص دیگر بفروشد.»^۲

حاجت و خواسته ات را تنها از دیندار بخواه

چنان که می دانیم اسلام از پیروانش خواسته است که تا آنجا که می توانند، از کسی چیزی درخواست نکنند، و آبروی خود را با درخواست از دیگران در معرض خطر قرار ندهند. اما از آنجا که هر انسانی ممکن است به طور طبیعی نیازمند گذشته، ناچار از درخواست از دیگران باشد، توصیه اسلام در این هنگام این است که شخص، برای برطرف شدن نیاز و برآورده شدن خواسته اش، فقط سراغ انسان دیندار برود، و از کسانی که متدین نیستند پرهیز کند؛ چرا که اگر شخص، خواسته خود را نزد انسان دیندار ببرد، آبروی او محفوظ بوده گرفتار منت شخص دیندار نمی شود، و بی آن که

۱ - تحف العقول، ص ۴۲۶.

۲ - شیخ مفید، الاختصاص، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ص ۲۴۳.



کرامت و شخصیت او در این درخواست آسیب ببیند، به خواسته اش می‌رسد.
به این داستان زیبا در این باره توجه کنیم:

مردی از انصار نزد امام حسین علیه السلام آمد، و عرض کرد: یا ابا عبدالله! فلانی از من پانصد دینار طلبکار است و برای دریافت آن پافشاری می‌کند، و من نمی‌توانم بدهی خود را بپردازم. امام حسین علیه السلام به منزل خود تشریف برد و کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود آورد و به او داد، و فرمود: با پانصد دینار آن قرضت را بده، و پانصد دینار دیگر را کمک خرج زندگی خود ساز. و حاجت خود را فقط با این سه کس در میان گذار: دیندار، جوانمرد و کسی که دارای اصالت خانوادگی است.^۱

امام حسین علیه السلام و قیام برای برافراشته نمودن پرچم دین

امام حسین علیه السلام یکی از اهداف نهضت خود را برافراشتن پرچم دین معرفی کرده است. آن حضرت را در دین به این قیام واداشت، و چون دین و دینداری را به شدت رو به افول می‌دید، با همه‌ی توان و امکانات خود قامت برافراشت تا در کالبد دین روح تازه بدمد، و آن را از حالت احتضار بیرون آورد، و از فراموشی ایمن بدارد. در سخنی از آن حضرت در این باره می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّماساً مِنْ فُضُولِ الحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنُتْرَى المَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ؛ خدایا تو خود می‌دانی آنچه از ما سر زده، رقابت برای دستیابی به سلطنت و قدرت و آرزوی زیاد کردن کالای بی ارزش دنیا نبوده است، بلکه برای این بوده است که نشانه‌های دین را برافراشته ببینیم.»^۲

۱ - تحف العقول، ص ۴۲۸.

۲ - همان، ص ۴۱۶.



رسالة علمية بالعلم
لهم يوم

عن الله
بالعلم
لهم يوم



۷

امر به معروف و نهی از منکر

(اصل برانگیختن به نیکی و بازداشتن از بدی)





امر به معروف و نهی از منکر، نشانه‌ی غیرت دینی داشتن و علامت دوستدار خوبی‌ها بودن و از بدی‌ها بیزار بودن است، و از احساس مسئولیت و دغدغه داشتن شخص نسبت به جامعه پیرامون او خبر می‌دهد. امر به معروف و نهی از منکر، نه به معنای دخالت، که به معنای نظارت بر رفتار دیگران است. و بدیهی است که جامعه‌آنگاه روی خوشبختی و صلاح و پیشرفت را به خود می‌بیند که بر آن، اصل «نظارت» و «مراقبت» حاکم بوده، گروهی، خیرخواهانه و عالمانه و خردورزانه، ناظر و مراقب رفتار دیگران باشند. «پیروان فرهنگ عاشورا، با الهام از حماسه‌ی امام حسین علیه السلام نبض پر حرکت جامعه‌ی انقلابی اند و نسبت به جریان امور و وضعیت فرهنگی و سیاسی، حساسیت نشان می‌دهند و با حضور دائم در میدان امر به معروف و نهی از منکر، عرصه را بر فساد آفرینان تنگ می‌سازند، چون می‌دانند که عقب نشینی و سکوت در این جبهه، پیشروی و گستاخی دشمنان حق و فساد گستران در جامعه را به دنبال دارد. «تذکر لسانی»، حدّ اقل عمل به تکلیف در این گونه شرایط است و اگر این فریضه، ترک و فراموش شود، حدود الهی تعطیل شده و احکام خدا مورد تحقیر و استهزاء قرار خواهد گرفت. امام حسین علیه السلام در مسیر راه کربلا، در خطبه‌ای با اشاره به شرایط پیش آمده و اینکه دنیا دگرگون شده و «معروف»، رخت بر بسته و به حق، عمل نمی‌شود و از باطل، دوری جسته نمی‌شود، شوق خود را به لقاء خدا و مرگ شرافتمندانه ابراز می‌کند و زندگی در کنار ستمگران را مایه نکبت می‌شمارد. قیام کربلا راه «انتقاد از حکومت جور» و «اعتراض علیه ستم» و قیام بر ضد طاغوت را گشود، و از آن پس، بسیاری، از خون شهدای کربلا الهام گرفتند و مبارزات خود را مبتنی و مستند به نهضت حسینی کردند.»^۱

امام حسین علیه السلام و نگاه زیبایی شناسانه به امر به معروف و نهی از منکر

امر به «معروف»، امر به «زیبایی» و نهی از منکر، نهی از «زشتی» است. بنابراین، آن که امر به معروف می‌کند، امر به «زیبایی» می‌کند، و آن که نهی از منکر می‌نماید، نهی از «زشتی» می‌نماید. طریحی در تعریف «معروف» می‌نویسد: «معروف، اسمی است که شامل هر کاری می‌شود که از نگاه شرع و عقل، نیکو و زیباست.»^۱ در تعریف «مُنکر» آمده است:

«منکر به معنی زشت، بد، و معصیت و هر آنچه که عقل و شرع، آن را زشت و ناپسند می‌دارند، است.»^۲ نیز طریحی می‌نویسد: «منکر چیز زشت را گویند که همان حرام است.»^۳

امام حسین علیه السلام در نگاه زیبایی شناسانه به پدیده امر به معروف و نهی از منکر فرمود: لَوْ رَأَى الْمَعْرُوفَ رَجُلًا رَأَيْتُمُوهُ حَسَنًا جَمِيلًا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ؛ وَلَوْ رَأَيْتُمُ اللَّوْمَ رَأَيْتُمُوهُ سَمِيحًا مُشَوِّهًا تَنْفَرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ؛ اگر شما «معروف» را به صورتی مجسم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زیبا و نیکو روی می‌دیدید، که دیدن جمال او مسرت بخش بود. چنان که اگر زشتی و نکوهیدگی (مُنکر) را به صورتی مجسم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زشت و ناخوشایند می‌دیدید که دل‌ها از او می‌ریدد.»^۴

در واقع امام حسین علیه السلام با این سخن، موضوع امر به معروف و نهی از منکر را جزء امور فطری قرار دادند، که هر انسانی به طور فطری نسبت به آن راغب است؛ چرا که همان گونه که می‌دانیم همه انسان‌ها به طور فطری، زیبایی طلب و دوستدار زیبایی‌اند، و از آنجا که «معروف» مصداقی از زیبایی است، بنابراین امر به معروف، مسئله‌ای فطری بوده، اقدامی در راستای فطرت زیبایی طلب انسان‌ها است؛ چنان که همه انسان‌ها به طور فطری، از زشتی‌ها گریزانند و بر این اساس، نهی از منکر نیز امری فطری و

۱ - مجمع البحرین، ج ۵، ص ۹۳.

۲ - ابوالحسن شعرانی و محمد قریب، نثر طوبی، (دائرة المعارف لغات قرآن مجید)، ص ۴۹۹.

۳ - مجمع البحرین، ج ۳، ص ۵۰۱.

۴ - علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ترجمه: علی بن حسین زوارئی، ج ۲، ص ۲۰۴.



کاری در راستای فطرتِ «زشتی گریز» آدمی می باشد.

امر به معروف و نهی از منکر، هدف اصلی قیام امام حسین علیه السلام

امر به معروف و نهی از منکر، جایگاهی بس والا و مهم در نهضت عاشورا دارد، تا آنجا که یکی از اهداف محوری قیام سید الشهداء علیه السلام به شمار می آید. آن حضرت در این باره فرمود:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا... أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ من از برای تفریح و تفرّج و استکبار و فساد و بیدادگری قیام نکردم، بلکه قیام کردم تا... امر به معروف و نهی از منکر نمایم.»^۱

امر به معروف یا همان امر به آرامش دورنی و نهی از منکر یا همان بازداشتن از اضطراب و دلهره

گاهی واکاوی دقیق در برخی از واژه ها، شخص را به ساحت های ناشناخته ای از معانی این واژه ها می رساند. به عنوان مثال، دَقْتُ در دو واژه ی «معروف» و «منکر»، شخص را به این نتیجه می رساند که: آن که امر به معروف می کند، در واقع در حال دمیدن روح آرامش در افراد است، و آن که، نهی از منکر می کند، در حقیقت در حال دور نگه داشتن افراد از دلهره و اضطراب و ناآرامی است؛ چرا که «معروف» از واژه «عُرف» است، و «عُرف» به معنای سکون و آرامش است، و چیزی را «معروف» و «عُرف» می گویند که انسان به وسیله ی آن به سکون و آرامش می رسد، برخلاف «مُنکر» که از واژه «نُکر» است، و آن به چیزی گویند که انسان از آن، وحشت دارد و گریزان است. و به همین مناسبت به بوی خوش «عُرف» گفته می شود، زیرا انسان در آن، آرامشی می یابد.»^۲

از آنجا که بر اساس تعریف لغوی یاد شده، «معروف» همه ی کارهای نیکی است که

۱ - شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ترجمه: شیخ محمد باقر کمره ای، ص ۹۹.

۲ - ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا، معجم المقاییس فی اللغة، ص ۱۰۴۳.



در آن آرامش نهفته است، و «منکر» همه کارهای ناشایستی است که در آن، وحشت و دلهره نهفته است، امر به معروف و نهی از منکر، اقدامی است در راستای آرامش بخشی به آدمها و دور نگه داشتن آنها از وحشت و اضطراب.

امر به معروف و نهی از منکر در آینه ی آیات و روایات

در قرآن کریم از برخی از کارکردها و ثمره های امر به معروف و نهی از منکر، این گونه یاد شده است:

۱- عاملی برای امتیاز و برتری شخص بر دیگران:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ شما بهترین اُمّتی هستید که برای مردم، پدیدار شده اید؛ که، به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید. (آل عمران/۱۱۰)

۲- عاملی برای دستیابی به رستگاری:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند، و آنان همان رستگارانند. (آل عمران/۱۰۴)

خداوند، یکی از ویژگی های «مجاهدان» را، امر به معروف و نهی از منکر دانسته، در این باره می فرماید:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ... أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ؛ آنان که چون در زمین به آنها توانایی دهیم، به کار پسندیده وا می دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند. (حج/۴۱)»^۱

در حدیثی از رسول خدا(ص) از مؤمنی که نهی از منکر نمی کند، به عنوان، مؤمنی ضعیف یاد شده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا زَبْرَ لَهُ، وَقَالَ: هُوَ الَّذِي لَا يَنْهَى

۱ - درباره امر به معروف و نهی از منکر: رک: اعراف/۱۵۷؛ اعراف/۱۹۹؛ توبه/۷۱؛ توبه/۱۱۲؛ نساء/۱۱۴؛ لقمان/۱۷؛ مریم/۵۵.



عن المُنْكَر؛ همانا که خدای تبارک و تعالی مؤمن ضعیفی را که هیبت و صلابت ندارد، دشمن می دارد. آن حضرت فرمود: او کسی است که نهی از منکر نمی کند.^۱
حضرت علی علیه السلام، وزن امر به معروف و نهی از منکر را سنگین تر از تمامی کارهای خوب دیگر دانسته، می فرماید:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجْئٍ؛ تمام کارهای نیکو، و [حتی] جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چنان قطره ای بر دریای موج و پهناور است.»^۲

حضرت علی علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر را موجب قوام شریعت و اقامه حدود الهی دانسته می فرماید:

«قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ برپایی شریعت و اقامه حدود [الهی] به امر به معروف و نهی از منکر است.»^۳

کارکرد اقتصادی امر به معروف و نهی از منکر در سخن امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در کنار آثار معنوی ای که برای فریضه ی امر به معروف و نهی از منکر برمی شمارد، آن را دارای کارکرد اقتصادی نیز می داند، به گونه ای که اگر به درستی انجام گیرد، می تواند به شکوفایی اقتصادی جامعه نیز بیانجامد. سخن زیر از امام حسین علیه السلام آمیزه ای است از کارکردهای معنوی و اقتصادی امر به معروف و نهی از منکر:

«فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ مِنْهُ، لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيَتْ وَأَقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفَيْ وَ الْغَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا...؛ خدا به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک فریضه از جانب

۱ - شیخ صدوق (ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی)، معانی الاخبار، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۳ - عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غُرر الحکم و دُرر الکلم، ج ۴، ص ۵۱۸، ح ۶۸۱۷.



خود آغاز سخن کرده است؛ چرا که می‌دانست اگر این فریضه به اجرا در آید، راه برای انجام واجبات دیگر هموار گردد. این به خاطر آن است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه با بازداشتن از ظلم و مخالفت با ظلم و تقسیم بیت المال و غنائم و ستاندن صدقات از جایگاه خود و صرف آن در مسیری درست.^۱ همان گونه که از قسمت پایانی این حدیث استفاده می‌شود، با امر به معروف و نهی از منکر، بیت المال و غنائم از انحصار درآمده، در میان جامعه تقسیم می‌شود و صدقات نیز - که از مصادیق آن، زکات است - ستانده شده، به مصرف درست می‌رسد. بدیهی است که ثمره چنین کاری، رشد اقتصادی جامعه و برخوردار شدن افراد محروم، از موهبت های اقتصادی خواهد بود.

رعایت اخلاص، خیرخواهی، دلسوزی و مدارا در امر به معروف و نهی از منکر

بی گمان امر به معروف و نهی از منکر، آنگاه ثمر بخش بوده، اثر تربیتی و پرورشی خواهد داشت که خالصانه و از روی خیرخواهی و همراه با مهربانی، دلسوزی و مدارا باشد، در غیر این صورت، یا نتیجه بخش نبوده و یا - در برخی از موارد - نتیجه عکس خواهد داد. امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌فرماید:

«باب امر به معروف و نهی از منکر، از وجهه ی رحمت رحیمیّه است. پس بر امر به معروف و ناهی از منکر لازم است که به قلب خود از رحمت رحیمیّه بچشانند و نظرش در امر و نهی، خود نمایی و خود فروشی و تحمیل امر و نهی نباشد؛ زیرا که اگر با این نظر مشی کند، منظور از امر به معروف و نهی از منکر، که حصول سعادت بندگان و اجرای احکام خدا در سرزمین هاست، حاصل نشود، بلکه گاه شود که از امر به معروف انسان جاهل، نتیجه عکس حاصل شود، و چندین منکر به بار آید از برای یک امر و نهی جاهلانه که از روی خواهش نفسانی و تصرف شیطانی واقع شود... و تو که می‌خواهی امر به معروف و نهی از منکر نمایی و خلق را ارشاد کنی، با قلب پر از محبت و دل با

۱ - حسن بن علی بن شعبه حرّانی، تحف العقول، ترجمه: صادق حسن زاده، ص ۴۱۲.



عاطفه با بندگان خدا ملاقات کن و خیر آنها را از صمیم قلب، طالب شو. و چون قلب خود را رحمانی و رحیمی یافتی، به امر و نهی و ارشاد قیام کن تا دل‌های سخت را برق عاطفه قلبت نرم کند و آهن قلوب به موعظت آمیخته با آتش محبت تو، ملایم گردد.^۱ شیخ الرئيس ابوعلی سینا نیز در این باره گفته است: «العارف ... إذا أمر بالمعروف أمر برفق ناصح لا بعنف مُعَيَّر؛ عارف ... وقتی امر به معروف می‌کند با مدارا و خیرخواهی ابراز می‌کند، نه با سخت‌گیری و نکوهش.»^۲

نگاهی به شرایط اجمالی امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر به طور کلی شرایطی دارد که به قرار ذیل است:

۱. شخص، به احکام اسلام آشنا بوده و واجبات و محرمات اسلامی و شرایط آن را به خوبی بشناسد تا بتواند دیگری را به آن امر یا از آن نهی نماید.
۲. کسی که از بجای آوردن واجب کوتاهی می‌کند و یا حرامی را مرتکب می‌گردد، در صورتی می‌توان معترض او شد که قصد ادامه آن را داشته باشد، و در صورتی که بدانیم از کرده خویش پشیمان شده و از ادامه جرم منصرف شده است، تعرض به او ناروا و بلکه حرام است.
۳. احتمال بدهد که امر و نهی او در مرتکب جرم تأثیر کند و او را از جرم باز دارد و در صورتی که بدانیم بر آن، ترتیب اثر نخواهد داد واجب نیست.^۳

۱ - آداب الصلوة، ص ۲۳۷ و ۲۳۹.

۲ - ابوعلی سینا، الاشارات و التنبيهات، ج ۳، ص ۳۹۲ (نمط نهم).

۳ - ابوطالب تجلیل، ارزشها و ضد ارزشها در قرآن، ص ۹۸.

سید عالم علیہ السلام

حسبنا الله
والله اعلم
بالحق
سید عالم علیہ السلام

۸

عدالت خواهی و ظلم ستیزی





عدالت در اصل لغت به معنی مساوات است و به معنی مصطلح آن، مساوات در ادای حقوق مردم است. قسط نیز به همین معنی است.^۱

عدالت آن است که هیچ انسانی در جامعه، برای رسیدن به حق خود، مانعی از سوی دیگران (مسئولان، کارگزاران و مردم) نبیند، و هر شخصی احساس کند که به اندازه تلاشی که می‌کند به نتیجه خواهد رسید و از ثمرات تلاش خود برخوردار خواهد شد. عدالت آن است که هیچ کس نتواند به جایگاهی که استحقاق آن را ندارد دست یابد و از حقوق و مزایایی که سزاوار آن نیست، برخوردار گردد. چنان که ظلم آن است که گروهی، دیگران را از رسیدن به حقوق خود، و از دستیابی به جایگاهی که سزاوار آن هستند، و از برخوردار شدن از امکانات و شرایط مساوی در زندگی که حق مسلم آنان است باز بدارند. طبیعی است که حاکم بودن ستمی این گونه بر فضای جامعه، شایستگان را از حقوق خود محروم نموده؛ زمینه را برای برخوردار شدن ناشایستگان از حقوق و مزایای به ناحق فراهم آورده؛ سبب یأس و دلسردی انسان‌های شایسته و در نتیجه وانهادن تلاش و کوشش از سوی آنها شده؛ موجب گستاخی ناهلان و تکیه زدن آنها بر جایگاههایی که سزاوار آنها نیستند، خواهد شد. بدیهی است که چنین جامعه‌ای نه تنها رشد و پیشرفت نخواهد نمود، که در سرایشی سقوط قرار خواهد گرفت. به تعبیر افلاطون: «در واقع عدالت، جلو تندروی‌ها و افراط‌کاری‌های بشر را که ممکن است از نظرگاه منافع شخصی وی زیبا ولی از نظرگاه حقوق و مصالح دیگران زشت و ناهنجار باشد سد می‌کند.»^۲

اینجاست که اهمیت فوق‌العاده‌ی عدالت خواهی و ظلم ستیزی سیدالشهداء (علیهم‌السلام) آشکار می‌شود؛ چرا که نهضت او اقدامی بود به منظور زدودن موانع (ستم) از سر

۱ - ارزشها و ضد ارزشها در قرآن، ص ۳۳۴.

۲ - مایکل ب. فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه: جواد شیخ الاسلامی، ج ۱، ص ۵۲.

راه استعدادهای معنوی و علمی جامعه و فراهم آوردن زمینه برای شکوفایی استعدادهای یاد شده.

قرآن کریم و موضوع عدالت خواهی و ظلم ستیزی

بسیاری از آیات قرآن کریم به موضوع عدالت خواهی و ظلم ستیزی اختصاص یافته است.

در برخی از این آیات، خداوند، به طور مستقیم و آشکارا مردم را به عدالت ورزی فرمان داده است، همانند:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ؛ خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون در میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید.» (نساء/ ۵۷)

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ؛ در حقیقت، خدا شما را به عدالت فرمان می دهد.» (نحل/ ۹۰)
«أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ؛ عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک تر است.» (مائده/ ۷)
خداوند به همان اندازه که نسبت به عدالت ورزی، اهتمام ورزیده و بدان دستور داده است؛ نسبت به ستم پیشگی ابراز بیزاری نموده و از آن بازداشته است.

اوج بیزاری خداوند نسبت به ظلم و ستم، در ساختار لعن خداوند به ظالمان بروز کرده است؛ در این باره در قرآن کریم می خوانیم:

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.» (هود/ ۱۷)
«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَا لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَا لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ روزی که ستمگران را معذرت خواهی سود نمی دهد، و برای آنان لعنت است، و برایشان بدفرجامی آن سرای است.» (مؤمن/ ۵۲)

خداوند، ستمگران را به عذابی دردناک، هشدار داده و فرمود:
«إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ همانا که ستمکاران، عذابی پردرد خواهند داشت.» (ابراهیم/ ۲۲)





عدالت ورزی و ظلم ستیزی در سخنان معصومین علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَدْلٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قِيَامَ لَيْلِهَا وَ صِيَامَ نَهَارِهَا؛ یک ساعت عدالت، بهتر از شصت سال عبادت است که شبش به عبادت و روزش به روزه داری بگذرد.»^۱

دلیل برتری عدالت بر عبادت آن است که تا در جامعه عدالت رعایت نگردد، زمینه برای انجام عبادت فراهم نخواهد شد، و از این رهگذر، از آنجا که عدالت، زمینه ساز عبادت است، برتر از عبادت است. در واقع در جامعه ای که آکنده از ظلم و ستم است نمی توان به عبادت حق، قیام نمود، و یا حق عبادت او را پرداخت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ فِي الْخَلْقِ وَ نَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ، فَلَا تُخَالِفُهُ فِي مِيزَانِهِ وَلَا تُعَارِضُهُ فِي سُلْطَانِهِ؛ عدالت، ترازوی خدای سبحان است که آن را در میان خلق خود نهاده و برای برپا داشتن حق، نصب کرده است. پس، بر خلاف ترازوی او عمل مکن و با قدرتش مخالفت موز.»^۲

در سخنی از حضرت علی علیه السلام در هشدار نسبت به ستمگری آمده است:

«الظُّلْمُ يَزِلُّ الْقَدَمَ وَ يَسْلُبُ النِّعَمَ وَ يُهْلِكُ الْأُمَّمَ؛ ستمگری قدم را می لغزاند، نعمت ها را سلب می کند و ملت ها را به نابودی می کشاند.»^۳

عدالت ورزی و زدودن ظلم، شرط اصلی پرورش و رشد جامعه

جامعه، چون دشتی حاصلخیز، و خوبی ها و پاکی ها، محصول آن، و ستمگری ها علف های هرز این دشت است، و تا در اثر عدالت ورزی، علف های هرز دشت حاصلخیز جامعه زدوده نشود، زمینه برای رشد و پرورش فضیلت ها و پاکی ها و خوبی ها فراهم نخواهد شد. به تعبیر مقام معظم رهبری:

۱ - میزان الحکمة، ج ۷، ص ۳۴۹۴.

۲ - غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۵۰۸، ح ۳۴۶۴.

۳ - همان، ج ۲، ص ۳۶، ص ۱۷۳۴.



«وقتی نظام اجتماعی، غلط و ظالمانه است و بر اساس صحیحی، استوار نیست، وقتی انسان‌ها از حکومت سالم، قانون درست و رجال مؤمن و دلسوز برخوردار نباشند، در چنین شرایطی انسان نمی‌تواند به تکامل برسد ... در این صورت انسان‌ها ناقص و تربیت نشده باقی می‌مانند؛ و دنیای انسان تربیت نشده، دنیای فاسد و سیاه و ظلمانی و پراز رنج و درد است. (۱۳۷۱/۱/۱۵) طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، و در پی آن، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود؛ آن وقت ذهن‌ها هم خراب می‌شود. اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین‌طور به تدریج از ارزش‌ها تهی می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک پوسته ظاهری باقی می‌ماند. (۱۳۷۷/۲/۱۸)

حضرت علی علیه السلام فرمود: «جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ الْعَدْلَ قِوَاماً لِلْإِنَامِ وَ تَنْزِيهاً مِنَ الْمَظَالِمِ وَ الْإِنَامِ وَ تَسْنِيَةً لِلْإِسْلَامِ؛ خداوند عدالت را مایه استواری مردمان و موجب دوری از حق‌کشی‌ها و گناهان و وسیله آسانی و گشایش برای اسلام قرار داد.^۱

بی‌عدالتی، عامل ایجاد کینه‌توزی و تفرقه در جامعه

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پُر بلا کند.^۲

(حافظ)

همان‌گونه که اگر در خانواده‌ای، پدر و مادری در توجّه و محبّت ورزی و رسیدگی به حقوق فرزندان، تبعیض قائل شوند، میان فرزندان کینه‌توزی و حسادت و اختلاف ایجاد می‌شود، در [خانواده‌ای بزرگ‌تر، به نام] جامعه نیز این‌گونه است. در اینجا نیز تبعیض میان مردمان جامعه و تقسیم آنها به فرادست و فرودست؛ و بعضی‌ها را از بهترین امکانات برخوردار کردن و دیگران را از امکاناتی ناچیز و اندک برخوردار ساختن؛ و برای برخی‌ها زمینه‌های تحصیلی و شغلی بهتری فراهم ساختن، و دیگران را از این مقدار محروم ساختن؛ و ... سبب می‌شود که نابرخورداران، حسادت و کینه و دشمنی کارگزاران و کسانی را که ناعادلانه از مزایا و امکانات برخوردار شدند، به دل بگیرند، و در جامعه، اختلاف و دشمنی رواج یابد. شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

۱ - غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۳۷۴، ح ۴۷۸۹.

۲ - دیوان، ص ۱۸۸، غزل ۱۸۶.



«پدر و مادری در میان فرزندانشان هستند. در آن خانه غذا و میوه و شیرینی و لباس میان اهل خانه تقسیم می شود... در این هنگام، از بچه ها هر کدام ببیند سهم او از میوه یا غذا یا شیرینی یا لباس، از سهم دیگری کمتر است ناراحت می شود، قهر می کند، گریه می کند، و چون احساس مظلومیّت و محرومیت می کند، در صدد انتقام بر می آید. لهذا لازم است پدران و مادرانی که به سعادت فرزندانشان علاقمند هستند، میل دارند بچه هایشان از کودکی روحیه ی سالم داشته باشند، از اول تبعیضی بین آنها قائل نشوند. تبعیض بذر اختلاف کاشتن است، بذر حسادت کاشتن است، بذر انتقام کاشتن است. تبعیض باعث می شود، هم روح آن بچه ی محروم فشرده و آزرده و ناراحت بشود و هم آن بچه ی عزیز کرده، متکی به غیر، ضعیف النفس، زود رنج، لوس و نُتر بار بیاید... در اجتماع نیز این گونه است. تبعیض ها، بی عدالتی ها، تفاوت گذاشتن ها، روح یک عده را که محروم شده اند فشرده و آزرده و کینه جو و انتقام کش می کند و روح یک عده ی دیگر را که بی جهت به صورت عزیز در آمده اند لوس و نُتر و بیکاره و اسراف کن و تبذیر کن می کند. در میان یک طبقه، حسد و کینه و انتقام و نفرت و دشمنی، و در طبقه ی دیگر کم حوصلگی نسبت به کار، استقامت نداشتن، اسراف و تبذیر پیدا می شود. فکر کنید مجموعاً چه اوضاع و احوالی در اثر بی عدالتی در میان مردم پیدا می شود.»^۱

عدالت خواهی و ظلم ستیزی، هدف بزرگ نهضت سیدالشهداء علیه السلام

از بارزترین مفساد حکومت اموی، ظلم به مردم و نادیده گرفتن حقوق آنان بود و از آشکارترین محورهای قیام عاشوران نیز عدالت خواهی و ستم ستیزی بود. عدالت، فرمان خدا و رسول است و دامنه ی آن، همه ی امور زندگی را در بر می گیرد، حتی رفتار عادلانه ی میان فرزندان را. ولی جهت برجسته و عمده ی آن، عدالت اجتماعی و مراعات حقوق افراد از سوی حکومت ها است. امویان، هم به اهل بیت

۱ - مرتضی مطهری، بیست گفتار، ص ۱۰۲ و ۱۰۴.

پیامبر ستم کردند، هم میان بندگان خدا رفتاری ظالمانه و روشی بر اساس طغیان و عدوان در پیش گرفتند. تکلیف اسلامی هر مسلمانی ایجاب می‌کرد که با ستم مبارزه کند، به ویژه کسی همچون اباعبدالله علیه السلام که در موضع «امام حق» تکلیف سنگین‌تر و بیشتری داشت.^۱

آن حضرت در یکی از سخنرانی‌هایش، با استناد به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «هر کس فرمان‌روای ستمکاری را ببیند که حرام‌های خداوند را حلال می‌شمرد و پیمان خدا را می‌شکند و با سنت پیامبر خدا، مخالفت می‌کند... ولی با عمل و گفتار، بر او نیاشوید، بر خداوند است که او را به همان جایی در آورد که آن ستمکار را می‌برد»، خود را شایسته‌ترین و سزاوارترین شخص برای قیام، جهت تغییر حکومت و حاکمیت عدالت، معرفی نمود.^۲

آن حضرت در نامه‌ای که به بزرگان کوفه نوشت، تکلیف و مشخصه امام راستین را حکومت طبق قرآن و قیام به قسط و حق بر شمرد:

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ؛ به جان خودم سوگند، امام نیست، مگر آن که بر اساس کتاب خدا حکم و برای اجرای عدالت قیام کند.^۳

نیز آن حضرت در سخن دیگری، حرکت خویش را برای اقامه عدل و رفع ظلم از مظلومین و ایمنی یافتن بندگان خدا یاد کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ ... وَ لَكِن لِيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ ...؛ خدایا تو خود می‌دانی که آنچه از ما سر زده، رقابت برای دستیابی به سلطنت و قدرت نبوده... بلکه برای این بوده که امن و امان برای بندگان ستمدیده ات فراهم آوریم.»^۴

در زیارت نامه آن حضرت می‌خوانیم:

۱ - پیام‌های عاشورا، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.
 ۲ - رک: محمد محمد ری شهری، دانشنامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۱۳، ص ۳۱۴.
 ۳ - شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۶۲ (نقل از: پیام‌های عاشورا، ص ۲۲۵).
 ۴ - تحف العقول، ص ۴۱۶.

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَالْعَدْلِ وَدَعَوْتَ إِلَيْهِمَا؛ شَهَادَتِ مِي دَهَمِ كِه تُو بَه قِسْطِ وَ عَدَالَتِ دَسْتُورِ دَادِي وَ بَدَانِ فِرَا خَوَانْدِي»^۱

امام خمینی رحمته الله درباره عدالت خواهی و ظلم ستیزی سیدالشهداء علیه السلام می فرماید: «سید الشهداء سلام الله علیه، از همان روز اول که قیام کردند برای این امر، انگیزه شان اقامه عدل بود.»^۲ «سید الشهداء سلام الله علیه، که همه ی عمرش را و همه زندگی اش را برای رفع منکر و جلوگیری از حکومت ظلم و جلوگیری از مفاسدی که حکومت ها در دنیا ایجاد کردند، تمام عمرش را صرف این کرد و تمام زندگی اش را صرف این کرد که این حکومت، حکومت جور بسته بشود و از بین برود.»^۳

عدم تبعیض میان اصحاب، جلوه ای از عدالت حسینی

عدالت به معنای برخورداری همه از حقوق اسلامی و انسانی و رعایت یکسان حق، میان همه، و همه را به یک چشم دیدن (عدم تبعیض میان اصحاب و یاران) در نهضت عاشورا متجلی است. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بر بالین همه ی شهیدان حاضر شد، چه جوان خودش و چه غلامش، چه مولی و چه نوکر، همه از عنایت آن حضرت برخوردار شدند.^۴

در نهضت عاشورا، اباعبدالله الحسین علیه السلام، اصل تبعیض ستیزی و قومیت زدایی را یکی از ارکان آن قرارداد و در عمل آن را به اجرا گذاشت. وجود سربازان ترک، فارس، عرب، سفید و سیاه در کربلا، بیانگر این است که نژاد و ملیت در فرهنگ حسین علیه السلام راه ندارد.^۵ به عنوان مثال، «جَوْن» فردی سیاه پوست از تبار بردگان و آزاد شده ی ابوذر بود که پس از او خدمتگزاری خاندان نبوت و امامت را ترک نکرد و هم چنان در خانه ی علی و در کنار حسن و حسین به سر می برد تا این که به همراه کاروان حسین به کربلا

۱ - مفاتیح الجنان، ص ۸۶۰ (زیارت آن حضرت در اول ماه رجب).

۲ - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۹.

۳ - همان، ص ۱۹۰.

۴ - پیام های عاشورا، ص ۲۲۶.

۵ - فلسفه و عوامل جاودانگی نهضت عاشورا، ص ۱۸۷.

آمد. روز عاشورا به حضور امام علیه السلام آمد، و اجازه خاست تا به میدان برود. امام به وی فرمود:

«تو به جهت تأمین عافیت همراه ما بودی، اکنون آزاد هستی، هر جامی خواهی برو و عافیت خود را به خطر نینداز.»

جون، وقتی این سخن را شنید، گفت: من به هنگام آسایش در کنار سفره‌ی شما باشم ولی هنگام سختی، شما را تنها بگذارم؟! و سرانجام امام علیه السلام به او اجازه داد.^۱

«جون» پس از رویارویی قهرمانانه با دشمن زبون، در آستانه‌ی شهادت قرار گرفت. امام علیه السلام بر بالین این غلام سیاه حاضر شد و فرمود: «پروردگارا! رنگ چهره اش را نورانی گردان و بوی بدنش را خوش بوساز و او را با نیکان محشور فرما.^۲

یکجاریخ غلام و پسر بوسه داد و گفت در دین ما سیه نکند فرق با سفید

۱ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲ و ۲۳.

۲ - همان، ص ۲۲۷.



رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم



۹

صبر



گفت لقمان صبر هم نیکو دمی است
 صبر را با حق، قرین کرد ای فلان
 آخر و العصر را آگه بخوان
 صد هزاران کیمیا حق آفرید
 کیمیایی همچون صبر، آدم ندید^۱
 (مولوی)

صبر، نوعی توانمندی روحی است که انسان را در برابر سختی‌ها مقاوم می‌کند و سرانجام به چیره شدن او بر مشکلات و پیروزی نهایی وی می‌انجامد. چنان که حافظ گفته است:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
 بر اثر صبر، نوبت ظفر آید^۲
 صبر در راه دستیابی به اهداف، نشانه‌ی پیراستگی روح از شتاب زدگی، است و از شجاعت شخص در رویارو شدن با مشکلات و موانع زندگی خبر می‌دهد، و دل و جان پیراسته از زبونی انسان را به تصویر می‌کشد.

به تعبیر «ایزوتسو»: «از نظر معنایی، «صبر» درست در مقابل «جزع» قرار دارد، و آن، صفت کسانی است که در برابر آنچه برایشان رخ می‌دهد، شکیبایی ندارند و فوراً دستخوش هیجان زدگی و اضطراب می‌گردند و این خود دلالت می‌کند بر اینکه معنای «صبر»، داشتن توانایی و قدرت روحی کافی در مواجهه بردبارانه با بلاها و مصیبت‌هاست و نشان دادن استقامت در همه‌ی مصائب برای نیل به هدف و مقصد خویش است. از اینجا می‌توان به آسانی دریافت که صبر، نمایانگر فضیلتِ مردی و مردانگی سلحشوران و جنگجویان در میدان‌های نبرد است، شجاعت بدون صبر، معنا

۱ - مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۱۸۵۴ - ۱۸۵۲.
 ۲ - حافظ، دیوان، تصحیح: تیمور برهان لیموده‌ی، ص ۸۷، غزل ۱۴۶.



و مفهومی ندارد.^۱

می‌توان گفت که صبر و بردباری امام حسین علیه السلام و یارانش در روز عاشورا به اوج خود رسیده بود؛ چرا که شقاوت و دشمنی دشمنان او در روز عاشورا به اوج خود رسیده بود. آن حضرت از این عنصر «پیروزی» در جریان حماسه عاشورا و در روز عاشورا، به خوبی استفاده کرده، آن را به درستی به کار گرفت، و گر چه در مصاف با دشمنان خود، به شهادت رسید، اما صبر و بردباری او - به دلیل آن که به او عزت بخشید، و مانع از تسلیم و خواری او در برابر دشمنانش شد - او را در دیدگان دوست و دشمن، بس بزرگ و شکست ناپذیر نمود، و از همین جا پیروزی جاودانه‌ی او رقم خورد، و هر گونه شکستی را از زندگی او حذف نمود. شیخ جعفر شوشتری می‌نویسد:

«در صبر و بردباری آن حضرت همین بس که ضربه‌های شمشیرهای فرونشسته بر پیکرش و زخم‌های درد آور، او را بر آن نداشت که دشمنانش را نفرین کند و تنها زمانی دشمنانش را نفرین نمود که به آن حضرت، زخم زبان زدند؛ تا آنجا که چون یکی از شمشیر زنان به نام «مالک بن بسر» بر آن حضرت ضربه‌ی شمشیری فرود آورد ناسزایان نیز گفت و حسین علیه السلام از ضربه‌ی ستمگرانه‌ی شمشیر او چشم پوشید ولی در برابر ناسزاگویی مالک بن بسر نفرینش نمود؛ که این نفرین با بردباری آن حضرت ناسازگاری ندارد؛ چرا که تحمل خوار شدن در برابر دیگران، ذلت و فرومایگی نفس است و نه بردباری. از این روی امام حسین علیه السلام فرمود: مرگ بهتر از پذیرفتن زندگی ننگ آمیز است.»^۲

صبر در آیات قرآن کریم

در قرآن کریم، از «صبر» به عنوان یکی از عوامل پیروزی بر دشمنان یاد شده است:

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ؛ اگر از [میان] شما بیست تن، شکیبا

۱ - توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه: فریدون بدره‌ای، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.
 ۲ - الخصائص الحسينیه، ص ۸۸.

باشند، بر دوست تن، چیره می شوند.» (انفال/۶۵)

نیز در این باره می خوانیم:

«قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ کسانی که به دیدار خدا یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان است.» (بقره/۲۴۹)

باز در این باره می خوانیم:

«وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ؛ و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه کارزار کردند، و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند صابران را دوست دارد.» (آل عمران/۱۴۶)

بر اساس این آیه ی شریفه، صبر، انسان مجاهد را از سستی و ناتوانی، بازداشته و مانع از تسلیم او در برابر دشمن می شود، و بدیهی است که وقتی کسی در اثر صبر، سستی به خود راه ندهد، و دچار ناتوانی نشود، و در برابر دشمن تسلیم نگردد، پیروزی با او خواهد بود، و اگر هم به شهادت برسد، چون در اثر صبر از روحی تسلیم ناپذیر برخوردار شد، باز هم پیروز میدان خواهد بود.

خداوند، از بهشت و نعمت های آن به عنوان یکی از پاداش های صابران یادکرده می فرماید:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ سلام بر شما که صبر نمودید، چه نیکوست جایگاه شما در آخرت.» (رعد/۲۴)

نیز:

«وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا؛ و به [پاس] آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان پاداششان داد.» (انسان/۱۲)

صبر در سخنان ائمه ی معصومین علیهم السلام

در سخنان اهل بیت علیهم السلام به «صبر» سفارش های فراوان، و درباره ثمره های آن، یادآوری های بسیاری شده است.

همانند:

حضرت علی علیه السلام: «بِالصَّبْرِ تُدْرِكُ مَعَالِيَ الْأُمُورِ؛ با صبر می توان با مقامات بلند رسید»^۱

حضرت علی علیه السلام: «الصَّبْرُ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ؛ صبر، کمک برای هر کاری است»^۲
حضرت علی علیه السلام: «لَا يَعْدِمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ؛ آدم صبور، سرانجام به پیروزی می رسد، اگر چه مدتی طول بکشد»^۳

امام حسین علیه السلام در سخنش با ابوذر، هنگامی که عثمان او را به ربنده تبعید می کرد فرمود: «عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ، وَالصَّبْرُ مِنَ الْكِرَامِ وَدَعِ الْجَزَعَ فَإِنَّ الْجَزَعَ لَا يُغْنِيكَ؛ بر تو باد به صبر؛ که، خیر در صبر و شکیبایی است، و شکیبایی از کرم است. بی تابی را فروگذار، که به کارت نمی آید»^۴

کیمیای صبر

یکی از ویژگی های انسان های بزرگ آن است که از سختی ها و امور ناگوار، پُل پیروزی، و از دشواری ها و تنگناها سکوی پرواز می سازند. آنها به دلیل برخورداری از توانمندی بالای روحی می توانند امور ناگوار را به امور گوارا و بلاها و مصیبت ها را به نعمت و موهبت تبدیل نمایند. به تعبیر مولوی:

در بلا هم می چشم لذات او
مات اویم مات اویم مات او^۵
در واقع این بزرگان برای دستیابی به چنین جایگاهی - که در آن، می توانند مصیبت

۱ - غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۲۲۲، ح ۴۲۷۶.

۲ - همان، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۷۶۶.

۳ - نهج البلاغه، حکمت ۱۵۳.

۴ - کافی، ج ۸، ص ۲۰۷؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۳۶.

۵ - مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۷.





را به نعمت و رخدادهای ناگوار را به امور گوارا تبدیل کنند - از ساز و کارهایی استفاده می کنند، که یکی از این ساز و کارها، کیمیای صبر است. باری آدمی، با صبر می تواند کیمیاگری کند و هر آنچه از ناملایمات و جفاها و مصیبت ها که به او روی می آورد، تبدیل به اموری سودآور و پیش برنده برای خود نماید. به حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره توجه کنیم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتَلَى قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً؛ خدای عزوجل به مردمی نعمت داد و آنها سپاسگزاری نکردند و بدین سبب آن نعمت برای آنان تبدیل به وبال شد، و مردمی را به مصائب مبتلا نمود و آنها صبر کردند و در نتیجه، آن مصیبت ها به نعمت تبدیل شد.^۱

می شود از کیمیای صبر، درمان دردها
چند صائب درد خود آلوده‌ی درمان کنی
از عزیزی می شود فرمانروای ملک مصر
صبر اگر بر چاه و زندان چون مه کنعان کنی
(صائب تبریزی)

صبر و هم سوئی با قانون آفرینش

صبر، هم نوایی و هم سوئی با قانون حاکم بر آفرینش است، به این بیان که در هستی، صبر یک قانون است و هم چیز در آن، به وسیله صبر به کمال خورد می رسد. برای نمونه، دانه ی بذری که در زیر خاک قرار می گیرد، نه زودتر از موعد مقرر به گیاه و درخت تبدیل می شود تا نارس و ناتمام باشد و نه بر اثر رو به رو شدن با موانع، از رشد و پیشرفت بازمی ماند. بدین گونه یک نبات، با صبر کافی (هم از حیث پرهیز از شتاب زدگی در رسیدن به تکامل و هم از نظر توقف نکردن در اثر رو به رو شدن با موانع) به گیاهی خوش منظره و کامل تبدیل می شود. انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست و با

۱ - کافی، ج ۲، ص ۹۲.

پیروی از این قانون فراگیر آفرینش و هم سویی با آن می تواند به کمال و پیروزی برسد و به سبب تناسبی که بر اثر این هم نوایی و هم سویی با هستی پیدا می کند، از «زیبایی» نیز برخوردار می شود.

صبر پیش برنده، صبر بازدارنده

بعضی ها از صبر، تصویر نادرستی در ذهن خود دارند. آنان به جای آن که دست به کار تلاش و کوشش شوند و برای پیروزی مجاهدت کنند، دست بر روی دست گذاشته، با توکل بر خدا و نشستن بر جای خود، منتظر نتیجه و رسیدن به پیروزی می مانند. چنین صبری، بازدارنده بوده، هیچ ثمره ای نخواهد داشت، و اساساً چنین صبری، هیچ گاه خلأ بیکاری و تنبلی را پر نکرده، جای تلاش و کوشش را نخواهد گرفت. این در حالی است که صبر پیش برنده آن است که شخص، نخست، همه وظایف خود را به درستی انجام داده، به اندازه کافی، تلاش و کوشش کرده، آنگاه از «صبر» به عنوان تدبیری حکیمانه به منظور آسان نمودن مشکلات سر راه، و ایمنی از ناامیدی ها به هنگام روبرو شدن با موانع و دشواری ها، استفاده می کند. و آنچه در حماسه عاشورا از حسین علیه السلام و یارانش شاهد بودیم، صبری پیش برنده و متعالی بود، که همراه با مجاهدت ها و به منظور برداشتن موانع از سر راه، و هموار نمودن مسیر نهضت، صورت گرفت، که هنوز بشریت، از میوه های آن صبر شکوهمند بهره می برد، و از شعاع آن، پرتو می گیرد.

نگاهی به جلوه های صبر در نهضت حسینی

از صبوری در گشاد کارها بگزین کلید
بر نیاید هیچ قفل محکمی با این کلید^۱
(صائب تبریزی)

سیدالشهداء علیه السلام، در جریان در نهضت عاشورا از همه ی ساز و کارهای پیروزی و همه کلیدهای گشایش، برخوردار بود، و هر کدام از آنها را به وقت خویش به کار

۱ - دیوان، ج ۳، ص ۱۳۵۸.

گرفت. یکی از این ساز و کارهای پیروزی، و از جمله ی کلیدهای گشایش، که آن حضرت به درستی و به خوبی از آن استفاده کرد، «صبر و بردباری» بود.

صبر در آفرینش حماسه عاشورا از چنان اهمیتی برخوردار است که امام حسین علیه السلام از همان آغاز حرکت خویش بر محور صبر تکیه کرد و شرط همراهی یاران با او را مقاومت در مقابل تیزی شمشیر و ضربت نیزها دانست:

«مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصَرِفْ عَنَّا؛ هر که از شما که می تواند بر تیزی شمشیر و ضربت نیزها صبر کند، با ما بیاید؛ در غیر این صورت از ما کناره گیرد.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام صَلَّى بِأَصْحَابِهِ الْعِدَاءَ، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ؛ حسین علیه السلام نماز بامداد را با یارانش خواند و سپس رو به آنان کرد و فرمود: خداوند به شهادت شما اجازه داده است. پس صبر داشته باشید.»^۲

آنگاه که فرزند جوان امام، علی اکبر از شدت تشنگی از میدان به سوی پدر برگشت و اظهار عطش کرد، امام فرمود: «پسرم! صبر پیشه کن.»^۳

پس از شهادت قاسم، وقتی پیکر او را در کنار شهدا و بنی هاشم نهاد، خطاب به اهل بیت فرمود: «شما را به بردباری فرامی خوانم.»^۴

در روز عاشورا، مردان خاندان امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری به میدان آمدند تا آن جا که لشکر عمر بن سعد، گروهی از آنان را کشتند. در این حال، امام حسین با صدای بلند فرمود: «صَبْرًا يَا بَنِي عَمُّومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، صَبْرًا؛ فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا؛ عمو زادگان من! شکبیا باشید. ای خاندان من! صبر داشته باشید صبر؛ به خدا سوگند، پس از امروز، دیگر هیچ گاه خاری نخواهید دید.»^۵

۱ - سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع المودّة، ص ۴۰۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۶.

۳ - دانشنامه امام حسین (ع)، ج ۱۳، ص ۳۵۵.

۴ - ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۸.

۵ - دانشنامه ی امام حسین (ع)، ج ۱۳، ص ۳۶۰.



باری سخت‌ترین ضربه‌های روحی و مصیبت‌شهادت‌فرزندان و یاران بر امام حسین علیه السلام وارد شد، ولی در همه‌ی آنها خود را نباخت و مقاومت و ایستادگی کرد و تن به تسلیم و ذلت نداد. جملات آن حضرت در مورد صبر بر داغ عزیزان و شهادت همراهان بسیار است و از آغاز نیز خود را برای تحمّل این پیشامدها آماده کرده بود.^۱ آن حضرت هنگام خروج از مکه در خطبه‌ای که خواند، با سخنانی درباره صبر، به سختی‌ها و بلاهای پیش‌رو به طور غیر مستقیم اشاره نمود:

«نَصْبِرْ عَلَىٰ بَلَائِهِ وَ يُؤَفِّقُنَا أَجْوَرَ الصَّابِرِينَ؛ بر بلائی او صبر می‌کنیم، و او نیز پاداش صابران را به ما خواهد داد.»^۲

در شب عاشورا به خواهرش زینب و دیگر بانوان توصیه فرمود:

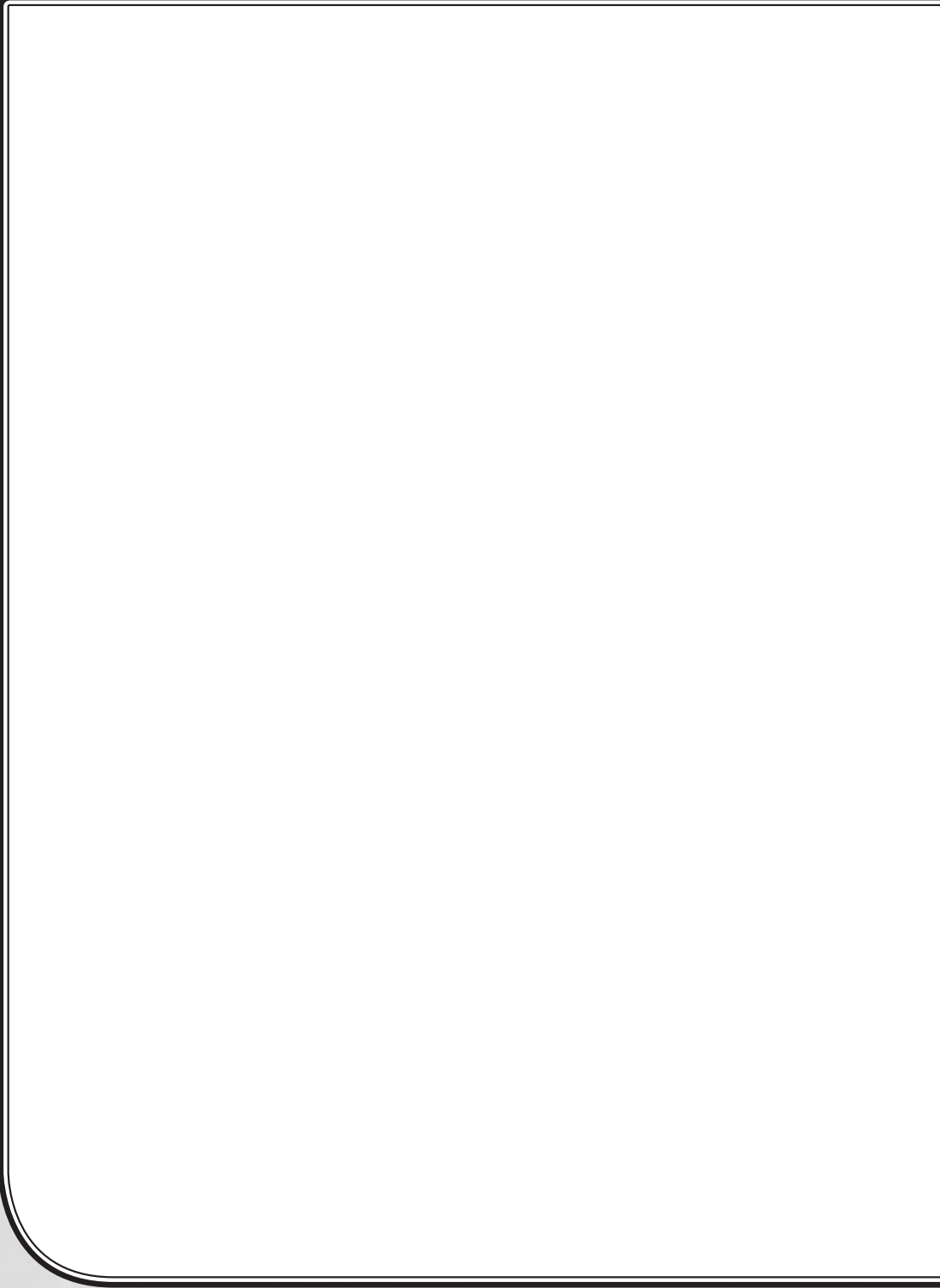
«این قوم، جز به کشتن من راضی نمی‌شوند، اما من شما را به تقوای الهی و صبر بر بلا و تحمّل مصیبت و صیت می‌کنم. جدمان همین را وعده داده و تخلفی در آن نیست.»^۳ و اما بازماندگان حادثه‌ی کربلا نیز، صبر و شکیبایی شگفتی از خود نشان دادند. کسانی چون زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام با نهایت بردباری و خویشنداری، دوران تلخ اسارت را پیروزمندانه به پایان رساندند، بی آنکه زبان به شکوه و شکایت بگشایند. یکی دیگر از بازمانده‌های حادثه‌ی کربلا، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب) بود. «او که در مدینه مانده بود، دو فرزندش در کربلا در رکاب امام حسین علیه السلام شهید شدند. برخی به او زخم زبان می‌زدند. اما او با ایمان و صبوری والا، داغ دو جوان را تحمّل کرد و می‌گفت: آنچه شهادت این دو فرزند را بر من آسان و قابل تحمّل می‌کند آن است که آن دو در کنار برادرم و پسر عمویم حسین بن علی علیه السلام کشته شدند، در حالی که نسبت به او مواسات و از جان گذشتگی نشان دادند و در کنار او صبر و مقاومت کردند.»^۴

۱ - پیام‌های عاشورا، ص ۷۸.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۳ - موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۴۰۰.

۴ - پیام‌های عاشورا، ص ۸۰ و ۸۱ به نقل از: ابومخنف لوط بن یحیی، وقعة الطف، ص ۲۷۴.



رسالة علمية بالعلم
لهم يوم

عن الله
بالعلم
لهم يوم



۱۰

حیا (عت)



حیا، کنترل و بازداشتن نفس، از همه ی کارهایی است که در نگاه عرف یا عقل یا شرع، زشت و نارواست. حیا، از بزرگواری و کرم طبع بر می خیزد و یکی از فضیلت های شریف اخلاقی است.^۱

از حیا برکت های بسیاری بر می خیزد. بسیاری از مردم اگر این ویژگی را نداشته باشند، به هیچ اصل اخلاقی پای بند نمی شوند، به تعهدات خود عمل نمی کنند؛ امانت ها را به صاحبانش بر نمی گردانند؛ دروغ می گویند و به تدریج به همه ی صفات پست، آلوده می شوند. آنچه موجب می گردد مردم از بسیاری از رذیلت های اخلاقی مصون بمانند، حیاست.^۲ عاشورا صحنه ی بی حیایی عده ای، و حیا مندی عده ای دیگر است. در یک سو، افراد بی حیایی را می بینیم که به دلیل بی حیایی، لب به دشنام و ناسزا گشودند؛ مسخره و استهزاء نمودند؛ پس از شهادت امام حسین علیه السلام به خیمه ها و خاندان آن حضرت حمله کردند؛ گوشواره ها از گوش کنندند؛ بانوان را به اسارت بردند؛ و ...

و از سوی دیگر جمعیت اندکی را مشاهده می کنیم که در برابر دوست و دشمن حیا ورزیدند؛ با امام خود، رفتاری آمیخته با حیا نمودند؛ چون می خواستند به میدان جنگ بروند، مؤدبانه خدمت امام می رسیدند و از او کسب اجازه می کردند؛ و به سبب حیایی که داشتند، در نهایت ادب با امام خویش رو به رو می شدند.

آن همه توصیه های حیاورزانه و عقیفانه امام حسین علیه السلام به زینب علیها السلام و بانوان حرم، مبنی بر صورت نخراشیدن و گریبان چاک زدن آنها پس از شهادت او، به سبب آن بود که سیدالشهداء علیه السلام، از یک سو به خوبی، از بی حیایی دشمنان خود آگاه بود، و از سوی دیگر می خواست تا حریم حیا و عفاف بانوان حرم، هیچگاه دچار آسیب نگردد، حتی به اندازه چاک زدن گریبانی و یا خراشیدن صورتی که در اثر عزا و مصیبت، رُخ می دهد.

۱ - مولی محمد حسن قزوینی، کشف الغطاء عن وجوه مراسم الإهداء، ص ۳۴۵.

۲ - محمد تقی مصباح یزدی، پنجاهای امام صادق (ع)، ص ۲۴۶.

حیا و عفاف در سخنان معصومین علیهم السلام

در حدیثی زیبا و دلنشین از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از ثمره ها و دستاوردهای حیا و عفاف، این گونه یاد شده است:

... وَأَمَّا الْحَيَاءُ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ اللَّيْنُ وَالرَّأْفَةُ وَالْمُرَاقَبَةُ لِلَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَالسَّلَامَةُ وَاجْتِنَابُ الشَّرِّ وَالْبَشَاشَةُ وَالسَّمَاخَةُ وَالظَّفَرُ وَحُسْنُ الثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْءِ فِي النَّاسِ، فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِالْحَيَاءِ، فَطُوبَى لِمَنْ قَبْلَ نَصِيحَةِ اللَّهِ وَخَافَ فَضِيحَتَهُ.

وَأَمَّا الْعَفَافُ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ الرِّضَا وَالِاسْتِكَانَةُ وَالْحِظُّ وَالرَّاحَةُ وَالتَّقَفُّدُ وَالْحُشُوعُ وَالتَّدَكُّرُ وَالتَّفَكُّرُ وَالجُودُ وَالسَّخَاءُ؛ فَهَذَا مَا يَتَشَعَّبُ لِلْعَاقِلِ بِعَفَافِهِ رِضَى اللَّهِ وَبِقِسْمِهِ؛ واما دستاوردهای حیا، عبارتند از: نرمخوبی، مهربانی، خدا را در نهان و عیان، ناظر دیدن، سلامت [روحی و جسمی]، دوری از بدی، خشرویی، بخشندگی، پیروزی و خوشنامی در میان مردم. اینها فوایدی است که خردمند از حیا می برد. پس خوشا به حال کسی که اندز خدا را بپذیرد و از رسوا گری او بیم کند.

و اما دستاوردهای پاکدامنی، عبارتند از: خرسندی، آرامش، بهره مندی، آسایش، دلجویی، گرنش [برای خدا]، یادآوری، تکفّر، جود و بخشش. اینها از پاکدامنی، نصیب عاقل می شود، و او به خدا و قسمت او خرسند است.^۱

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الْحَيَاءُ يَصُدُّ عَنِ فِعْلِ الْقَبِيحِ؛ حياء مانع زشتکاری است.»^۲

نیز آن حضرت فرمود: «أَصْلُ الْمُرُوءَةِ الْحَيَاءُ، وَثَمَرُهَا الْعِفَّةُ؛ حیا، ریشه جوانمردی است، و ثمره آن، عفاف است.»^۳

آن حضرت همچنین فرمود: «عَلَى قَدْرِ الْحَيَاءِ تَكُونُ الْعِفَّةُ؛ به اندازه حیا، عفاف وجود دارد.»^۴

۱ - تحف العقول، ص ۳۰.

۲ - میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۵۴.

۳ - میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۵۴.

۴ - میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۵۴.

از دو حدیث اخیر استفاده می شود که خاستگاه، عفاف، حیاست، و اینکه شخص در صورتی عقیف است، که حیا داشته باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره ثمره های حیا مندی می خوانیم:
 «لَوْ لَا الْحَيَاءُ لَمْ يُقَرَّ ضَيْفٌ، وَ لَمْ يُؤَفَّ بِالْعِدَاتِ، وَ لَمْ تُقَضَّ الْحَوَائِجُ وَ لَمْ يُتَحَرَّ الْجَمِيلُ، وَ لَمْ يُتَنَكَّبَ الْقَبِيحُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ؛ حَتَّىٰ إِنْ كَثِيرًا مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَةِ أَيْضًا إِنْمَّا يُفَعَّلُ لِلْحَيَاءِ. فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَوْ لَا الْحَيَاءُ لَمْ يَرَعَ حَقَّ وَالِدِيهِ، وَ لَمْ يَصِلْ ذَا رَحِمٍ، وَ لَمْ يُؤَدِّ أَمَانَةَ، وَ لَمْ يُعِفَّ عَنِ فَاحِشَةٍ؛ أَوْ كَثِيرًا مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَةِ أَيْضًا إِنْمَّا يُفَعَّلُ لِلْحَيَاءِ. فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَوْ لَا الْحَيَاءُ لَمْ يَرَعَ حَقَّ وَالِدِيهِ، وَ لَمْ يَصِلْ ذَا رَحِمٍ، وَ لَمْ يُؤَدِّ أَمَانَةَ، وَ لَمْ يُعِفَّ عَنِ فَاحِشَةٍ؛ أَوْ كَثِيرًا مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَةِ أَيْضًا إِنْمَّا يُفَعَّلُ لِلْحَيَاءِ.»^۱

حیا و عفاف، دو مصداق از زیبایی های معنوی

عفاف، از نظر خویشترنداری از آلودگی به گناه و پلیدی ها، و حیا به عنوان یک عامل بازدارنده از ارتکاب به خلاف و گناه و انجام زشتی ها، نقش مستقیم یا غیر مستقیم در تجلی زیبایی روح انسانی دارند.

ملکه «عفت» از طریق پیشگیری از آلودگی نفس به کار خلاف و گناه (مخصوصاً در زمینه ی شهوات)، و فضیلت «حیا» به علت خویشترنداری از امری که موجب ملامت می گردد، مانع از ارتکاب شخص به گناهی می گردند که نفس را آلوده و صفای باطن را نابود می سازد ... در واقع، «حیا»، آن نیروی بازدارنده ای است که مانع بروز و ظهور و یا انجام رفتار یا گفتار و یا حتی افکار و اندیشه هایی می گردد که قبح و زشتی آن در انظار عمومی، معلوم و بر اهل خرد مسلم است. بدیهی است اگر قلب یا عقل از نعمت



سلامت محروم گردد، از تشخیص نیک و بد و خیر و شرّ و بالاخره زشت و زیبا باز می‌ماند. اگر از روی جهالت یا غفلت یا از غایت انحراف و انحطاط افکار و عقول، معیار زشت و زیبا گم شده و ملاک تشخیص از بین برود، تشخیص زشت و زیبا قهراً غیر ممکن می‌گردد. اگر روح و عقل و فطرت آدمیان، سالم و فهم و درک و حساسیت روحی انسان‌ها در مراتب کمال، و معیار زشت و زیبا در اختیار بشر باشد، در چنین شرایطی از بین بردن «حیا»، خیانت بزرگی به عالم بشریت است.

کنار گذاشتن عفت و حیا که طلّیعه‌ی آن از جنگ جهانی اول در اروپا آغاز شد و روز به روز رشد کرده، تا اینکه پس از جنگ جهانی دوم به سرحدّ کمال خود رسید، و آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های فرهنگی و اجتماعی فراوانی به بار آورد، آفت کوچکی بر فرهنگ بشریت نبود که به این سادگی بتوان با آن مقابله کرد، بلکه ضربت هولناکی بود بر پیکر جامعه‌ی انسانی، که پیامدهای آن، تا قرن‌ها بعد، می‌تواند پیش برود.^۱

برای کسانی که از منظر زیبایی‌شناسانه به فضیلت‌های اخلاقی می‌نگرند، و نیز برای آنها که به دنبال کسب زیبایی هستند، ویژگی «حیا» به عنوان یکی از خصلت‌های زیبا می‌درخشد، به گونه‌ای که آراسته شدن به آن، می‌تواند، مایه‌ی زیبایی و یا زیباتر شدن شخص گردد. از حضرت علی علیه السلام در نگرش زیبایی‌شناسانه به «حیا» چنین آمده، است:

«الحیاءُ جمیلٌ؛ حیا زیباست.»^۲

«الحیاءُ خُلُقٌ جمیلٌ؛ حیا ویژگی زیباست.»^۳

«الحیاءُ یُصَدِّعُ عَنِ فِعْلِ الْقَبیحِ؛ حیا، از کار زشت باز می‌دارد.»^۴

عنصر المعالی گفته است: «هیچ پیرایه [زینت]، بهتر از شرم نیست.»^۵

حیای پسندیده و حیای ناپسند

- ۱ - احمد صوری اردوبادی، آئین بهزیستی اسلام، ج ۴، برگرفته از صفحات: ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲ و ۳۰۳ (با تلخیص و تغییر).
- ۲ - غرر الحکم و دُرر الکلم، ج ۱، ص ۴۱، ح ۱۲۵.
- ۳ - همان، ص ۲۱۱، ح ۸۳۸.
- ۴ - همان، ص ۳۶۵، ح ۱۳۹۳.
- ۵ - قابوس نامه، ص ۳۴.

گاهی مرز میان حیای پسندیده و حیای ناپسند، بسیار نازک و باریک می شود، به گونه ای که شخص، به نام «حیا» از انجام کارها و رفتارهایی که شایسته است انجام دهد پرهیز می کند. و در این هنگام است که شخص در اثر حیای ناپسند که از خود بروز می دهد، از بسیاری از فضیلت ها محروم مانده، دچار آسیب و زیان می شود. در روایت، از چنین حیایی به عنوان «حیای حماقت» یاد شده است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم که:

«الْحَيَاءُ حَيَاءَان: حَيَاءُ عَقْلٍ وَ حَيَاءُ حُمْقٍ، فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَيَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ؛ حیا دو نوع است: حیا عقل و حیا حماقت. حیا عقل، دانش، و حیا حماقت، نادانی است.»^۱

مرحوم علامه مجلسی، در شرح این حدیث می فرماید:

«این حدیث دلالت می کند بر انقسام حیا به دو قسم ممدوح و مذموم. ممدوح آن حیایی است که ناشی از عقل است و شرمندگی فرد از چیزی سرچشمه می گیرد که عقل صحیح یا شرع، حکم به زشتی آن نموده اند، همچون حیا از معاصی یا مکروهات. اما حیا مذموم، شرمندگی ناشی از حماقت است، که مثلاً فرد از انجام کارهایی شرم می کند که مردم عوام آن رازش می شمزند، در حالی که زشتی واقعی ندارد که عقل صریح یا شرع به آن حکم نموده باشد؛ همچون حیا از پرسیدن مسائل علمی یا انجام واجبات شرعی که در نظر جهال زشت است. بنابراین، حیای ناشی از عقل، علم است، یعنی موجب وفور علم می شود. و حیای حماقت، سبب آن نادانی و عدم تمیز بین نیکی و بدی است، و موجب جهل می باشد، زیرا انسان را از پرستش مسائل علمی باز می دارد.»^۲

در قابوس نامه در این باره آمده است:

«بسیار جای بود که حیا بر مرد وبال بود ... چنان شرمگین [با شرم] مباش که از شرمگنی، در مهمّات خویش تقصیر کنی و خلل در کار تو آید ... شرم از فحش و ناجوانمردی و دروغ زنی دار، و از گفتار و کردار صالح، شرم مدار، که بسیار مردم باشند که از شرمگنی [و حیاورزی بیجا]، از غرضهای خویش باز مانند.»^۳

۱ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۱.

۲ - همان.

۳ - قابوس نامه، ص ۳۵ و ۳۶.

بازتاب حیا و عفاف در حماسه عاشورا

همان گونه که حیا را از نشانه های آن می توان شناخت، بی حیایی را نیز از نشانه های آن می توان شناخت. از این روی، در روز عاشورا، بی حیایی لشکر دشمن را از آن همه رفتار زشت و ناروایشان می توان فهمید، چنان که به حیامندی حسین و یارانش، از طریق آن همه رفتارهای نیکو و زیبای شان می توان پی برد. و به همان میزان که دشمنان پرده دری و بی حیایی نمودند، حسین و یارانش حیا و عفاف ورزیدند. و به سبب اهتمام حسین علیه السلام به حیا و عفاف بود که حمله به خیم حرم او، برایش بسیار تلخ و ناگوار بود، و از برای حفظ عفاف و حیا بود که به بانوان حرم توصیه فرموده بود که تا زنده ام از درون خیم، بیرون میایید، و برای پاسبانی از حریم عفاف و حیا بود که «چون شنید زینب در روز عاشورا صدایش را به وامحمداه و واعلیّاه، بلند کرد، فرمود:

آرام باش که ساکنان آسمان ها می میرند و ساکنان زمین نیز نمی مانند.

و افزود: ای امّ کلثوم، ای زینب، ای رقیّه، و ای رباب، چون من کشته شدم، برایم گریبان چاک مدهید و صورت مخراشید و سخنان نسنجیده مگویید.^۱

«نهضت عاشورا برای احیای ارزش های دینی بود، و در سایه ی آن، حیا و عفاف زن مسلمان نیز جایگاه خود را یافت و امام حسین علیه السلام و زینب کبری و دودمان رسالت، چه با سخنانشان، و چه با نحوه ی عمل خویش، یادآور این گوهر ناب گشتند.»^۲

در آخرین لحظات، وقتی آن حضرت صدای گریه ی بلند دخترانش را شنید، برادرش عباس و پسرش علی اکبر را فرستاد که آنان را به صبوری و مراعات آرامش دعوت کند.^۳

امام سجاد علیه السلام نیز تا می توانست، مراقب حفظ شوون آن بانوان بود. در کوفه به ابن زیاد گفت: مرد مسلمان و پاکدامنی را همراه این زنان بفرست، اگر مسلمان و اهل

۱ - دانشنامه امام، ج ۱۳، ص ۳۵۸.

۲ - پیام های عاشورا، ص ۸۷ و ۸۸.

۳ - همان، ص ۸۸ به نقل از: وقعة الطف، ص ۲۰۶.



تقوایی!^۱

شب عاشورا امام حسین علیه السلام در گفت و گو با خانواده اش آنان را به حجاب و عفاف و خویشتن داری توصیه کرد. روز عاشورا وقتی زینب کبری، بی طاقت و صبر شد و به صورت خود زد، امام به او فرمود: آرام باش، و زبان شماتت این گروه را نسبت به ما دراز مکن.^۲

دختران و خواهران امام، مواظب بودند تا حریم عفاف و حجاب اهل بیت پیامبر تا آنجا که می شود، حفظ و رعایت شود. امّ کلثوم به مأمور بردن اسیران گفت: وقتی ما را وارد شهر دمشق می کنید، از دری وارد کنید که تماشاچی کمتری داشته باشد. و از آنان درخواست کرد که سرهای شهدا را از میان کجاوه های اهل بیت فاصله بدهند تا نگاه مردم به آنها باشد و حرم رسول الله را تماشا نکنند. و گفت: از بس که مردم ما را در این حال تماشا کردند خوار شدیم.^۳

و از اعتراض شدید حضرت زینب علیها السلام به یزید این بود که: ای یزید! آیا از عدالت است که کنیزان خود را در حرمسرا پوشیده نگاه داشته ای و دختران پیامبر را به صورت اسیر، شهر به شهر می گردانی، حجاب آنها را هتک کرده، چهره هایشان را در معرض دید همگان قرار داده ای که دور و نزدیک به صورت آنها نگاه می کنند.^۴

۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶۹.

۲ - پیام های عاشورا، ص ۸۷ و ۸۸ به نقل از: سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۴۲.

۳ - همان، ص ۸۹ به نقل از همان، ص ۱۴۲.

۴ - همان، به نقل از همان، ص ۲۱۸.

سنة ١٤٤٠ هـ

عشر الله

عشر الله
عشر الله
عشر الله

عشر الله
عشر الله
عشر الله



۱۱

روزی حلال و حرام



از سخن مهمی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به لشکر دشمن درباره ی علت ایستادگی و مصاف آنان با آن حضرت، گفته است، و آن را «انباشته بودن شکم های شان از غذای حرام»^۱ بازگو نموده است، اهمیت فوق العاده روزی حلال و پرهیز از روزی حرام و پیامد زیانبار حرامخواری در بدفرجامی آدمها این به خوبی آشکار می شود. و این درس مهم دیگری است که باید از مکتب عاشورا آموخت.

این سخن امام حسین علیه السلام کلامی است هماهنگ با آموزه های وحیانی و در راستای توصیه های قرآن کریم به حلال خواری و پرهیز از حرام خواری.

قرآن کریم و روزی حلال و حرام

در قرآن کریم به موضوع روزی حلال و ارتزاق از غذاهای پاکیزه و روزی حرام و اجتناب از غذاهای ناپاک و نامشروع، بارها تأکید شده است.

در آیه ی ۱۶۸ سوره بقره می خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا؛ ای مردم از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید.»

در آیه ی ۱۷۲ سوره بقره آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمت های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم بخورید.»

نیز در آیه ی ۱۵۷ سوره اعراف می خوانیم:

«وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ؛ و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می گرداند.»

ایزوتسو می نویسد: «جفت واژه های «طیب» و «خبیث» به وجهی کاملاً معنادار در مطابقت با جفت واژه ی دیگر، یعنی «حلال» و «حرام» به کار برده شده است.»^۲

روزی حلال و حرام در سخنان امامان معصوم علیهم السلام

اهل بیت علیهم السلام درباره روزی حلال و حلال خواری، سفارش و تأکید فراوان نموده

۱ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

۲ - مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ص ۴۸۵.

اند. آن بزرگواران، روزی ای را می‌پسندند که از راه مشروع به دست آمده و از همه کسب‌های نامشروع و تجارت‌های ناروا پیراسته باشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: «طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ؛ طلب حلال بر هر مسلمان‌ی واجب است.»^۱

آن حضرت در سخن دیگری فرمود: «مَنْ سَعَى عَلَى عِيَالِهِ مِنْ حِلِّهِ فَهُوَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا فِي عِفَافٍ كَانَ فِي دَرَجَةِ الشَّهَدَاءِ؛ کسی که از راه حلال، برای خانواده‌اش تلاش می‌کند، او همانند مجاهد در راه خداست، و آن که عقیفانه و از راه حلال، به طلب دنیا می‌رود، با شهدا هم رتبه است.»^۲

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ اِكْتَسَبَ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَإِنْ تَصَدَّقَ بِهِ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ؛ کسی که از راه حرام، مالی را به دست آورد، اگر از آن مال صدقه دهد، از او پذیرفته نمی‌شود.»^۳

آن حضرت همچنین فرمود:

«إِذَا كَتَسَبَ الرَّجُلُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبَّى، نُودِيَ: «الْاَلْبَيْكُ وَلَا سَعْدَيْكُ»، وَإِنْ كَانَ مِنْ حِلِّهِ نُودِيَ: «الْبَيْكُ وَ سَعْدَيْكُ»؛ هر گاه مردی از غیر حلال (از راه حرام) مالی را کسب کند، و [با آن مال] حج به جا آورد و «لبیک» بگوید، در پاسخ او گفته می‌شود: «اللبیک و لا سعديک»، و اگر از راه حلال باشد، در پاسخ او گفته می‌شود: «لبیک و سعید.»^۴

سعد و قاص، از پیغامبر ﷺ درخواست کرد تا از خدای عزوجل بخواهد که هر گاه دعا گوید، مستجاب گردد. پیغامبر (ص) فرمود: «أَطْبَ طُعْمَتِكَ تُسْتَجَبَ دَعْوَتُكَ؛ طعام خود را حلال دار تا دعای تو مستجاب گردد.»^۵

۱ - ملا محسن فیض کاشانی، محجة البیضاء فی تہذیب الاحیاء، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲ - همان.

۳ - همان، ص ۲۰۵.

۴ - همان، ص ۲۰۶.

۵ - محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۱۹۴.

روزی حلال و حرام در سخنان امام حسین علیه السلام

بخشی از سخنان امام حسین علیه السلام اعتراض به کسانی است که در اثر انحصار طلبی، اموال تهی دستان را ویژه خود ساختند. این دست از سخنان، در راستای اهتمام به روزی حلال و پرهیز از روزی حرام، بازگو شده است. در این باره در سخنی از سید الشهداء علیه السلام به فرزدق می خوانیم:

«یا فرزق! اِنَّ هَوْلَاءِ قَوْمٍ لَزَمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ وَ اَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْاَرْضِ وَ اَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ اسْتَأْتَرُوا فِي اَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ؛ ای فرزدق! این گروه، پیروی از شیطان را در پیش گرفتند و اطاعت [خدای] رحمان را وا نهادند، و در زمین فساد را آشکار کردند، و حدود [الهی] را تعطیل نمودند، و اموال فقرا را ویژه خود ساختند.»^۱

سخن دیگری نیز که از آن حضرت درباره آثار اقتصادی امر به معروف آمده است، رهنمونی است به مسئله حلال خواری و پرهیز از حرام خواری. از آن حضرت در این باره می خوانیم:

«... اَنَّ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ اِلَى الْاِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفَيْءِ وَ الْعِنَائِمِ وَ اِحْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضِعِهَا فِي حَقِّهَا؛ این که امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام است همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ظلم و تقسیم بیت المال و غنائم جنگی و گرفتن صدقات [همانند زکات] از محلّ خود و صرف آن در مورد خود.»^۲

آثار وضعی حلال خواری و حرام خواری بر روح و عملکرد انسان

همان گونه که غذا بر جسم انسان اثر می گذارد، و انواع غذاها می تواند آثاری همانند: افزایش فشار خون یا افت فشار خون؛ فریه نمودن یا لاغر کردن؛ شادابی بخشیدن یا پژمرده نمودن؛ سلامت بخشیدن یا بیمار نمودن؛ و مانند آنها را به دنبال داشته باشد، بر روح انسان نیز تأثیر گذاشته، حلال آن، آثار مثبت و حرام آن، آثار منفی در پی خواهد

۱- جمعی از نویسندگان، موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، ص ۴۰۸.

۲- تحف العقول، ص ۴۱۲.

داشت.

«و در حقیقت، روزی حلال، تأثیری عمیق و ریشه دار در واقعیت وجودی انسانی و در ساختن بدن و روح آدمی دارد و در جهت شکفتن استعداد‌های نیک و گرفتن تصمیم‌ها و نیت‌های خوب در انسان، از نقشی سرنوشت ساز برخوردار است.»^۱
به تعبیر استاد حسن زاده آملی: «یکی از اهمّ مراقبات این است که انسان واردات دهانش را مواظب باشد. آن لقمه نانی را که بر دهانش می‌گذارد، اگر از روی حساب نباشد، هرزه خوار می‌شود، وانسان هرزه خوار، هرزه گو می‌گردد.»^۲

غزالی در این باره در ضمن داستانی می‌نویسد:

یکی از افراد، طعامی به یکی از ابدال^۳ داد، و او آن را نخورد و آن صالح از او پرسید [که چرا از این غذا نمی‌خوری؟] گفت: ما جز حلال نمی‌خوریم، و به همین دلیل، دل‌های ما مستقیم باشد، و حال ما دایم بماند، و ملکوت بر ما کشف شود و آخرت را مشاهده می‌کنیم، و اگر سه روز از آن چیزی که می‌خوردید؛ ما بخوریم، به چیزی از علم یقین باز نگردیم، و خوف [از خدا] و مشاهده [جمال او با چشم قلب] از دل‌های ما بیرون برود.^۴

رسول خدا ﷺ از «نورانی شدن قلب» و «جاری شدن حکمت از قلب به سوی زبان» به عنوان یکی از آثار معنوی و روحی غذای حلال یاد کرده، می‌فرماید: «مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَ أَجْرِي يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ کسی که چهل روز غذای حلال بخورد، خداوند قلبش را نورانی کرده، چشمه‌های حکمت را از قلبش به سوی زبانش جاری می‌سازد.»^۵

شیخ بهایی در هشداری درباره حرام خواری، اثر حتمی زیانبار آن را این گونه به نظم درآورده است:

۱- محمد رضا، محمد و علی حکیمی، الحیاء، ترجمه: احمد آرام، ج ۴، ص ۶۵۰.

۲- آیت الله حسن زاده آملی، مجموعه مقالات، ص ۳۶.

۳- از انسان‌های بزرگ و عارف.

۴- احیاء علوم دین، ج ۲، ص ۱۹۸.

۵- محجة البیضاء، ج ۳، ص ۲۰۴.

خاک خور، خاک و بر آن دندان مده
 نور عرفان از دلت بیرون کند
 در حریم کعبه، ابراهیم پاک
 ور به گاو و چرخ کردی شخم آن
 مریم آیین پیکری از حور عین
 بر سر آن لقمه پر و لوله
 نفس از آن لقمه، تو را قاهر شود
 خانه دین تو را ویران کند

لقمه کاید از طریق مشتبه
 کان تورا در راه دین مغبون کند
 لقمه ی نانی که باشد شبهه ناک
 گر به دست خودفشانندی بذر آن
 ور به آب زمزمش کردی عجین
 ور تو برخوانی هزاران بسمله
 عاقبت، خاصیتش ظاهر شود
 در ره طاعت، تو را بی جان کند

پیامد حرام خواری در سخن امام حسین علیه السلام

روزی حرام در شکل دهی کژی و انحراف در انسان، می تواند کار او را به آنجا برساند، که از ولی خدا روی برگرداند، در برابر او بایستد و حاضر به شنیدن سخنان او نشود. این، حقیقتی است که از یکی از سخنان سیدالشهداء علیه السلام که در روز عاشورا فرمودند استفاده می شود. آن حضرت در مقام بازگویی چرایی صف آرایی دشمنان در برابر او و بی رغبتی آنان نسبت به شنیدن سخنان ایشان، دلیلش را «آکنده بودن شکم هایشان از غذای حرام» بیان کرده، در این باره فرمود:

«إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، مَن أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَمَن عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ، وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرَ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ مَلَأْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيَلِكُمْ أَلَّا تَنْصُتُونَ؟! أَلَا تَسْمَعُونَ؟! بی تردید من شما را به سوی رُشد می خوانم، پس هر که مرا اطاعت نمود، از رشد یافتگان شد و هر که از [سخن] من سرپیچی کرد، از هلاکت شده ها گردید، و همه ی شما از فرمان من سرپیچی می کنید، و به سخنم گوش نمی دهد، جز این نیست که شکم هایتان از حرام آکنده، و در نتیجه خداوند بر دلهایتان مهر نهاد. وای بر شما، پراساکت نمی شوید؟! چرا گوش فرامی دهید.^۱

رسالة علمية بالعلم
لهم

عن الله
بالعلم
لهم



۱۲

بصیرت و بیدار دلی





شناخت روشن و یقینی از دین، تکلیف، پیشوا، حجت خدا، راه، دوست و دشمن، حق و باطل، «بصیرت» نام دارد. بصیرت، از صفات شایسته و ستوده ای است که یک مسلمان در زندگی فردی و اجتماعی خود باید از آن برخوردار باشد. در مبارزات و فعالیت های سیاسی و اجتماعی و موضع گیری ها، جایگاه بصیرت روشن تر می شود. بدون آن، حتی مبارزه و جنگ انسان هم کورکورانه و گاهی در مسیر باطل انجام می گیرد. انتخاب درست نیز بستگی به بینش صحیح و بصیرت انسان دارد.^۱

یکی از ویژگی های برجسته سیدالشهدا علیه السلام و یاران او «بصیرت» آنان بود. امام حسین علیه السلام نهضت خود را با بصیرت آغاز نمود و با بصیرت به انجام رسانید، و در این باره، مراتبی از «بصیرت» از ایشان ظهور یافت که حتی از نگاه بزرگان روزگار و شخصیت های والای زمانه ی او چنین بصیرتی به ظهور نرسید. یاران او نیز همه اهل بصیرت بودند؛ نشانه آن را می توان از انتخاب درست آنها، و تشخیص درست و دقیق آنان نسبت به تکلیفی که داشتند، یافت. برای یاران حسین «بصیرت» منجی آنها بود، و در پرتو نور آن بود که به بیراهه نرفتند، و به سعادت ابدی رسیدند. و این، از آموزه های بزرگ حماسه عاشورا است که می تواند نقش فراوانی در نجات شخص از گمراهی و شقاوت داشته باشد.

بصیرت در قرآن کریم

قرآن کریم، یکی از ویژگی های اساسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را «بصیرت» دانسته، از دعوت همراه با بصیرت او به سوی خدا چنین یاد می کند:

۱ - پیام های عاشورا، ص ۲۵۵.

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛ بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» (یوسف/۱۰۸)

محمی الدین ابن عربی از بندگان عارفی که رهرو واقعی راه پیامبر ﷺ هستند به عنوان کسانی یاد می‌کند که از روی بصیرت به حق دعوت می‌کنند، در حالی که افراد غیر عارف از روی تقلید و نادانی دیگران را به حق فرا می‌خوانند:

«التعارفُ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ، وَغَيْرِ الْعَارِفِ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى التَّقْلِيدِ وَ الْجَهَالَةِ؛ عارف، از روی بصیرت به خدا دعوت می‌کند، و غیر عارف از سر تقلید و نادانی به سوی خدا فرا می‌خواند.»^۱

قرآن کریم از بی بصیرتی به عنوان یکی از عواملی که می‌تواند مایه فرو افتادن انسان در دوزخ شود یاد کرده در این باره می‌فرماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا...؛ و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفرده ایم، [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند. (اعراف/۱۷۹)

بخشی از آموزه‌های وحیانی، به شناساندن چهره‌ی دشمنان مسلمین به آنان و بصیرت بخشی در این باره اختصاص یافته است. بی‌گمان از آنجا که بسیاری وقت‌ها دشمنان در نقاب دوست آشکار می‌شوند و یا از راه مظلوم‌نمایی وارد می‌شوند و یا با شعار خیرخواهی با مسلمانان روبه‌رو می‌شوند، شناخت چهره‌ی حقیقی آنها دشوار شده، در نتیجه گاهی در اثر عدم شناخت دشمن و اعتماد مسلمانان به آنها و غافل شدن از مکر آنان، ضربه‌های سنگینی بر مسلمین وارد می‌شود.

بر این اساس قرآن کریم دشمنان حقیقی مسلمین، همانند یهود^۲، مشرکان^۳، کافران^۴ و

۱- محمی الدین ابن عربی، فصوص الحکم، شرح: تاج الدین حسین خوارزمی، ص ۵۲۷

۲- مائده / ۴۹ و ۸۲

۳- مائده / ۴۹ و ۸۲

۴- نساء / ۱۰۱.

منافقان^۱ را به آنها معرفی کرده، خطر آنان را گوشزد نموده، با بصیرت بخشی به آنها در این باره، آنان را به مراقبت کردن از خود و ایمن داشتن خویش فرا می خواند. «در حقیقت، خوی و صفت خصمانه دشمن و تهدید دائم آن برای صلح و امنیت عمومی، هوشیاری و احتیاط مداوم را ایجاب می کند. نصوص بر لزوم هوشیاری در برابر دشمن داخلی (منافقین) و دشمن خارجی (مانند کفار و مشرکین) تأکید می کند و اطلاق هوشیاری و احتیاط در این نصوص، مراقب دشمن بودن و زیر نظر داشتن حرکات و فعالیت های او را طلب می کند. این امر، از روشن ترین نشانه ها و مصادیق بصیرت، هوشیاری و احتیاط است.»^۲

بصیرت و بیدار دلی در سخنان امامان معصوم علیهم السلام

بر اساس حدیثی از آنان صادق علیه السلام عمل بدون بصیرت، موجب بیراهه رفتن و دورتر شدن از راه درست می شود:

«الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ وَلَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بَعْدًا؛ كَسَى كَسَى كَسَى بَصِيرَتِ عَمَلٍ مِي كُنْد، مَانْد كَسَى اسْت كِه بِه بِيْرَاهِه مِي رُوْد. سْرِيعِ رَفْتِنِ اَوْ جِزِ دُورِ شَدْنِ اَز رَاه، چِيْزِي بَرِ اَوْ نَمِي اَفْزَايِد.»^۳

حضرت علی علیه السلام فرمود: «الْفِطْنَةُ بِالْبَصِيرَةِ؛ زِيْر كِي بِه بِيْنَايِي اسْت.»^۴
آن حضرت همچنین فرمود: «طُوبَى لِمَنْ لَدَى قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ وَتَجَنَّبَ مَنْ يُرْدِيهِ وَأَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ بِبَصَرٍ مَنْ بَصْرُهُ؛ خُوشَادَارَنْدَه مِي قَلْبِ سَلِيْمِ كِه اَز اَنْ كِه هِدَايْتِش مِي كُنْد پِيْرُوي كُنْد، وَ اَز اَنْ كِه اَوْ رَا تَبَاه مِي كُنْد، دُورِي نَمَايِد وَ دَر اَثَرِ بَصِيْرَتِ كَسِي كِه بِه اَوْ بَصِيْرَتِ بَخْشِيْد، بِه رَاهِ سَلَامَتِ بَرَسِد.»^۵

حضرت علی علیه السلام از رزمندگان راستین با این وصف یاد می کند که:

۱- احزاب / ۱ و ۴۸.
۲- علی دغموش عاملی، دایرة المعارف اطلاعات و امنیت در آثار و متون اسلامی، ج ۱ ص ۱۳۱.
۳- شیخ صدوق، امالی، ترجمه: کریم فیضی، ص ۶۷۰.
۴- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۹، ح ۴۰.
۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۴.

«حَمَلُوا بَصَائِرَ هُمْ عَلَى أَسْيَافِهِ؛ بصیرت های خویش را بر شمشیرهایشان سوار کردند.»^۱

آن حضرت در نامه ای به محمد ابی بکر می نویسد:
«فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّكَ وَ امضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ وَ شَمِّرْ لِحَرْبِ مَنْ حَارَبَكَ؛ پس به سوی دشمن بیرون شو و با بینایی و بصیرت به راه بیفت و با آنکه با تو در جنگ است آماده پیکار شو.»^۲

جلوه هایی از بصیرت در نهضت امام حسین علیه السلام

حماسه آفرینان عاشورا، بی هدف و کورکورانه به کربلا نیامده بودند. آنان اهل بصیرت بودند، هم نسبت به درستی و حقانیت راه و رهبرشان، هم به اینکه وظیفه شان جهاد و یاری امام است، هم شناخت دشمن و حق و باطل. این در کلام و شعار و رجز امام و یاران شهیدش مشهود است. حتی آگاهی امام حسین علیه السلام از فرجام شهادت در این سفر و آگاهانیدن یاران و همراهان به پایان این قیام، نوعی داشتن بصیرت و دادن بصیرت است، تا انتخاب افراد، آگاهانه باشد.^۳

آن حضرت در شب عاشورا در جمع یاران خویش فرمود:
«اینان مرا و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می کنند، خواهند کشت. پس از غارت، خانواده مرا به اسارت خواهند برد. بیم آن دارم که شما از اینها (شهادت و اسارت) خبر نداشته باشید، یا بدانید ولی [از رفتن شرم کنید]. نیرنگ نزد خاندان ما حرام است. هر کس دوست ندارد با ما باشد باز گردد.»^۴

این سخنان در راستای بصیرت زایی و یا بصیرت افزایی اصحاب و یاران بود، تا آنها نیز مجاهدت و تلاش و جهادشان از روی بصیرت بوده، از هرگونه رفتار کورکورانه و فاقد آگاهی به دور باشند.

۱ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۳۴.

۳ - پیام های عاشورا، ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

۴ - موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۳۹۹.

بُریر در صحنه کربلا وقتی با بعضی چهره های خبیث سپاه دشمن گفت و گو می کرد، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَادَنِي فِيكُمْ بَصِيرَةً، سِپَاسِ خُدَايِي رَا كِه بَصِيرَتِ و سِنَاخْتِ مِرَا دِر بَارِه سِمَا اَفزُون سَاخْت.»^۱

امام صادق علیه السلام از حضرت عباس علیه السلام با عنوان «نَاذُ الْبَصِيرَةِ» یاد کرده، می فرماید: «كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَاذِ الْبَصِيرَةِ صُلْبِ الْاِيْمَانِ؛ عَمُوِي مَا عَبَّاسٌ، دَارَايِ بَصِيرَتِي ثَرْفِ و اِيْمَانِي مُحْكَمِ بُوَد.»^۲

در زیارت نامه عباس علیه السلام می خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ مَفِيَّتَ عَلِيٍّ بِصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًّا بِالصَّالِحِينَ؛ شَهَادَتِ مِي دِهَمِ كِه تُو دَر كَار خُوَد، بَا بَصِيرَتِ [اَز جِهَان] دَر گِذِشْتِي، دَر حَالِي كِه بِه بِنْدِگَانِ صَالِحِ اِقْتِدَا نَمُوْدِي.»^۳

در زیارت نامه جناب مسلم بن عقیل نیز، درباره بصیرت او چنین می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ مَفِيَّتَ عَلِيٍّ بِصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًّا بِالصَّالِحِينَ وَ مُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ؛ شَهَادَتِ مِي دِهَمِ كِه تُو دَر كَار خُوَد، بَا بَصِيرَتِ [اَز جِهَان] دَر گِذِشْتِي، دَر حَالِي كِه بِه بِنْدِگَانِ صَالِحِ اِقْتِدَا كَرْدِي وَ اَز پِيَا مَبْرَانِ پِيْرُوِي نَمُوْد.»^۴

۱- پیام های عاشورا، ص ۲۵۷ به نقل از: خلیل کمره ای، عنصر شجاعت، ج ۱ ص ۱۶۴.

۲- ایمان الشیعه، ج ۷ ص ۴۳۰.

۳- مفاتیح الجنان، ص ۸۵۲.

۴- همان؛ ص ۷۹۵ و ۷۹۶.

رسالة علمية بالعلم
لهم يوم

عن الله
بالعلم
لهم يوم



۱۳

توکل

به ناخدای توکل سپرده ام خود را
 مرا تردّد خاطر ز موج دریا نیست^۱
 (صائب)

صائب! چو موج، از خطر بحر ایمن است
 هر کس عنان به دست توکل سپرده است^۲
 (صائب)

این مسئله کاملاً به سود انسان است که وی برای رسیدن به اهداف و آرزوهایش و برای غلبه بر موانع و دشواری‌ها به قدرت بی پایان که بر هر کاری تواناست و به دانشی نامتناهی که از گذشته و حال و آینده با خبر است و به آنچه که به مصلحت انسان است آگاه است، تکیه و توکل کند. توکل بر چنین کسی، انسان را با قدرت و دانش بی پایان پیوند می دهد و جویبار کوچک وجود انسان را به اقیانوسی ژرف و بی کران متصل می کند و در نتیجه از او موجودی توانمند با گنجایشی خارق العاده می سازد.
 به تعبیر علامه طباطبائی رحمته الله علیه:

«حقیقت مطلب آن است که هر گاه انسان برای رسیدن به مقصود وارد میدان می شود و کلیه ی عوامل طبیعی مورد نیاز را آماده می بیند، تعدادی از عوامل روحی همانند: سستی اراده، ترس، شتاب زدگی، کم تجربگی و مانند آنها میان او و هدف او فاصله ایجاد می کند. در چنین اوضاعی اگر بر خدا توکل کند، اراده اش قوی و عزمش راسخ می شود و موانع روحی در برابر آن خستی می گردد؛ زیرا انسان در مقام توکل، با مسبب الاسباب یعنی خداوند پیوند می خورد و با چنین پیوندی، دیگر جایی برای نگرانی و

۱ - دیوان، ج ۲، ص ۸۸۴.

۲ - همان، ص ۹۷۰.

تشویش خاطر باقی نمی ماند. او در این هنگام با قاطعیّت با موانع، دست و پنجه نرم می کند تا به مقصود برسد.

افزون بر این، نکته ی دیگری در مورد توکل وجود دارد که بُعد غیبی و ماورایی آن است؛ یعنی خداوند متعال، شخص توکل کننده را با امدادهای غیبی، از جایی که به گمان این شخص نمی رسد مدد می رساند.^۱

اگر در صدد پیدا نمودن عوامل و ریشه های پیروزی نهضت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و در صدد درک چرایی قدرت روحی بالای آن حضرت برآییم، یکی از این عوامل و ریشه ها و یکی از اسباب قدرت روحی او را «توکل» خواهیم یافت. امام حسین علیه السلام به سبب توکل بر خداوند، از توانمندی بالا و امدادها و عنایات ویژه پروردگار برخوردار گردیده، در پی آن، فرجام درخشانی را برای نهضت خود رقم زد.

چستی توکل

توکل، عهده دار شدن کار است در قسمتی که مربوط به انسان است و واگذار کردن به خداست در قسمت دیگر؛ و معنی واگذار کردن به خدا این است که بدانید در عالم، حسابی هست که در شرایطی که شما وظیفه تان را عمل کنید، او به کمک شما برخیزد. از نظر فلسفی، توجیه توکل این است که دنیا یک واحد جاندار و ذی شعور است. این واحد ذی شعور، نسبت به افرادی که در راه حقیقت فعالیت می کنند و افرادی که در راه غیر حقیقت فعالیت می کنند، بی طرف و متساوی نیست. این، روح و حقیقت توکل است. به عبارت دیگر، اگر انسانی در راه آرمان مقدس فعالیت می کند و نیتش خالص باشد، جهان، کور و کر و بی طرف نیست، بلکه حمایت و تأییدی می کند، ولی البته این هم مثل دعا در حدود مصالح کلی نظام عالم است. رضا، که پشت سر توکل می آید، برای این است که اگر مورد توکل، برخلاف نظام کلی عالم باشد آنجا دیگر، جای رضاست.

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۶۳۵.



به هر حال، بشر از نظر تربیتی، روحی و روانی، به چنین حقیقتی نیاز هم دارد و صد در صد مطابق با نیاز بشر است؛ چون انسان، همیشه در راه آرمان های مقدّس، باید از منافع شخصی خودش بگذرد و اگر چنین اعتماد و تکیه ای داشته باشد که یک دستی هست که وقتی خود را در این دریای حوادث انداخت، او را حمایت می کند، چنین احساسی را بسیار با نیاز روحی خود منطبق می بیند.^۱

توکل در آیات

قرآن کریم در آیات فراوانی، از توکل سخن گفته، پیروانش را بدان فرا خوانده است؛ برخی از این آیات عباتند از:

«وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ و بر خدا توکل کنید، اگر مؤمن هستید.» (مائده/۲۳)
 «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ هر کس بر خدا توکل کند، او برای وی بس است.» (طلاق/۳)

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ او را (ابلیس را) بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند سلطه ای نیست.» (نحل/۹۹)
 «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آن که ما را به راه هایمان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که [شما دشمنان] به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد؛ و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.» (ابراهیم/۱۲)

«إِن يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِّن بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.» (آل عمران/۱۶۰)

۱ - مرتضی مطهری، گفتارهایی در اخلاق اسلامی، ص ۴۳ و ۴۴ (با اندکی تغییر).

توکل در روایات

در سخنان معصومین علیهم السلام از توکل به عنوان یکی از ساز و کارهای دستیابی به قدرت و قوت یاد شده است. در این باره در این روایات می خوانیم:
رسول خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ هر که دوست دارد از همه مردم نیرومندتر باشد پس بر خدا توکل کند.»^۱
حضرت علی رضی الله عنه: «أصلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ؛ ریشه ی قوت قلب، توکل کردن بر خداست.»^۲

حضرت علی رضی الله عنه: «أقوى الناس إيماناً أكثرهم توكلاً على الله سبحانه؛ قوی ترین مردم از حیث ایمان، کسی است که بیش از دیگران بر خدا توکل کند.»^۳
در حدیثی از حضرت علی رضی الله عنه از توکل به عنوان یکی از عوامل دستیابی به بی نیازی و عزت یاد شده است؛ چنان که در این باره می خوانیم:
«إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ، فَإِذَا ظَفِرُوا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَأْنَا؛ بی نیازی و عزت به هر طرف می گردند، چون به جایگاه توکل دست یافتند، در آنجا اقامت می کنند.»^۴

بازتاب توکل در نهضت امام حسین رضی الله عنه

امام حسین رضی الله عنه در آغاز حرکت خویش از مدینه، تنها با توکل بر خدا این راه را برگزید و هنگام خروج از مکه به سوی کوفه، گر چه برای پاسخ گویی به دعوت نامه های کوفیان آهنگ آن دیار کرد، ولی باز هم تکیه گاهش خدا بود، نه نامه ها و دعوت های مردم کوفه. به همین جهت نیز وقتی میان راه، خبر بی وفایی مردم و شهادت مسلم بن عقیل را شنید، بازنگشت و برای انجام تکلیف، با توکل بر خدا، راه را ادامه داد.
حتی توکلش بر یاران همراه هم نبود. از این رو از آنان خواست که هر که می خواهد

۱ - نهج الفصاحة، گردآورنده: ابوالقاسم پاینده، ص ۱۶۴.
۲ - غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۴۱۴، ح ۳۰۸۲.
۳ - همان، ص ۴۲۹، ح ۳۱۵۰.
۴ - میزان الحکمة، ج ۱۴، ص ۷۰۶۲.



برگردد.^۱

آن حضرت، در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه در آغاز حرکت از مدینه داشت، پس از آن که انگیزه ها و اهداف خود از قیام را بازگو نمود، سخن خود را با این آیه ی شریفه که بازگو کننده ی توکل او بر خدا بود، به پایان رسانید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ؛ و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده ام و به سوی او باز می گردم.»^۲

صبح عاشورا با شروع حمله دشمن به اردوگاه امام، آن حضرت نیایشی زیبا به درگاه خداوند نمود. در این نیایش، توکل او بر خداوند به هنگام سختی ها و گرفتاری ها بازتاب ویژه ای یافت:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزْلٌ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ. كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضَعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ، وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ، وَ يَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ، وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَغْبَةً مِنْي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ وَكَفَيْتَهُ؛ بار خدایا! در تمام غصه ها و اندوه ها، تو محلل اتکاء، و اعتماد من می باشی، و در هر گرفتاری و شدت، تو محلل امید من هستی و در هر حادثه ای که بر من فرود آید، و هر رویدادی که برای من اتفاق می افتد، تو تکیه گاه و ساز و برگ من هستی. چه بسیار پریشانی و اندوه که دل در آن ناتوان می شود، و چاره برای رفع آن، اندک می گردد، و دوست، انسان را تنهایی گذارد، و دشمن زبان به شماتت می گشاید و من همه را به آستان تو آوردم، و شکوه ی آن را به تو نمودم، به جهت شوق و رغبتی که به تو داشتم و نه به غیر تو، پس تو همه ی آنها را برطرف نمودی، و تو ولی تمام نعمت ها، و صاحب هر نیکویی و نهایت هر مقصودی هستی.»^۳

آن حضرت در یکی از خطبه های خود در روز عاشورا که در خطاب به سپاهیان کوفه بیان فرمود، توکل خود بر خداوند را با این آیه ی شریفه ابراز داشت:

۱ - پیام های عاشورا، ص ۶۵ و ۶۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۳۰.

۳ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴.



«إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِينَ نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ؛ بی تردید ولی من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده، و همو دوستدار صالحان است.» (اعراف ۱۹۶)^۱
سید بن طاووس می نویسد:

«حسین علیه السلام در روز عاشورا، «بُریر» را به سوی سپاه عمر سعد فرستاد. بُریر آنها را موعظه کرد و مطالبی را به آنان تذکر داد، ولی اعتناء نکردند و در آنان اثر نکرد، پس از آن حسین علیه السلام بر ناقه ی خود و به قولی بر اسب خود سوار شد و یاران عمر بن سعد را دعوت به سکوت و توجه به کلمات خود کرد. آنان ساکت شدند. حسین علیه السلام حمد و ثنای خداوند را به بهترین وجهی ادا نمود و بر محمد صلی الله علیه و آله و فرشتگان و پیغمبران درود فرستاد و داد سخن بداد و پس از آن فرمود ... أَيْمُ اللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسَ حَتَّى تَدُورُ بِكُمْ دُورَ الرَّحَى وَيَقْلِقُ بِكُمْ قَلْقَ الْمِحْوَرِ ... إِنْ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا؛ به خدا قسم که شما پس از کشتن من زیاد زندگی نمی کنید. زندگی شما بیش از اندازه سوار شدن پیاده ای نخواهد بود، روزگار به سرعت مانند سنگ آسیاب بر سر شما می چرخد و شما را چون میله آسیاب در اضطراب می گیرد ... همانا که من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل نمودم. هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او مهار هستی اش را در دست دارد.» (هود ۵۶)^۲
آن حضرت در ادامه سخن نیز، دوباره از توکل بر خداوند سخن گفته، در این باره این آیه را قرائت فرمود: «رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ؛ پروردگارا بر تو توکل کردیم، و به سوی تو باز گشتیم و فرجام به سوی توست» (ممتحنه ۴)^۳

آن حضرت آخرین لحظه های عمر خویش را با توکل بر خدا به پایان رسانید. وقتی زخمی و نیزه خورده بر زمین افتاده بود، در مناجات بلند و عارفانه خود با معبود خویش، این گونه از توکل سخن گفت: «أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا؛ من در حالی

۱ - آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی، لمعات الحسین (ع)، ص ۵۱.

۲ - لهوف، ص ۱۱۸.

۳ - همان.

که ناتوانم از تو کمک می خواهم و بر تو توکل می کنم که تو مرا کافی هستی.^۱
 ز خار زار، قدم بر بساط گل دارم مرا که برگ سفر، در قدم، توکل ریخت^۲
 (صائب)

حکایت

امام سجاد علیه السلام در حکایتی می فرماید:
 پس از حادثه ی خونین کربلا و حوادثی که پس از آن، برای ما خاندان اهل بیت
علیهم السلام پیش آمد، روزی در حالی که در شرایط روحی سخت به سر می بردم از خانه
 بیرون آمدم، تا این که کنار دیواری رسیدم و در اندیشه فرو رفتم. در این هنگام شخصی
 را پیش روی خویش دیدم - و گویا فرشته ای بود که به شکل انسان تمثّل یافته بود -
 او به من گفت:

آیا کسی را دیده ای که بر خدا توکل کند ولی خدا کارهایش را عهده دار نشود و سر
 و سامان ندهد؟ گفتم: نه. و آن گاه از مقابل دیدگان من غایب شد.^۳
 کار خود گر به خدا باز گذاری «حافظ»
 ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی^۴
 (حافظ)

۱ - پیام های عاشورا، ص ۶۷ به نقل از: مقرّم، مقتل الحسین، ص ۳۵۷.
 ۲ - دکتر معصومه معدن کن، نقش پای غزالان (شرح پنجاه غزل از صائب تبریزی)، ص ۵۴.
 ۳ - سفینة البحار، ج ۴، ص ۷۴۵.
 ۴ - دیوان، ص ۳۵۹، غزل ۴۸۱.

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم



۱۴

ایشان، از خود گذشتگی و فداکاری



ایثار یعنی از خود گذشتگی و سود دیگری یا دیگران را بر سود خود ترجیح دادن؛ گذشت کردن از حق خود برای آن که دیگری یا دیگران به حق خود برسند.^۱

پیروزی و موفقیت در اهداف و آرمانهای معنوی که ارزش آن در نظر خردمندان، بیش از تن و جان و مناصب و مقامات مادی است، از آن کسی است که در راه هدف، از موقعیت های موهوم مادی بگذرد تا به هدف خود جامه عمل بپوشاند. یعنی اگر هدف را برای جان و جسم و یا برای دستیابی و ارتقاء به مقامات و مناصب مادی می خواهد، در این صورت، فداکاری به معنای دست از زندگی شستن و پا زدن بر موقعیت های اجتماعی، کاری جنون آمیز خواهد بود؛ ولی اگر به قدری به هدف عشق بورزد که آن را بیش از تن و زندگی مادی خود بخواند، در این صورت، فداکاری و از دست دادن جان و مال و اولاد و عشیره و حیثیت و اعتبار مادی، رمز موفقیت خواهد بود ... اگر سالار شهیدان و سرور آزادگان با خون خود و یاران با وفایش، سرزمین کربلا را رنگین کرد، از روی عشق و علاقه به هدف بود؛ زیرا مرگ با افتخار و شرافتمندانه در نظر وی بالاتر از زندگی ننگین بود ... کسانی که باعینک مادی گری به صحنه ی پهناور زندگی می نگرند و همه چیز را برای ماده و مادیات می خواهند، نمی توانند فداکاری پیامبران و پیشوایان الهی و رادمردان بزرگ و دارندگان آرمانهای معنوی را درست تفسیر نمایند.^۲

از نگاه سیدالشهداء علیه السلام، در هستی، حقایقی ژرف وجود دارد که ارزش آنها می تواند از جان و مال و فرزندان و خاندان بالاتر باشد؛ و این، توجیهی است عقلانی بر درستی ایثار، که در آن آدمی، خود و همه عزیزانش را به پای آن حقایق ژرف قربانی می کند، تا آن حقایق باقی بمانند و از خطر زوال، مصون باشند. به تعبیر «موسیو ماربین» آلمانی:

۱ - حسن انوری، فرهنگ فشرده سخن، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲ - رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

«حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد خود، و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم، بلند آوازه ساخت، و اگر چنین حادثه‌ای پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند.»^۱

ایثار در آیات

قرآن کریم، ایثار انصار در مدینه را که، مهاجران را با آغوش باز پذیرفته، و در عین نیازمندی خودشان، آنها را بر خود مقدم داشته اند، ستوده، در این باره می فرماید:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و [برای] کسانی که پیش از آنان در سرای اسلام [مدینه] جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند دوست می دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، در دل خود احساس نیاز نمی کنند؛ و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آنها را بر خویش مقدم می دارند. و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگار اند. (حشر ۹)

ایثار از نگاه روایات

از اهل بیت علیهم السلام سخنان ارزشمندی درباره ی ایثار آمده است که برخی از آنها عبارتند از:

«الایثارُ اَعْلَى الْمَكَارِمِ؛ ایثار، برترین صفات عالی است.»^۲

امام باقر علیه السلام: «لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّةٌ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ حَكَمَ فِي نَفْسِهِ بِالْحَقِّ وَرَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ، وَرَجُلٌ أَثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ خداوند - عزوجل - را بهشتی است که جز سه نفر، کسی وارد آن نمی شود: شخصی که درباره ی خود، به

۱ - شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت، ص ۴۳۹.

۲ - غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۹۸۶.



حق حکم کند، و کسی که برای خدا برادر مؤمنش را زیارت کند، و کسی که به خاطر خدا برادر دینی اش را بر خود مقدم بدارد.^۱

داستان

موسی علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا در جات محمد و امت او را به من بنمای!» فرمود: «ای موسی! تو تاب تحمل آن را نداری، اما یکی از منزلت های ارجمند و والای او را که بدان سبب وی را بر تو و همه ی آفریدگانم برتری دادم، نشانت می دهم ... آن گاه ملکوت آسمان را بر موسی آشکار ساخت؛ پس موسی علیه السلام منزلتی را دید که از پرتوهای آن، نزدیک بود قالب تهی کند. عرض کرد: «پروردگارا! به چه سبب او را بدین کرامت و منزلت رساندی؟» فرمود:

به سبب صفتی که از میان آفریدگانم او را بدان ویژه گردانیدم و آن صفت، ایثار است. ای موسی! هیچ یک از بندگانم که زمانی از عمر خود را به ایثار گذرانده باشد، بر من وارد نشده مگر آن که از حسابرسی او شرم کنم، و در هر جایی از بهشتم که خواهد، جایش دهم.^۲

فداکاری، و آسایش و خوشبختی جامعه

گل در میان کوره بسی در دسر کشید تا بهر دفع در دسر ما گلاب شد همواره در میان جامعه، بزرگ مردان فداکاری بودند که خود رنج بردند تا دیگران بیاسایند؛ سختی کشیدند، تا مردم به آرامش برسند؛ در دسر کشیدند تا دسر دیگران فرو بنشینند؛ و شعله کشیدند و سوختند تا انسان های دیگر در پرتو نور آنها راه را بیابند، و زیر شعاع فروغ آنها آسوده خاطر زندگی کنند و هنرنمایی نمایند.

بانو پروین اعتصامی در داستانی نمادین، گفت و گویی را میان «شاهد» و «شمع» به نظم می کشد، که در آن، شخصی (شاهد)، در پرتو روشنایی شمع - که حاصل سوختن

۱ - شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲ - ابی الحسین ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۱، ص ۱۷۳.



شمع بود، کارهای هنرمندانه انجام می‌دهد، و این کارهای هنری اش را به رخ شمع می‌کشد، و در پایان به شمع می‌گوید که: «تو به گرد من نرسی...» شمع پس از شنیدن سخنان او، وی را از غفلتی که دامن گیرش شده بود، بیرون آورده، به او خاطر نشان می‌کند:

که آن همه هنرنمایی‌ها که تو بدان توفیق یافتی، و موفق به انجام آن شدی، به برکت سوختن و پرتو دادن من بود، و اگر سوختن و پرتو دادن (ایثار و فداکاری) من نبود، و اگر شعاع نور من نبود، تو هرگز قادر به انجام آن همه کارهای هنری نمی‌شدی؛ چرا که در تاریکی نمی‌توان، هیچ کار هنری‌ای انجام داد:

شاهدی گفت به شمعی: کامشت
دیشب از شوق نخفتم یک دم
دوسه گوهر ز گلوبندم ریخت
کس ندانست چه سحرآمیزی
صفحه‌ی کارگه، از سوسن و گل
تو به گرد هنر من نرسی
شمع خندید که: بس تیره شدم
پی پیوند گهرها تو، بس
گریه‌ها کردم و چون ابر بهار
خوشم از سوختن خویش از آنک
کارهایی که شمردی بر من
شهید مطهری مثل شهید را چون شمعی دانسته که بشریت در پرتو او راه به هدایت
برده، به برکات فراوانی دست یافت:

«تمام کسانی که به بشریت به نحوی خدمت کرده‌اند، حقی به بشریت دارند، از هر راه: از راه علم، از راه فلسفه و اندیشه، از راه صنعت، از راه اختراع و اکتشافات، از راه

۱ - پارچه ابریشم.

۲ - پروین اعتصامی، دیوان، ص ۳۰۶.



اخلاق و حکمت عملی، ولی هیچ کس حقی به اندازه‌ی حق شهدا بر بشریت ندارد... عالم در علم خود و فیلسوف در فلسفه‌ی خود و مخترع در اختراع خود و معلم اخلاق در تعلیمات اخلاقی خود نیازمند محیطی مساعد و آزادند تا خدمت خود را انجام دهند، ولی شهید آن کسی است که با فداکاری و از خود گذشتگی خود و با سوختن و خاکستر شدن خود، محیط را برای دیگران مساعد می‌کند.

مثل شهید، مثل شمع است که خدمتش از نوع سوخته شدن و فانی شدن و پرتو افکندن است، تا دیگران در این پرتو که به بهای نیستی او تمام شده بنشینند. و آسایش بیابند و کار خویش را انجام دهند. آری، شهدا شمع محفل بشریت اند؛ سوختند و محفل بشریت را روشن کردند... انسان که در روز در پرتو خورشید تلاش می‌کند و یا شب در پرتو چراغ یا شمع، کاری انجام می‌دهد، به همه چیز توجه دارد جز به آنچه پرتو افشانی می‌کند، که اگر پرتو افشانی او نبود، همه‌ی حرکت‌ها متوقف و همه جنب و جوش‌ها را کند می‌شد. شهدا پرتو افشانان و شمع‌های فروزنده‌ی اجتماع اند که اگر پرتو افشانی آنها در ظلمات استبدادها نبود، بشر به جایی نمی‌برد.»^۱

بازتاب ایثار، از خود گذشتگی و فداکاری در نهضت حسینی

هر گاه شخص، به نهضت خونین عاشورا و شهادت سالار شهیدان و هفتاد و دو یار شهیدش توجه می‌کند، از نخستین چیزهایی که به ذهنش می‌رسد، از خود گذشتگی، فداکاری و ایثار است. «در تاریخ مذاهب، از قدیم‌ترین ایام، موضوع رنج و شهادت، نقشی محوری داشته است. در اسطوره‌های باستانی خاور نزدیک، درباره کسانی که کشته می‌شوند، اما پس از آن، مرگ آنان بقا و دوام حیات نوع انسان را تضمین می‌کند، مطالب زیادی شنیده ایم... مردم عصر باستان چنین عقیده داشتند که بدون مرگ، هیچ تداومی برای حیات وجود ندارد و ایثار خون برای بقای یک عامل مقدس، گران بهاتر از هر چیز دیگری است.

۱ - مرتضی مطهری، قیام و انقلاب مهدی، ص ۶۶ و ۶۷.



انسان با اهدای قربانی‌ها، به سطوح بالاتر و عالی‌تر زندگی می‌رسد و ایثار بخشی از خوش بختی انسان، با فدا کردن عضوی از خانواده، پایداری مذهبی را شدت می‌بخشد ... در اهمیت بخشیدن به قربانی و تحمل مصائب، عجیب نیست که تاریخ اسلام به مرگ نوه‌ی محبوب پیامبر، امام حسین علیه السلام در میدان جنگ، موقعیتی محوری بخشیده است.^۱

شهید مطهری می‌نویسد:

این خصوصیت در میان همه‌ی شهدای کربلا بوده که «اتَّروا الموت» یعنی اختیاراً مردن را بر زندگی ننگ آور ترجیح دادند ... همه‌ی آنها با آنکه راهی برای نجات داشتند، طریق ایمان و فداکاری و ایثار و تعظیم حق را ترجیح دادند.^۲

نمونه‌ای از زیباترین جلوه‌ی ایثار را در روز عاشورا، از حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می‌بینیم. شاعری درباره‌ی ایثار آن حضرت، زیبا سروده است:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِّيَ عَلَيْهِ	فَتَى أَبِكِي الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ
أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ	أَبُو الْفَضْلِ الْمَضْرَجِ بِالِدِمَاءِ
وَ مَنْ وَاسَاهُ لَا يَتْنِيهِ شَيْءٌ	وَ جَادَلَهُ عَلِيٌّ عَطَشَ بِمَاءِ

سزاوارترین مردم برای گریستن، جوانمردی است که حسین را [از مصیبت خود] به گریه انداخت، [او] برادر حسین و فرزند پدر او علی علیه السلام بود، یعنی ابوالفضل، که به خون آغشته شد و در حال تشنگی به آب فرات رسید و چون حسین علیه السلام تشنه بود، آب‌نیشامید.^۳

۱ - آنه ماری شیمیل، مولانا دیروز، امروز و فردا، ترجمه: محمد طرف، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۲ - حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۵۸.

۳ - لهوف، ص ۱۳۶.



رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم



۱۵

توبه



دارالشفای توبه، نبسته است در هنوز
تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم^۱
(سعدی)

هر چه از عمر گرامی صرف در غفلت شود
می توان یک صبحدم در ملک استغفار یافت^۲
(صائب)

توبه، نماد پاکی گرایبی و گناه ستیزی است. توبه، از دغدغه تحول خواهی توبه کننده و نپذیرفتن وضع کنونی خبر می دهد و عطر امید به رحمت پروردگار را در خود دارد. بر اثر توبه و استغفار، غل و زنجیر گناهان، از بال و پر روح باز می شود و روح، امکان پرواز می یابد. توبه، برداشتن بار سنگین گناه از دوش و در پی آن، روان شدن گام ها در مسیر سیر و سلوک و رفتن به سوی خداست. به تعبیر زیبای سعدی:

به زیر بار گناه، گام بر نمی گیرم
که زیر بار به آهستگی رود حمال^۳
درباره توبه، از ساحت روان شناسانه ی آن نیز نمی توان غافل بود. به این بیان که به دلیل برخوردار بودن آدمها از فطرتی زیبایی گرا و پاکی طلب، گناه کاری و لغزش، حرکتی برخلاف فطرت بوده، تولید اضطراب و دلهره و نگرانی خواهد نمود، و اضطراب و دلهره نیز زمینه ساز عقده های روانی خواهد بود. آنگاه که شخص موفق به توبه

۱ - کلیات، ص ۷۳۷.

۲ - دیوان، ج ۲، ص ۶۷۹.

۳ - کلیات، ص ۶۷۴.



می‌شود، ناگهان همه‌ی عقده‌های روانی او گشوده شده، اضطراب و دلهره از وجود او رخت بسته، در نتیجه از حسّی زیبا و دلپذیر برخوردار می‌شود. و از این رهگذر، توبه در راستای کارکرد روانی خود، به تخلیه روانی شخصی توبه کار انجامیده، او را لبریز از سبکی و آرامشی وصف ناپذیر می‌کند. باری گناهان با فطرت آدمی تناسب و سنخیتی ندارد، و از این رو آزار دهنده است، و چون انسان توبه می‌کند، از همه‌ی آنچه مایه‌ی آزار او بود رها می‌شود.

و اما در حماسه عاشورا و در مکتب حسین علیه السلام، درهای توبه به روی همه خطاکاران باز بود، و حُرّ و زُهِیر بن قین از کسانی بودند که از این در وارد شدند، و به همه خطاکاران آموختند که همواره امکان تغییر سرنوشت از سیاهی به سوی سپیدی، و از بیراهه به سوی شاهراه و از شقاوت به سوی سعادت وجود دارد، و اگر فرصت توبه را در یابند می‌توانند از یاران حسین علیه السلام شده، از ضیافت‌های ویژه او برخوردار گردند. نفس از توبه صادق، دم عیسی گردد دست از بیعت تقوی ید بیضاء گردد (صائب)

چیستی توبه

توبه نقشی حیاتی در جهت‌گیری اسلام در رو به رو شدن با خدا ایفا می‌کند. کلمه عربی «توبه» در لغت، به معنی «رو کردن» است. عمل توبه کردن، یعنی روی خود را به سوی خدا کردن و از او خواستن که قصور ما را عفو نماید و به ما کمک کند که بر آنها فائق آییم. واکنش عملی و نیز اتخاذ دیدگاه ذهنی مناسب در قبال عمل غیر مطلوب، اهمیت دارد... از آنجا که خدا همیشه «رحیم» توصیف شده، انسان می‌تواند مطمئن باشد که خداوند تلاشهای واقعی او را برای توبه بی‌پاسخ نمی‌گذارد.^۲

توبه برای انسان، تغییر مسیر دادن است اما نه تغییر مسیر دادن ساده از قبیل تغییر مسیری که گیاه می‌دهد و یا تغییر مسیری که حیوان می‌دهد، بلکه یک نوع تغییر

۱ - دیوان، ج ۴، ص ۵۷۶.

۲ - اولیور لیمن، دانشنامه‌ی قرآن کریم، ترجمه: محمد حسین وقار، ص ۱۵۸.

مسیری که مخصوص خود انسان است و از نظر روانی و روحی کاملاً ارزش تحلیل و بررسی و رسیدگی دارد.

توبه عبارت است از یک نوع انقلاب درونی، نوعی قیام، نوعی انقلاب از ناحیه ی خود انسان علیه خود انسان. این جهت، از مختصات انسان است ... در انسان، استعداد شگفت انگیزی است و آن اینکه از درون خودش علیه خودش قیام می کند. ... توبه یعنی آن قیام درونی، که مقامات عالی وجود انسان علیه مقامات دانی وجود او که زمام امور این کشور داخلی را در دست گرفته اند، یک مرتبه انقلاب می کنند، و خود، زمام امور را در دست می گیرند ... اولین منزل عبودیت، توبه است. اگر در روح خودتان تکانی دیدید، اگر ندامتی دیدید، اگر احساس پیشیمانی دیدید، اگر گذشته ی خودتان را سیاه و تیره دیدید، اگر احساس کردید راهی که تاکنون می رفته اید خطا بوده است، سراشیبی بوده است، و با خود گفتید باید برگردم رو به سر بالایی، رو به خدا، شما به اولین منزل عبودیت و عبادت و اولین منزل سلوک رسیده اید.^۱

برات رستگاری جَبْهه ی^۲ توست گر از اعمال خود شرمنده باشی
 کم از گوی سعادت نیست فردا سری کز شرم، پیش افکنده باشی^۳
 (صائب)

توبه در آیات

قرآن کریم، سرشار از آیات امید آفرین درباره توبه است. در بخشی از آیات این کتاب آسمانی، از قطعی بودن قبول توبه ی بندگان از سوی خداوند، خبر داده شده است: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ؛ و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان در می گذرد.» (شوری/ ۲۵)

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ؛ آیا ندانسته اید که تنها خداست که از

۱ - مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۱۱۲ - ۱۱۰ و ۱۲۳.

۲ - پیشانی.

۳ - دیوان، ج ۵، ص ۳۴۰۶.

بندگانش توبه را می پذیرد.» (توبه/۱۰۴)

در برخی از آیات دیگر نیز از توبه به عنوان یکی از عوامل رستگاری یاد شده است:
«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای مؤمنان! همگی به سوی خدا توبه کنید، باشد که رستگار شوید.» (نور/۳۱)

توبه در سخنان معصومین علیهم السلام

بر اساس سخنی از حضرت علی علیه السلام، توبه موجب نزول رحمت خداوند می شود:
«التَّوْبَةُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ؛ توبه، رحمت [خدا] را فرود می آورد.»^۱
آن حضرت در حدیث دیگری، توبه را مایه طهارت قلب و شست و شوی گناهان دانسته می فرماید:

«التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَتَغْسِلُ الذُّنُوبَ؛ توبه دلها را پاکیزه می کند و گناهان را می شوید.»^۲
امام باقر علیه السلام، توبه بنده را سبب خوشحال شدن خداوند دانسته در این باره می فرماید:
«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَجًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاِحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ فَوَجَدَهَا، فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاِحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا؛ شادی خداوند از توبه ی بنده اش بیشتر است از شادی مردی که در شبی تاریک، زاد و راحله اش را گم کند، سپس آن را بیابد. خداوند از توبه ی بنده ی خود شادتر می شود تا آن مرد که از پیدا کردن زاد و راحله خود شادمان می گردد.»^۳

داستان دو توبه کار در نهضت عاشورا

یک توبه ی مقبول، یک توبه ی بسیار جدی در کربلا، توبه ی حرّ بن یزید ریاحی است. حرّ، مرد شجاع و نیرومندی است. اولین بار که عبیدالله زیاد می خواهد هزار سوار برای مقابله با حسین بن علی بفرستد، او را انتخاب می کند. او به اهل بیت پیغمبر ظلم و ستم کرده است. راوی می گوید: حرّ بن یزید را در لشکر عمر سعد دیدم در حالی

۱ - محدّث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۹.

۲ - غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۱۳۵۵.

۳ - کافی، ج ۲، ص ۴۳۵.



که مثل بید می لرزید. تعجب کردم، رفتم جلو، گفتم: حرّ! من تو را مرد بسیار شجاعی می دانستم و اگر از من می پرسیدند، شجاع ترین مردم کوفه کیست، من تو را معرفی می کردم. تو چگونه ترسیده ای؟ و لرزه به اندامت افتاده است.

گفت: اشتباه می کنی، من از جنگ نمی ترسم. پس، از چه می ترسی؟ گفت: من خودم را در سر دوراهی بهشت و جهنم می بینم، و خودم را میان بهشت و جهنم مخیر می بینم.

اما حرّ، عاقبت، راه بهشت را در پیش گرفت. آرام آرام اسب خودش را کنار زد به طوری که کسی نفهمد که چه مقصود و هدفی دارد. همین که رسید به نقطه ای که دیگر نمی توانستند جلوی او را بگیرند، یک مرتبه به اسب خودش شلاق زد، آمد به طرف خیمه حسین بن علی. نوشته اند: سپر خود را وارونه کرد به علامت این که من برای جنگ نیامده ام، برای امان آمده ام.

خودش را می رساند به آقا اباعبدالله، سلام عرض می کند، اولین جمله اش این است: «هل تری لی من توبه؟ آیا توبه من پذیرفته است؟»

فرمود: بله، البته قبول است. کرم حسینی را ببینید! نفرمود توبه ی کسی مثل تو قبول نیست. بلکه توبه اش را پذیرفت.

حرّ به حسین علیه السلام گفت: آقا! اجازه بده من بروم به میدان، جان خودم را فدای شما کنم. فرمود: تو مهمان ما هستی، از اسب بیا پائین، چند لحظه اینجا باش.

عرض کرد: آقا! اگر اجازه بدهید، من بروم بهتر است.

در واقع حرّ خجالت می کشید، شرم داشت. چرا؟ چون با خودش زمزمه می کرد که خدایا من همان گنه کاری هستم که دل اولیاء تو را لرزاند، بچه های پیغمبر تو را مرعوب کردم، چرا این مرد حاضر نشد در کنار حسین بن علی بنشیند؟ چون اندیشید که در حالی که من اینجا نشسته ام، نکند یکی از بچه های حسین بیاید و چشمش به من بیفتد و من غرق در شرمندگی و خجالت شوم!

ما بدین در نه پیِ حشمت و جاه آمده ایم
 از بدِ حادثه اینجا به پناه آمده ایم
 لنگرِ حلم تو ای کشتیِ توفیق کجاست
 که در این بحرِ گرمِ غرقِ گناه آمده ایم
 آبرو می رود ای ابرِ خطا پوش بیار
 که به دیوان عمل، نامه سیاه آمده ایم
 (حافظ)

توبه کار دوم، «زُهِیر بن قین» بود. زُهِیر بن قین، که از جمله ی یاران حضرت سیدالشهداء علیه السلام در واقعه ی کربلا، و از جمله ی شهدای عاشورا و از محبّین شیفته و از افراد فانی در حُبّ آن حضرت است، در اوّل امر، خود از آنها بود که از روبه رو شدن و از مصاحبت با آن حضرت کراحت داشت، ولی با یک نظرِ اسرار آمیز حضرتش به خود آمد و متنبّه شد.

دوستان و همراهان زُهِیر گفته اند: در همان ایام که حضرت سیدالشهداء از مکه ی معظمه، عازم کوفه بود، یعنی در همان سفری که متنفی به واقعه ی عاشورا شد، ما نیز با زُهِیر از مکه مراجعه می کردیم. به لحاظ وحدت مسیر در منازل بین راه به جمع آن حضرت می رسیدیم ولی سعی می کردیم از آنها دور باشیم و کراحت داشتیم که با آن حضرت و با جمع او حرکت کنیم و زُهِیر نیز این چنین بود و هر گاه قافله ی امام علیه السلام حرکت می کرد ما می مانیدم تا با هم نباشیم و سپس حرکت می نمودیم و هر جا آن حضرت توقف می نمود ما حرکت می کردیم و می رفتیم.

تا این که در یکی از منازل، امام با یاران و اهل بیت خود در جانبی توقف نمودند و ما نیز چاره ای نداشتیم جز این که در همان منزل توقف بکنیم و در جانب دیگری توقف نمودیم. در حالی که نشسته بودیم و مشغول غذا خوردن بودیم، فرستاده ای از جانب امام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زُهِیر نمود و گفت، امام تو را می طلبد. ما با

۱ - دیوان، ص ۲۸۶ و ۲۸۷، غزل ۳۶۶.





مشاهده‌ی این امر، آن چنان حیرت زده شدیم که لقمه‌ها را از دست خویش انداختیم و به نحو عجیبی مبهوت ماندیم. همسر زُهِیر که همراه او بود، به او گفت، سبحان الله! فرزند پیغمبر خدا تو را می‌طلبند و تو در رفتن خود، تأمل می‌کنی؟! برخیز و برو ببین چه می‌فرماید. زُهِیر بلند شد و در حالی که مبهوت بود به حضور آن حضرت رفت و وارد خیمه‌ی مخصوص امام (علیه السلام) شد.

زمانی نگذشت که دیدیم زُهِیر از خیمه‌ی امام بیرون آمد در حالی که صورت او برافروخته و کاملاً شاد و مسرور بود. وقتی به ما رسید گفت: خیمه مرا بردارید و نزد خیمه امام نصب کنید. به همسر خود گفت: من تصمیم گرفته‌ام در مصاحبت امام باشم و جان خود را فدای او کنم. سپس او را به یکی از نزدیکان خود سپرد تا او را به خانواده او برساند.^۱

عذر به، آن را که خطایی رسید	عذر به، آن را که خطایی رسید
چون ز پی دانه، هوسناک شد	چون ز پی دانه، هوسناک شد
دید که در دانه، طمع خام کرد	دید که در دانه، طمع خام کرد
آب رساند این گل پژمرده را ^۲	آب رساند این گل پژمرده را ^۳
رو سیه از این گنه، آنجا گریخت	رو سیه از این گنه، آنجا گریخت
چون دلش از توبه لطافت گرفت	چون دلش از توبه لطافت گرفت

(نظامی گنج‌ای)

۱ - استاد محمد شجاعی، مقالات، ج ۲، ص ۳۷؛ نیز: ر.ک: لهوف، ص ۸۸.
 ۲ - مقطع یعنی تیول خوار. معنای این مصرع این است که آدم تیول خوار مزرعه خاک، یعنی زمین شد.
 ۳ - منظور از آب، اشک است و این مصرع کنایه از گریه کردن و توبه آدم است پس از نزدیک شدن به شجره‌ی ممنوعه.
 ۴ - سر اندیب، نام مکانی است در هندوستان، حضرت آدم در آنجا اشک بسیار ریخت و توبه کرد.
 ۵ - نظامی گنج‌ای، کلیات خمس، ص ۵۱.

سنة ١٤٤٠ هـ
٢٠١٩ م

عن النبي
صلى الله عليه وسلم
قال من
علم بحرف
من حروف
الحروف
علم بحرف
من حروف
الحروف

۱۶

حق محوری

(در امور فردی، اجتماعی، سیاسی)



ما نگوئیم بد و میل به ناحل نکنیم
جامه کسی سیه و دلّی خود ازرق نکنیم
«حافظ» ار خصم خطا گفت نگیریم بر او
ور به «حق» گفت، جدل با سخن حق نکنیم
(حافظ)

یکی از اهداف و ویژگی های قیام سید الشهداء علیه السلام «حق محوری» بوده است. «حق محوری» رمز پیروزی نهضت او نیز به شمار می آید؛ چرا که خداوند همواره با حق و یاری کننده حق است؛ و هر که حق محور است، همیشه پیروز است؛ چرا که خداوند همواره با او یاری کننده او است. «بر اساس آیات و روایات، پیروزی نهضت های الهی به جهت حق محوری آن هاست و از آنجا که این نوع حرکت های انقلابی، بر پایه نیروی حق و حق پرستی اند پیروزند و چون خاصیت حق، جاودانگی است، نهضت های حق محور نیز جاودانه اند و نهضت عاشورای حسینی در رأس این نهضت هاست.»^۲

حق محوری در آیه های قرآن

قرآن کریم از برخی از انسان های «حق محور» به عنوان کسانی یاد می کند که چون «حق» را شناختند، اشک شوق از چشمانشان سرازیر شده، عاشقانه بدان ایمان آورده اند: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ * وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ

۱ - دیوان، ص ۲۹۳ و ۲۹۴، غزل: ۳۷۸.

۲ - فلسفه و عوامل جاودانگی نهضت عاشورا، ص ۴۹ و ۵۰.

يُدْخِلْنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ؛ و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شد، بشنوند، می بینی بر اثر آن حقی که شناخته اند، اشک از چشمهایشان سرازیر می شود. می گویند: پروردگارا، ما ایمان آورده ایم؛ پس ما را در زمره گواهان بنویس * و برای ما چه [عذری] است که به خدا و آنچه از حق به ما رسیده، ایمان نیاوریم و حال آن که چشم داریم که پروردگاران ما را به گروه صالحان [به بهشت] در آورد؟» (مائده/۸۳ و ۸۴)

قرآن کریم، حق را مانا و باطل را نابود شدنی دانسته در این باره می فرماید:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است.» (اسراء/۸۱)

در این باره در آیه ی دیگر می خوانیم:

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ؛ بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم، پس آن را در هم می شکنند، و بناگاه آن نابود می گردد.» (انبیاء/۱۸)

حق محوری در روایات

همان گونه که قرآن کریم سرشار از آیاتی است که در آن، از اهمیت حق، و حق محوری سخن گفته شده است، روایات نیز آکنده از سخنانی است که در آن به مهم بودن حق، و آثار حق محوری اشاره شده است.

برخی از آنها عبارتند از:

حضرت علی علیه السلام: «الْحَقُّ مَنجَاةٌ لِكُلِّ عَامِلٍ وَ حُجَّةٌ لِكُلِّ قَائِلٍ؛ حق برای هر که بدان عمل کند مایه ی نجات است و برای هر گوینده ای حجت و دلیل»^۱

حضرت علی علیه السلام: «مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صُرِعَ؛ هر که با حق، پنجه در افکند، به خاک افتد»^۲

امام حسن عسکری علیه السلام: «مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلَّ؛ و لَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزَّ؛ هیچ

۱ - غرر الحکم و دُرر الکلم، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۱۴۴۵.

۲ - میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۲۲۸.



عزیزی حق را فرو نگذاشت مگر آن که ذلیل شد؛ و هیچ ذلیلی به آن چنگ نزد مگر این که عزیز گشت.»^۱

جلوه هایی از حق محوری در نهضت عاشورا

سید الشهداء علیه السلام محور نهضت خود را «حق طلبی» قرار داد، و یکی از اهداف قیام خود را احیای «حق» و عمل به «حق» بیان فرمود. آن حضرت وقتی می خواستند از مدینه به مکه حرکت کنند، در وصیت نامه ای که به برادر خود محمد حنفیه نوشتند، این گونه از حق سخن گفتند:

«فَمَنْ قَبْلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ، فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ؛ هر که مرا با قبول حق، بپذیرد، خداوند سزاوارتر است به حق (در واقع خدا را پذیرفته است) و هر که مرا در این امر رد کند، صبر و شکیبایی می نمایم، تا آن که خداوند میان من و این جماعت، به حق حکم کند.»^۲

امام حسین علیه السلام، هنگامی که رهسپار کربلا بود، از واژگون شدن روزگار و پشت کردن نیکویی ها سخن گفته، آن را نتیجه ی باطل گرایی و عمل نکردن به حق دانسته؛ پس از آن که در این هنگام، دیدار خدا و مرگ را بر زندگی ترجیح دادند، فرمود:

إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا كُصَابَةُ الْإِنَاءِ وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا؛ دنیا و جریان امور روزگار واژگونه شده و چهره آن، زشت و کریه شده است، نیکویی هایش پشت کرده اند، و چیزی از آن نمانده است مگر اندکی که مانند چند قطره آب در ته ظرف جمع شود، و جز زندگی و بال آور و ناچیز، که مانند چراگاه درو شده خراب و درهم باشد، نمانده است.

آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود؟! و از باطل جلوگیری به عمل نمی آید؟! و

۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۳۲.

۲ - لمعات الحسین (ع)، ص ۱۲ و ۱۳ به نقل از: خوارزمی، مقتل الحسین (ع)، ج ۱، ص ۱۸۸.



در این صورت، حتماً باید مؤمن حق جو، طالب دیدار خدا و لقای حق بوده باشد. من مرگ را جز سعادت نمی بینیم، و زندگی با ستمکاران را جز ملالت و خستگی و کسالت نمی نگرم.^۱

امام حسین علیه السلام در دیداری که حرّ در خیمه آن حضرت با او داشت، به او چنین فرمود: «ای حرّ! من تو را به نصرتِ خاندان پیامبر فرا می خوانم. اگر حقّ ما را دادند که می پذیریم، و اگر ندادند و با ما به ستم رفتار کردند، تو از یاران من برای طلب «حق» خواهی بود.»^۲

امام حسین علیه السلام جایگاه «حق» را تا آنجا والا دانستند که می سزد جان بر سر آن گذاشت، و برای احیای آن، قربانی شد:

«ما أهون الموت علی سبیل العزّ و إحياء الحقّ؛ چه آسان خواهد بود، مرگ در راه رسیدن به عزّت و زنده کردن حق.»^۳

حق طلبی در مقام کارکرد روانی خود، شخص را به مرتبه ای از توانمندی روحی می رساند، که از مرگ، خوفی نخواهد داشت؛ یعنی هراس از مرگ را به طور کامل از دل شخص می زداید، و او را در این باره به شجاعتی در خور ستایش می رساند: آنگاه که قافله حسین علیه السلام در مسیر کربلا به منزل «ثعلبیه» رسید، آن حضرت را خواب در ربود و پس از لحظه ای بیدار شد و فرمود: در خواب دیدم که هاتفی می گفتم: این قافله با شتاب به سوی مرگ می رود.

فرزندش علی اکبر گفت: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟

فرمود: آری، به خدا قسم ما بر حق هستیم.

گفت: در این صورت هرگز ما از مرگ باکی نداریم.

حسین فرمود: پسر جانم! خدا به تو جزای خیر دهد.»^۴

۱ - تحف العقول، ص ۴۲۶؛ لهوف، ص ۹۴؛ ابن عبد ربّه، العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲ - موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۳۶۶.

۳ - اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱.

۴ - لهوف، ص ۸۴ و ۸۶.



بی گمان ستاندن حق انسان از سوی دیگران، توهین به کرامت، عزت و شخصیت وی، و به معنای به رسمیت نشناختن انسانیت اوست؛ به همین دلیل هیچ انسان آزاده و عزت مندی، پایمال شدن حقوقش از سوی ستمگران را بر نمی تابد، و همواره با پایمال کنندگان حقوق دیگران، سر ستیز دارد. «حق» بسیار گرانبها، عزیز و یکی از اسم های خداوند است،^۱ و به همین دلیل به کسانی که جوای آنند عزت و کرامت می دهد؛ اعتماد به نفس می بخشد؛ شجاع و مقاومشان می کند؛ و همه دشواری های رسیدن به آن را شیرین و گوارا می کند، حتی اگر دشواری و سختی مردن باشد.

۱ - أَنْ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ (نور/۲۵).

رسالة علمية بالعلم
لهم

عن الله
بالعلم
لهم



۱۷

عزت مداری





اگر بگوئیم همه ی هویت انسان، در عزت نفس او خلاصه می شود، سخن به گزاف نگفته ایم؛ بنابراین انسان محروم از «عزت نفس» انسانی بی هویت و تهی خواهد بود. کسی که فاقد گوهر عزت است، چیزی برای باختن و از دست دادن ندارد، و به همین دلیل، امکان هر گونه بزهکاری، خطا و طغیان در او وجود دارد؛ چنان که در مقابل انسان برخوردار از گوهر عزت، همواره از لغزش ها و خطاکاری ها می پرهیزد؛ چرا که آنها را خطری برای عزت نفس خود دانسته، در نتیجه از آنها پرهیز می کند.

از این سخن نتیجه می گیریم که «عزت مداری» سالار شهیدان، و اهتمام فوق العاده ی او نسبت به این امر، و یادآوری او به جامعه، نسبت به پاسداشت این گوهر گرانبها، اقدامی بود در جهت فراهم آوردن زمینه برای رشد انواع فضیلت ها که در سایه ی عزت مندی جامعه به دست می آید، و نیز مجاهدتی بود به منظور ستردن خواری و ذلت از میان اجتماع، که خاستگاه انواع رذیلت های اخلاقی و تبه کاری به شمار می آید.

باری، عزت مندی، سرچشمه ی رویش بسیاری از فضیلت های اخلاقی و پاکی هاست. کسی که شخصیت او بر پایه عزت، استوار است هیچ گاه تسلیم ستم و حرف زور نمی شود، دامن خود را به غبار چاپلوسی نمی آلود؛ هیچ گاه به آرایش نفاق و دورویی تن در نمی دهد؛ و در برابر زر اندوزان بی درد و مرفهان غافل، فروتنی اختیار نمی کند.

انسان عزیز، صدها گوش شنوا برای شنیدن سخنان خود و صدها دل شیفته در برابر شخصیت زیبای خود دارد، و در برابر، انسان ذلیل، حتی دوستان او نیز وی را فراموش

می کنند و برایش جایگاهی قائل نیستند.
انسان عزیز، حتی در برابر دیدگان دشمنان خویش نیز محترم است و دشمنان او نیز
وی را به بزرگی می ستایند و می شناسند.

آری انسان مؤمن، در هر حالی وظیفه دارد که عزت خویش را حفظ کند، و از هر
کاری که مایه ی خواری او شده، به عزت او آسیب می رساند پرهیز کند. حتی در فقه،
«یکی از موارد جواز تیمم با وجود آب، آن است که درخواست آب، مایه ی زیان و
ضرر به آبرو و عزت شخص باشد، که در این گونه موارد، نماز گزار می تواند به جای
وضو، تیمم کند و خواری آب طلیدن از دیگری را تحمل نکند.»^۱

چیستی عزت

عزت، به معنای صلابت و استحکام است و انسان محکم، سازش ناپذیر و نفوذ ناپذیر
را، «عزیز» گویند.

در لغت عرب به زمین سفتی که نفوذ ناپذیر است «ارضُ عزاز» گفته می شود، یعنی
زمین محکم؛ و چون عزت به معنای صلابت و نفوذ ناپذیری است باعث چیرگی و
پیروزی بر دشمن است ... راهی که انسان در آن، نه از دشمن های درونی آسیب بیند
و نه از دشمن های بیرونی، نفوذ پذیرد، این راه عزیز است. چنین راهی، هم در جنگ
درون، تمام هوسها را رام می کند و هم در جنگ بیرون، تمام دشمن ها را خوار می
سازد.^۲

راغب در مفردات می نویسد:

«عزیز کسی است که در اثر نیرومندی، امرش غالب و جاری است و مقهور نمی شود
... و از آن روی که عزت خدای و پیامبر و مؤمنین، دائمی و باقی است، لذا عزت
حقیقی، همان است. و عزتی که برای کافران است - تعزز - است نه عزت، که در
حقیقت، خواری و ذلت است؛ چنان که پیامبر (ص) فرمود: «كُلُّ عَزِيسٍ بِاللَّهِ فَهُوَ ذُلٌّ»

۱ - رک: امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲ - استاد عبدالله جوادی آملی، تفسیر سوره ی ابراهیم، ص ۶.

هر عزتی که از خدا نیست، [در حقیقت] خواری است.^۱

عزت و آینه داری خدا

از آنجا که یکی از اسم های خداوند، «عزیز»^۲ است؛ آن که عزیز شد، آینه دار خدا شده، صفت خدا را در خود بازتاب داده است. چنین کسی بوی خدا می دهد؛ چرا که ویژگی خدا در او تجلی کرده است، و هر که به او می نگرد، در واقع به تماشای جلوه خدانشسته است.

و او چون عزیز شد، چشم اندازی از خدای خود می شود، و چون چشم اندازی از خدای خود شد، از زیبایی و جمال برخوردار می شود؛ و چون از زیبایی و جمال برخوردار شد، در خور تعظیم و ستایش می گردد.

عزت، نیاز روحی و روانی همه ی انسان ها

هر انسانی به طور فطری و غریزی، عزت مندی را دوست دارد، و از این رو بسیاری از تلاش های خود را به منظور کسب و یا حفظ و یا افزایش عزت مندی انجام می دهد. عزت مندی، نیازی روحی و روانی برای انسان است؛ زیرا بدون آن، از زندگی شیرین و دلپذیری برخوردار نبوده، از هم نشینی و دیدار با دیگران، احساس لذت نمی کنند. نبود عزت در آدمی، به وی حس سرافکنندگی و خواری بخشیده، و زندگی او را ملامت بار کرده، از او موجودی تنها و جدا افتاده از جامعه می سازد، و به همین دلیل آدمی خود را سخت نیازمند عزت نفس می یابد، و برای بدست آوردن و حفظ و افزایش آن بیشترین تلاش را به عمل می آورد. او در سایه ی عزت نفس، از همه آفت های یادشده ایمن می ماند، و به زندگی ای شیرین، مطلوب و سرور انگیز دست می یابد.

۱ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه و تحقیق: دکتر سید غلامرضا خسروی حسینی، ج ۲، ص ۵۹۰ و ۵۹۱.

۲ - همانند: إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره/۲۰۹)؛ وَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (بقره/۱۲۹)؛ نیز: رک: ابراهیم/۱؛ شعراء/۹؛ ملک/۲؛ ص/۹.

عزّت در آیات

برخی از آیاتی که در آنها از عزّت سخن گفته شده است از این قرار است:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ؛ وَ عَزَّتْ اِزِ اَنْ خِدا و اِزِ اَنْ پِيامبر او و اِزِ اَنْ مُؤمِنان است.» (منافقون/۸)

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا؛ هر که خواهان عزّت است پس [بداند که] عزّت، همگی از آن خداست.» (فاطر/۱۰)

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَيْتَبِعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ کسانی که به جای مؤمنان، کافران را به دوستی می گیرند، آیا عزّت را نزد آنان می جویند، در حالی که عزّت، همه از آن خداست.» (نساء/۱۳۹)

عزّت در روایات

امام باقر علیه السلام از «عزّت در دنیا و آخرت» به عنوان یکی از ویژگی های مؤمن یاد کرده، می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْعِزَّةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ الْفَلَاحَ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ الْمَهَابَةَ فِي صُدُورِ الظَّالِمِينَ؛ خدای تبارک و تعالی سه خصلت به مؤمن عطا فرموده است: عزّت در دنیا و آخرت، رستگاری در دنیا و آخرت و هیبت در دل های ستمگران.^۱

رسول خدا (ص) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: اَنَا رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ، فَمَنْ ارَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيُطِعِ الْعَزِيزَ؛ همانا که خدای تعالی هر روز می فرماید: من پروردگار عزیز شما هستم؛ پس هر که خواهان عزّت دو جهان است [راهش آن است که] از [خدای] عزیز فرمان برد.»

بر اساس حدیثی از امام صادق علیه السلام مؤمن هرگز اجازه ندارد که، خود را ذلیل و خوار نماید:

«إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ اَمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ اِلَيْهِ اَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا؛ خداوند، اختیار

۱ - میزان الحکمة، ج ۸، ص ۳۷۳۶.





همه کارها را به مؤمن داده اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل باشد.^۱
 و در حدیثی از حضرت علی علیه السلام می خوانیم:
 «ساعة ذُلّ لا تفي بعزّ الدّهر؛ یک ساعت ذلت و خواری، با عزت تمام روزگار برابر
 نخواهد بود.»^۲

عزت مداری در نهضت حسینی

امام حسین علیه السلام کریم و عزت مند بود؛ چرا که آزاده بود، و به همین دلیل زیر بار بیعت
 با ستمگران نرفت، و مرگ سرخ را بر زندگی ننگین ترجیح داد.
 به تعبیر بیهقی: «و نگاه کن که حسین [بن] علی علیه السلام چه کرد. او کریم بود و بر حکم
 پسر زیاد، عبیدالله تن در نداد.»^۳

آیت الله محمد حسین نائینی می نویسد: «سرور مظلومان - علیه افضل الصّلاة والسلام
 - تمکین از حکم دَعَى بنی امیّه را ذلّت عبودیت می شمارد، و در جواب اراذل اهل
 کوفه که [او را به بیعت فرا خواندند] فرمود: «دستم را مانند شخص ذلیل و خوار به شما
 نمی دهم و مانند بردگان به نفع شما اقرار نمی کنم.» و او تن در دادن به حکم لثیمان را
 عبودیتشان (پرستششان) می دانست. و سید حلّی فرموده:

كيف يَلوِي إلى الدِّيَةِ جيِّداً لسوى الله ما لواها خُضوعٌ

(چگونه بر پستی سر خم کند در حالی که جز برای خداوند، خضوع نکرده است).
 و نفس قدسیّه ی حضرتش از آن ابا فرمود. و او از برای حفظ حرّیت خود و توحید
 پروردگارش تمام هستی و دارایی را فدا، و این سنّت کریمانه را برای آزادگان امتش
 استوار فرمود. و از این جهت است که در تواریخ اسلامیه، صاحبان نفوس ایبه را که به
 این سنّت مبارکه رفتار و چنین فداکاری ها نمودند، «أبأه الضّیّم» و احرارشان نامیده، همه
 را خوشه چین آن خرمن و از قطرات دریای آن حرّیت شمرده اند.

۱ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰۶.

۲ - غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۵۵۸۰.

۳ - ابوالفضل محمد بیهقی، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج ۱، ص ۲۳۷.



و خود آن حضرت، حرّ بن یزید ریاحی را بعد از آن که از طوقِ بندگیِ آلِ ابی سفیان بیرون آمد و به شرف «حرّیت» نائل شد، با عبارت: «تو حرّی همان گونه که مادرت تو را حرّ نامید. تو هم در دنیا و هم در آخرت، حرّ هستی.» سرفرازش نمود.^۱

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، بابی دارد به نام «اباة الضییم» (آنها که تن به ستم ندادند) در آنجا می نویسد:

«سیدُ أهلِ الإباء، الذی علّم النَّاسَ الحمیةَ و الموتَ تحتِ ظلالِ السُّیوفِ، إختیاراً له علی الدّینة، ابو عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام؛ عرّض علیه الأمانُ و اصحابه، فأنفَ من الذلِّ ... فاختار الموت علی ذلك؛ آقای آنان که به ستم تن در ندادند، آن که به مردم حمیت و مردن در زیر سایه ی شمشیرها را آموخت و آن را بر زبونی برگزید، اباعبدالله حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ بر او و اصحاب او امان نامه عرضه شد، اما او از ذلت و خواری سر پیچید ... مرگ را بر آن برگزید.»^۲

از نگاه امام حسین علیه السلام مرگی که عزّت مندانه و در راه عزّت باشد، به حیاتِ جاوید می انجامد؛ و به همین دلیل از چنین مردنی، خوفی نیست:

«لیس شأنی شأن من یخاف الموت؛ ما أهون الموت علی سبیل نیل العزّ و إحياء الحقّ؛ لیس الموت فی سبیل العزّ إلا حياةً خالدةً، و لیست الحیة مع الذلّ إلا الموت الذی لا حیاة معه. أفبا الموتِ تخوّفنی؟! هیهات، طاش سهمک و خاب ظنّک! لست أخاف الموت. إن نفسی لأکبر من ذلك، و همّتی لأعلى من أن أحمل الضییم خوفاً من الموت، و هل تقدرون علی أكثر من قتلی؟»

مرحباً بالقتل فی سبیل الله، و لکنکم لا تقدرون علی هدم مجدی و محو عزّتی و شرفی، فإذا لا أبالی من القتل؛ شأن من، شأن کسی نیست که از مرگ بترسد! چقدر مرگ در راه وصول به عزّت و احیای حق، سبک و راحت است؛ مرگ در راه عزّت، جز زندگانی جاویدان نیست، چنان که زندگانی با ذلت، جز مرگی که با او حیاتی نیست، نمی باشد.

۱ - آیت الله شیخ محمد حسین نائینی، تنبیه الامّة و تنزیه الملة، تصحیح و تحقیق: سید جواد ورعی، ص ۵۵ و ۵۶.

۲ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۲۴۹.

آیا مرا از مرگ می ترسانی؟! تیرت به خطا رفت! و گمانت واهی و تباه شد. من آن کسی نیستم که از مرگ بترسم. نفس من بزرگ تر از این که از مرگ بترسم. و همت من عالی تر است از این که از ترس مرگ، بار ستم و ظلم را به دوش بکشم؛ و آیا شما بر بیشتر از کشتن من توانایی دارید؟ مرحبا و آفرین به کشته شدن در راه خدا؛ و لیکن شما توانایی بر نابودیِ مَجْدِ من؛ و محو و نیستیِ عَزَّت و شرف من ندارید. و من باکی از کشته شدن ندارم.»^۱

آن حضرت در رجز اقتدار آمیز خود که به هنگام حمله ور شدن بر سپاه دشمن می خواند، می فرمود:

الموتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

مرگ بهتر است از مرتکب شدن عار و ننگ؛ و عار بهتر است از داخل شدن در آتش.^۲
سید الشهداء علیه السلام در جای دیگر فرمود:

«و الله أعطیکم بیدی إعطاء الذلیل، و لا أقرّ لکم إقرار العیید؛ به خدا قسم دستم را مانند شخص ذلیل و خار به شما نمی دهم و مانند بردگان به نفع شما اقرار نمی کنم.»^۳
آن حضرت همچنین در مقام ارزش گذاری فوق العاده به عزت نفس و بیزاری از ذلت و خواری، فرمود:

«ألا إن الدعی بن الدعی قد ركز بین اثنتین بین السلة و الذلة، و هیهات منا الذلة. یأبی الله ذلك لنا و رسولہ و المؤمنون و حُجُورٌ طابَت و طَهَّرت و أنوفٌ حَمِیةٌ و نُفُوسٌ أبیةٌ من أن نُؤثِّرَ طاعةَ اللّٰثامِ علی مَصَارِعِ الْکِرامِ؛ هان! ناپاک فرزند ناپاک مرا بین دو چیز مخیر ساخته است: یا با شمشیر کشیده آماده ی جنگ شوم یا لباس ذلت بپوشم [و با یزید بیعت کنم]، و چه دور است ذلت از ما! خدا و رسول او و مؤمنین و دامن های پاک

۱ - لمعات الحسین (ع)، ص ۴۰ و ۴۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱.

۲ - جاحظ، البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۶۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱. آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی، در شرح این عبارت می نویسد: «یعنی آن چه مرا به آن امر می کنید که تسلیم شدن به حکم یزید و عبیدالله بن زیاد باشد، برای من عار است و مرگ برای من بهتر از مرتکب شدن عار است. و این که شما دست از جنگ بر نمی دارید و آن را عار می پندارید، غلط است؛ زیرا این مرتکب عار شدن، بهتر از داخل شدن در آتش جهنم است..» (لمعات الحسین (ع)، ص ۴۲ و ۴۳).

۳ - لمعات الحسین (ع)، ص ۵۳ و ۵۴.



و اشخاص با حمیت، و مردانی که تن به ستم ندادند، هرگز نمی پذیرند که ما خواری اطاعت نمودن فرومایگان را بر کشته شدن عزت مندانه مردان با کرامت ترجیح دهیم.^۱ این روحیه ی عزتمندانه، در فرزندان و برادران و یارانش نیز بود. رد کردن امان نامه ی ابن زیاد از سوی عباس بن علی و برادرانش نمونه ی آن بود؛ چنان که عباس علیه السلام در واکنش به پیشنهاد امان نامه از سوی شمر فرمود:

«مرگت باد ای شمر! لعنت خدا بر تو و امان نامه ی تو باد. ای دشمن خدا، می گویی که گردن به اطاعت طغیان و ستم بنهیم و از یاری برادرمان حسین علیه السلام دست برداریم؟!^۲ علی اکبر علیه السلام نیز همین روحیه را داشت. در رجزی که در میدان نبرد می خواند، ضمن معرفی خود و یادآوری پیوندش با پیامبر خدا، از حکومت ناپاک زاده بر مسلمانان انتقاد کرد و فرمود: «تَاللّٰهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيّ؛ به خدا سوگند، ناپاک زاده، حاکم ما نخواهد بود.»^۳

خاندان حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز، عزت آل الله را پس از عاشورا، هر چند در قالب اسارت، حفظ کردند و کمترین حرف یا عکس العمل یا موضع گیری که نشان دهنده ی ذلت و خواری آن دودمان باشد، از خود نشان ندادند.

خطبه های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب و سکینه و ... همه شاهد بر عزت آنان بود. حضرت زینب علیها السلام سخنان تحقیرآمیز ابن زیاد را در کوفه، با عزت و سربلندی پاسخی دندان شکن داد. و گستاخی های یزید در کاخ شام را نیز بی جواب نگذاشت و در خطبه ی بلیغی که در کاخ یزید خواند، او را به محاکمه کشید، و با سخنان زیر به یزید و حکومت او فهماند که در ذلیل ترین و رسواترین حالتند و جنایت هاشان ذره ای از شکوه و عزت و کرامت خاندان وحی نکاسته است:^۴ «ای یزید، خیال کرده ای با اسیر کردن ما و به این سوی و آن سوی کشیدمان خوار و خفیف می شویم و تو کرامت و

۱ - تحف العقول، ص ۴۲۰؛ لهوف، ص ۱۱۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۰.

۳ - پیام های عاشورا، ص ۸۶ به نقل از: وقعة الطف، ص ۲۴۳.

۴ - پیام های عاشورا، ص ۸۶ و ۸۷.

عزّت می‌یابی؟ ... به خدا سوگند، نه یاد و نام ما محو می‌شود و وحی ما می‌میرد و نه ننگ این جنایت از دامان تو زدوده خواهد شد.^۱

۱ - همان، ص ۸۷، به نقل از: باقر شریف شریف القرشی، حياة الامام الحسين بن علي، ج ۳، ص ۳۸۰.

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم



۱۸

وقف



الوقف عقدٌ ثمرتهُ تحبیسُ الأصل وإطلاقُ المنفعة؛ وقف، عقدی است که ثمره‌ی آن، حبس اصل [مال] و آزاد گذاشتن منفعت [مال برای استفاده عموم] است.^۱

نتیجه وقف این است که ملک از مالکیت اشخاص و حکومت‌ها خارج می‌گردد و منافع آن بر حسب نظر واقف و مصلحت، در امور عام المنفعة یا کمک به فقراء مصرف می‌شود و از دست اندازی ملوک و تیولداران برکنار می‌ماند.^۲

وقف، نوعی صدقه جاریه است که برای دراز مدّت، عموم مردم از آن بهره‌مند می‌شوند و پس از فوت واقف نیز، ثواب آن به روح او می‌رسد. همواره افراد متمکن برای باقی گذاشتن خیرات، اقدام به وقف می‌کردند و از همین رهگذر، مساجد، مدارس، تکیه‌ها، آب‌انبارها، کتابها، کتابخانه‌ها، بیمارستانها و امور خیریه‌ی بسیار پدید آمد. برای اداره‌ی موقوفه‌هایی که وقف مساجد، مدارس، حرمها، زیارتگاه‌ها و اقشار خاصی شده، تشکیلات اداری پیدا شد تا آنها در مورد خود صرف شود و از حیف و میل و سوء استفاده جلوگیری گردد... وقف در موارد غیر ملکی و مالی هم به کار می‌رود، مثل این که کسی خود را وقف اسلام می‌کند، عمر خود را وقف تبلیغ می‌کند، قلم خود را وقف نشر حقایق دینی می‌کند.^۳

یکی از شیوه‌های ابراز ارادت و علاقه‌ی عاشقان سیدالشهداء علیه السلام به ساحت آن حضرت، وقف‌های بی‌شماری است که آنها از املاک و دارایی‌های خود، در راه آن حضرت نمودند. آنها با علاقه فراوان و با افتخار و با اعتقاد کامل، گاهی حتی همه‌ی دارایی خود را وقف آن حضرت می‌نمودند، و نام این کارشان را ادای دینی ناچیز در برابر آن ایثار و جان‌فشانی بزرگ سالار شهیدان علیه السلام می‌نهادند. تردیدی نیست که موقوفه‌هایی که به نام امام حسین علیه السلام است، یکی از عوامل پایایی و مانایی نام و یاد آن حضرت به شمار می‌رود.

۱ - شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۸، ص ۲.

۲ - آیت الله سید محمود طالقانی، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۵۰۷.

۳ - جواد محدّثی، فرهنگ عاشورا، ص ۴۹۶ و ۴۹۷.

نگاهی به تاریخچه ی وقف

تاریخچه ی وقف به زمان پیش از پیدایش اسلام بازگشت می کند. این عنوان، پیش از اسلام بین پیروان همه ادیان در غرب و شرق بوده، اداره معبدها، صومعه ها، آتشکده ها، زندگی اسقف ها، موبدان و کاهنان از منافع موقوفات بوده است. بعد از پیدایش اسلام، این روش پسندیده ادامه پیدا کرده است. خود رسول خدا زمینی داشت و آن را در راه خدا وقف کرد.^۱

اصحاب و یاران او در این زمینه از وی پیروی نموده اند.

یکی از دانشمندان یهود به نام «مُخیرِیق» پس از شهادت به حقانیت رسول خدا ﷺ و ایمان آوردن به او، در جنگ احد شرکت کرد و در رکاب آن حضرت جنگید تا کشته شد. مخیرِیق هنگامی که به احد می رفت، وصیت کرد که در صورت کشته شدن، اموالش متعلق به پیامبر باشد تا او هر گونه که صلاح دانست آنها را مصرف کند.

حوادث یا بوستان های هفت گانه ای را که او به پیامبر ﷺ واگذار کرد، عامه صدقات رسول خدا ﷺ را تشکیل می دادند. در اسلام اولین وقف و صدقه، همین وقف رسول خدا ﷺ بوده که «حوادث سبعة» نام داشته است.

علاوه بر موارد یاد شده، موارد دیگری از وقفیات پیامبر ﷺ در کتب سیره ذکر شده است.^۲

حکایت شده است که پیغمبر اکرم ﷺ غنیمت و خراج را تقسیم کرد و به علی رضی الله عنه زمینی رسید، آن حضرت، چشمه ای را در آن زمین احداث کرد، سپس از آن چشمه آبی همانند گردن شتر فوران کرد که به طرف آسمان می جهید. حضرت فرمود: به ورثه ها بگویید که البته این زمین وقف است برای حجاج بیت الله و روندگان راه خدا. و فروخته نمی شود و هبه داده نمی شود و به ارث برده نمی شود، پس کسی که آن را بفروشد یا هبه کند، لعنت خدا و ملائکه و همه ی مردم بر او باد.^۳

۱ - آیت الله محمد ابراهیم جناتی، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، ص ۴۲۹.

۲ - محمدحسن حائری یزدی، وقف در فقه اسلامی و نقش آن در شکوفایی اسلامی، ص ۵۱ و ۵۹.

۳ - شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۸۶.

در یکی از وصیت های که حضرت علی علیه السلام پس از وقف بخشی از اموالش نوشت، چنین آمده است:

«این چیزی است که وصیت نمود و حکم کرد در مالش بنده ی خدا «علی» برای طلب رضایت خداوند، تا آن که او را به واسطه ی آن وصیت داخل بهشت گرداند و از دوزخ برهاند. و در روزی که بعضی از چهره ها روشن و بعضی تیره اند، او را از آتش دوزخ حفظ نماید.»^۱

در آغاز اسلام، اصحاب پیامبر نیز به پیروی از آن حضرت، به وقف اموال خود اهتمام می ورزیدند، تا آنجا که «در حدیث جابر آمده است که هیچ توانگری از صحابه نبود مگر آن که چیزی وقف کرده بود.»^۲

بی گمان «کسی که در مورد آثار باقیمانده وقف و شرایط وقف کنندگان، اندکی در تاریخ تحقیق نماید، متوجه روح همکاری اجتماعی میان مسلمانان و اصالت انگیزه های نوع دوستانه و عواطف رحمت و محبت و نیکوکاری و گسترش ارزشهای انسانی سخاوتمندانه در میان آنان می شود، تا جایی که نیکی و دلسوزی آنها به انسان ها محدود نشده، حیوانات را هم شامل می شده است.»^۳

تأملی در اهداف سیاسی وقف در آغاز اسلام

چنان که از تاریخ استفاده می شود، گاهی اهل بیت علیهم السلام در وقف املاک خود، افزون بر اهتمام به پاداش های اخروی آن، از آن به عنوان اقدام سیاسی برای حفظ آن زمین ها و املاک از دستبرد غاصبان و تجاوزگران استفاده می کردند. مرحوم آیت الله طالقانی در این باره می نویسد:

«امیرالمؤمنین علیه السلام با آن روشن بینی مخصوص می دید که انحراف از اصول اسلامی و طغیان بر حقوق مردم که از زمان عثمان و به وسیله بنی امیه شروع شده، پس از وی

۱ - ابوالفضل اسلامی، اقتصاد فطری، ص ۲۳۸ به نقل از: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۳.

۲ - میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۹۷۹.

۳ - دکتر یوسف قرضاوی، دورنمای جامعه اسلامی، ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، ص ۳۶۵.



ادامه خواهد یافت. سلاطین بنی امیّه و عمّال و پیروان آنها منابع طبیعی و اراضی را مانند دیگر سرمایه های مادی و معنوی به غارت خواهند برد و مسلمانان را عموماً و اهل مدینه را به خصوص (چون اسلام در مدینه پایه گرفت و با شمشیر مجاهدین این سرزمین، بنی امیّه و اشراف بت پرست مکه تسلیم شدند) از زندگی و هستی ساقط خواهند کرد. شاید به همین جهت این اراضی را در مدینه به صورت وقف در آورد تا دست غارتگران از آن کوتاه شود و وسیله ای برای تأمین معیشت بینوایان گردد.^۱

وقف در آیات و روایات

از آنجا که وقف مصداقی از صدقه و انفاق در راه خدا و نمونه ای از «صدقه جاریه» است، همه ی آیات و روایاتی که درباره ی اهمیت انفاق و صدقه و نیز همه ی احادیثی که درباره موضوع «صدقه جاریه» سخن گفته اند، وقف را نیز شامل می شوند. در واقع «در کتاب خدا آیه ای به گونه صریح و واضح و روشن درباره وقف وارد نشده است، بلکه آیاتی در آن آمده که انسان ها را بر انجام خیرات، ترغیب و تحریص می نماید که می توان وقف را یکی از مصادیق [اشکار و برجسته ی] خیرات دانست.»^۲

برخی از این آیات، از این قرار است:

«لَنْ تَأْكُلُوا الْبَرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛ هرگز به نیکوکاری نخواهید رسد تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.» (آل عمران/۹۲)

«وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا؛ و هر کار خوبی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر باز خواهید یافت.» (مزمّل/۲۰)

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ؛ نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب

۱ - مجموع آثار، ج ۲، ص ۵۰۸.
 ۲ - ادوار فقه و کیفیت بیان آن، ص ۴۳۲.

بگردانید، بلکه نیکی آن است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان بدهد.» (بقره/۱۷۷)

در سخنان معصومین (علیهم السلام) نیز افزون بر آن که واژه هایی چون انفاق و صدقه شامل وقف نیز می شود. واژه ی «صدقه ی جاریه» را می توان آشکارترین و گویاترین مصداق برای وقف دانست.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ يُتَّبَعُ الرَّجُلُ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثَ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرَى بَعْدَ مَوْتِهِ، وَسُنَّةٌ هُدَى سَنَهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ، أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ؛ پس از مرگ انسان، چیزی به او نمی رسد مگر سه پاداش: صدقه ای را که در زمان حیاتش جاری ساخت، که بعد از حیات او نیز جاری است؛ روش درستی که آن را [در زمان حیات خود] پایه گذاری کرد، که پس از مرگ او نیز به او می رسد؛ فرزند صالحی که برای او دعا کند.»^۱

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است:

«سِتُّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ: وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ، وَمُصْحَفٌ يُقْرَأُ فِيهِ، وَقَلْبٌ يَحْفَرُهُ، وَغَرْسٌ يَغْرِسُهُ، وَصَدَقَةٌ يَجْرِيهَا، وَسُنَّةٌ حَسَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ؛ شش چیز است که مؤمن، پس از مرگش از آن سود می برد: فرزند صالحی که برای او استغفار کند، کتابی را که [از خود به یادگار گذارد و] آن را بخوانند، و چاهی که آن را حفر کرده باشد [و مردم از آن استفاده کنند]، و درختی که آن را بکارند، و صدقه ی جاریه، و سنت و روش نیکویی که بعد از او به آن عمل شود.»^۲

ثمره های وقف

سنت وقف ثمره های فراوانی برای شخص واقف و نیز اجتماع دارد. برخی از این

ثمره ها عبارتند از:

- ۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۷۰.
- ۲ - الخصال، ج ۱، ص ۴۷۰؛ نیز: رک: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۱- تعدیل ثروت و کاهش فاصله طبقاتی

فاصله طبقاتی می تواند به فاصله ی دل و جان مردم جامعه از یکدیگر بیانجامد، و افراد برخوردار را در ورطه ی فخر فروشی، تحقیر و فراموشی دیگران انداخته، افراد نابرخوردار را دچار نفرت، کینه توزی و احساس حقارت نماید. از این رو اسلام برای حفظ سلامت روانی جامعه، ساز و کارهایی اقتصادی ارائه داده تا حاصل آن، تعدیل ثروت در جامعه و کاهش فاصله طبقاتی باشد تا در اثر آن، روح اخلاق و فضیلت و احساس برابری و برادری در جامعه زنده بماند. یکی از این ساز و کارها، توصیه و تشویق نسبت به وقف است. بدیهی است در صورت اجرایی شدن این ساز و کارها، جامعه از پیامدهای زیانبار برآمده از فاصله طبقاتی ایمن خواهد بود. به تعبیر علامه ی طباطبایی:

«انفاق یکی از بزرگ ترین چیزهایی است که اسلام به آن اهمیت داده و برای انجام آن به وسائل گوناگون از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی و هم چنین از راه وقف و ... متوسّل شده است.

و منظورش این است که سطح زندگی طبقات پایین اجتماع که نمی توانند نیازمندی های زندگی شان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاید تا با اهل نعمت و ثروت، قریب الافق شوند. اسلام از طرف دیگر، طبقات عالی را از تظاهر به تجملات و زیورها در مظاهر زندگی، بیش از اندازه ای که طبقه ی متوسط اجتماع به آن دسترسی دارند نهی کرده است و منظور از همه ی اینها این است که یک زندگی نوعی متوسط را که اجزاء، آن شبیه و نزدیک به یکدیگر است به وجود آورد و یگانگی و همکاری را زنده کند و ریشه ی اراده های متضاد و دشمنی ها و کینه های قلبی را بر کند؛ زیرا نظر قرآن این است که دین حق باید همه شوون حیاتی را طوری منظم و مرتب نماید که ضامن سعادت دنیا و آخرت باشد و به واسطه ی آن انسان با معارف حقه و اخلاق فاضله در یک زندگی سعادت مندانه ای زیست کند و از نعمت هایی که خدا در دنیا بر او ارزانی داشته بهره مند شود، و این جز با یک زندگی خوشی که مردم از نظر آسایش و صفا

در شرایطی مشابه به سر ببرند، میسر نمی شود. و چنین زندگی جز با اصلاح حال نوع و رفع حوائج حیاتی ایشان امکان پذیر نیست و جز با جهات مالی و اقتصادی، کامل نمی گردد و راهش این است که افراد جامعه از آنچه با رنج و زحمت اندوخته اند به دیگران نیز بدهند.^۱

۲- همدردی

یک از نشانه های یک مسلمان واقعی، همدردی با هموعان خود است. اساساً یکی از حکمت های برخی از آموزه های اسلامی، شکل دهی همدردی عملی مسلمانان با دیگران است؛ همان گونه که به عنوان مثال در روزه، یکی از حکمت های آن درک و وضعیت روحی گرسنگان و در پی آن همدردی عملی با آنان است. از این رهگذر، وقف نیز، یکی از شیوه های عملی همدردی با دیگران است؛ چرا که یکی از صورت های وقف آن است که واقف، بخشی از اموال خود را وقف نیازمندان می کند، و از این طریق با نزدیک تر ساختن سطح خود با آنان و برخوردار نمودن آنها از منافع این مال، با آنها همدردی عملی نماید. این همدردی با نیازمندان، افزون افزون بر آن که مایه ی تسکین خاطر آنان می شود، بر شخص واقف نیز آرامش و آسودگی وجدان می بخشد، و از دین او نسبت به نیازمندان می کاهد.

۳- تمرین عملی برای قطع تعلقات و وابستگی ها

از نگاه دین اسلام وابستگی و تعلقات به دنیای و دارایی های آن، امری ناپسند است که می تواند، آزادی روحی را از آدمی گرفته، زمینه ساز بسیاری از لغزش و ناهنجاری های اخلاقی گردد. حافظ می گوید:

غلام همّتِ آنم که زیر چرخِ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 تو را ز کنگرهٔ عرش می زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست^۲

۱ - علامه سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: استاد محمد تقی مصباح یزدی، ج ۲، ص ۵۳۸.

۲ - دیوان، ص ۱۰۹، غزل ۳۷.

از این رو برای رهایی از تعلقات و وابستگی ها، باید سراغ راهکارهایی عملی رفت، که یکی از این راهکارها، جدا نمودن و بخشیدن بخشی از اموال خویش است، و وقف، یکی از این راهکارهای عملی است، که واقف در اثر آن، بخشی از اموال خود را از وجود خود می‌کند و در اختیار دیگران قرار می‌دهد، تا تمرینی عملی برای او باشد برای رهایی دل از دام تعلقات و وابستگی ها.

۴- ذخیره اندوزی برای روز قیامت

بر اساس آیات و روایات، آنچه آخرت انسان ها را می‌سازد و آباد می‌کند، ذخیره هایی از کارهای شایسته است که از عالم دنیا برای آن جهان می‌فرستند، و از جمله ی پر بارترین این ذخیره ها و انبوه ترین توشه ها، وقفی است که شخص، آن را برای رضای خدا انجام داده، ذخیره آخرتش می‌نماید. حضرت علی علیه السلام فرمود:

«الصَّدَقَةُ وَالْحَبْسُ ذَخِيرَتَانِ فَدَعُوهُمَا لِيَوْمِهِمَا؛ صدقه و حبس (وقف) دو ذخیره اند؛ پس آنها را برای روز خودشان (قیامت) کنار نهید.»^۱

۵- تأمین آیندگان

انسان های سودجو و منفعت پرستی که تنها در اندیشه ی خود هستند، نشانه هایی دارند، که از جمله ی آنها بی توجهی به حال آیندگان و نیندوختن ذخیره برای معیشت آینده ی آنان است.

آنها با نسل آینده همکاری نکرده، هر آنچه از روی زمین و دل زمین در می‌آورند، صرف خود و کامجویی های خود می‌کنند، و چه بسا سهم آیندگان را نیز خود مصرف می‌کنند. این در حالی است که آموزه هایی چون «وقف» به انسان ها آینده اندیشی می‌آموزد و روح همکاری با نسل های آینده را در آنها می‌دمد و به آنها یادآوری می‌کند که برای آیندگان ذخیره ای بیاندوزد، و برای بهبود وضع معاش آنها، گامی عملی بردارند. و بدین گونه وقف، آینده اندیشی، همکاری با نسل های بعدی، و دغدغه بهبودی وضع معیشت آیندگان را در خود نهفته دارد. یکی از اندیشمندان می‌نویسد:

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۵۰.

«لازم است نسل حاضر، نسل آینده را هم در محاسبات خود مورد ملاحظه و توجه قرار دهد، و مانند پدری مهربان در اندیشه‌ی آینده‌ی اقتصادی و خودکفایی فرزندانش باشد، و در هزینه‌ها و مصارف صرفه‌جویی کند، و راه اعتدال را در پیش گیرد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر شما وارثین خود را بی‌نیاز ترک نمایید، بهتر از آن است که سربار مردم بر جای بگذارید.» جامعه‌ای هم که روزی و قوت و سرمایه‌ی نسل‌های آینده را در طول حیات خود مصرف کنند، مشمول این سخن خواهند بود.»^۱

نگاهی به موقوفات امام حسین علیه السلام

محبان سیدالشهداء علیهم السلام، مال و املاک بسیاری را در طول تاریخ بر اساس این سنت حسنه، وقف اباعبدالله علیه السلام کرده‌اند که در آمد صله از این املاک، صرف امام حسین علیه السلام و برپایی مجالس عزای حسینی، نوحه خوانی، بنا و تعمیر حرماها و بقاع متبرکه، زوآر و خدام آن حضرت، کمک به بینوایان و اطعام مستمندان و محرومان می‌شود. موقوفات امام حسین علیه السلام بودجه‌ی مردمی عظیمی است که همیشه و همه‌جا پشتوانه‌ی زنده نگه داشتن نام و یاد عاشورا و اهل بیت علیهم السلام بوده است. به برکت مجالس حسینی و تبلیغات دینی که در آنها می‌شود، اسلام و احکام الهی زنده می‌ماند و جانبازی‌ها و ایثارگری‌های حسین بن علی علیه السلام و یارانش، به مردم درس عزت و آزادگی می‌دهد... و همین فرهنگ، سبب پدید آمدن مدرسه‌های عظیم و کتابخانه‌های غنی و مساجد و حسینیه‌ها و مراسم پرشکوه گشته است. در آنچه به موقوفات اباعبدالله علیه السلام و عاشورا مربوط می‌شود، نکات جالبی وجود دارد که مشارکت مردمی را در هزینه‌ی اقامه‌ی مجالس عزای آن حضرت می‌رساند. در برخی از وقف‌نامه‌ها، مثلاً، آمده است: «برای تعزیه‌ی حضرت خامس آل عبا... که همه ساله به مصرف تعزیه‌داری آن سرور برسد، از پول روضه‌خوان و آش و حلوا و قهوه و چای به هر نحو که صلاح دانند.»^۲

۱ - دورنمای جامعه‌ی اسلامی، ص ۳۶۵.

۲ - فرهنگ عاشورا، ص ۴۹۶ و ۴۹۷.

حُسن ختام

هر که پیمان با هو الموجود بست
آن امام عاشقان، پور بتول
الله الله بای بسم الله پدر^۱
سرخ رو عشق غیور از خون او
چون خلافت، رشته از قرآن گسیخت
خاست آن سر جلوه‌ی خیر الأمم
بر زمین کربلا بارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد
بهر حق در خاک و خون گردیده است
سرّ ابراهیم و اسماعیل بود
عزم او چون کوهساران استوار
تیغ بهر عزّت دین است و بس
ما سوی الله را مسلمان بنده نیست
خون او تفسیر این اسرار کرد
نقش الاّ الله بر صحرا نوشت
رمز قرآن از حسین آموختیم
تار ما از زخمه اش لِرزان هنوز
ای صبا ای پیک دور افتادگان

گردنش از بند هر معبود رست
سرو آزادی ز بستان رسول
معنی ذبح عظیم آمد پسر
شوخی این مصرع از مضمون او
حریت را زهر اندر کام ریخت
چون سحاب قبله باران در قدم
لاله در ویرانه ها کارید و رفت
موج او خون در چمن ایجاد کرد
پس بنای لاله گردیده است
یعنی آن اجمال را تفصیل بود
پایدار و تند سیر و کامکار
مقصد او حفظ آیین است و بس
پیش فرعونی سرش افکنده نیست
ملت خوابیده را بیدار کرد
سطر عنوان نجات ما نوشت
ز آتش او شعله ها اندوختیم
تازه از تکبیر او ایمان هنوز
اشک ما بر خاک پاک او رسان^۲

(اقبال لاهوری)

۱- اشاره است به حدیث معروف حضرت علی علیه السلام که فرمود: «أنا نقطة تحت الباء؛ من نقطة زیر باء (بسم الله الرحمن الرحیم) هستیم.

۲- اقبال لاهوری، کلیات اشعار، ص ۷۴ و ۷۵.





رسالة علمية بالعلم
لهم

عن الله
بالعلم
لهم



۱۹

خطبه‌ها و پیام‌ها





تاکتیک دفاعی و غیرت

قال الامام الحسين عليه السلام: «قَوْمُوا فَاحْفَرُوا لَنَا حَفِيرَةً حَوْلَ عَسْكَرِنَا هَذَا شِبْهَ الْخَنْدَقِ وَ اجْجُوا فِيهِ نَارًا، حَتَّى يَكُونَ قِتَالُ الْقَوْمِ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ لَا نُقَاتِلُهُمْ وَلَا يُقَاتِلُونَا فَنَشْتَعِلَ بِحَرْبِهِمْ وَلَا نُضِيعُ الْحَرَمَ.»^۱

امام حسین عليه السلام وقتی از هدایت لشکر دشمن ناامید شد و دانست که با او می‌جنگد، رو به اصحاب خود کرده فرمود: بر خیزید و دور خیمه‌ها گودالی همچون خندق حفر کنید و در آن آتش افروزید تا با اینان از یک رو درگیر شویم و هنگام درگیری، حرم پیامبر صلی الله علیه و آله را در امان داریم. اصحاب امام عليه السلام از هر سو آمده، به کمک هم خندقی کردند و خار و هیزم‌های بیابان را جمع کرده در آن افکندند و آتش زدند.

نکته‌ها و پیام‌ها:

الف: ایجاد موانع مصنوعی در جنگ: یکی از تاکتیک‌هایی که امام حسین عليه السلام در روز عاشورا استفاده کرد، ایجاد موانع مصنوعی جهت حفاظت از قرارگاه و خیمه‌ها بود. آن حضرت دستور داد اطراف خیمه‌ها و قرارگاه سپاه گودالی چون خندق حفر کنند و در آن آتش افروزند تا دشمن نتواند از پشت سر و جناحین (دو طرف) حمله کند. به هنگام نبرد نیز، هم خیمه‌ها از تهاجم و تعرض دشمن در امان بمانند و هم جنگ با دشمن از یک سو و در یک جبهه انجام گیرد.

ب: غیرت ناموسی سیدالشهداء: دستور امام حسین عليه السلام در شب عاشورا به حفر خندق پیرامون خیمه‌ها، جهت حفاظت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از تهاجم و تعرض دشمن، حکایت از غیرت ناموسی آن حضرت می‌کند.

۱. الفتنوح ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۹۶.

پایداری اصحاب امام علیهم السلام

قال الامام الحسين علیه السلام: «يا هلالُ خَرَجْتُ اتَفَقَدُ هَذِهِ التَّلَاعَ مَخَافَةَ أَنْ تَكُونَ كُنَاءً [مَكِمْنَا] لِهُجُومِ الْخَيْلِ عَلَيَّ مُخَيِّمًا يَوْمَ تَحْمِلُونَ وَيَحْمِلُونَ. هِيَ هِيَ وَاللَّهِ وَعَدًّا لَأُخْلَفَ فِيهِ. يَا هِلالُ أَلَا تَسْلُكُ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ مِنْ وَقْتِكَ هَذَا وَأَنْجِ بِنَفْسِكَ.»^۱

چون امام علیه السلام در کربلا فرود آمد، نزدیک ترین اصحاب که بیش از همه با امام علیه السلام مخصوصا در مواقع خطر همراه بود هلال بن نافع بود، زیرا او مردی دورانديش و بينا در سياست بود. امام علیه السلام شب عاشورا از خيمه ها بيرون آمده دور شد. هلال نگران شده شمشير خود را برداشت و با شتاب رفت تا خود را به امام علیه السلام رساند. ديد او در مراقبت از خيمه ها اعماق دشت و بلندی ها و جاهاى مشکوکى را که مشرف بر خيمه ها است وارسى مى کند. امام علیه السلام به پشت سر خود متوجه شده در تاريكى او را ديد. پرسيد: کيستى؟ هلال؟!

عرض کرد: آرى، فدای تو! از اينکه در شب به سمت لشکرگاه اين ستمگر بيرون آمدی نگران شدم. امام علیه السلام فرمود: هلال! آمدم تا اين پستى و بلندی ها را وارسى کنم، نکند فردا که آنان و ما حمله کرده در گير مى شويم کمينگاهى براى هجوم آنان به خيام ما باشد.

سپس برگشت و در حالى که بازوى چپ او را گرفته بود مى فرمود: همان شب است! همان شب است! به خدا سوگند وعده اى است که تخلف بردار نيست. سپس فرمود: هلال! چرا هم اينک از ميان اين دو کوه نمى روى که خود را برهانى؟

هلال روى قدم هاى امام علیه السلام افتاد و عرض کرد: در آن صورت مادر هلال در سوگش بنشيند! سرورم! شمشيرم با هزار شمشير و اسبم با هزار اسب برابر است. به آن خدايى که همراهى تو را بر من منت نهاد، از تو جدا نشوم تا اين که هر دو از کارزار باز مانند و خود کشته شوم!

۱. موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۴۹۲.



نکته‌ها و پیام‌ها:

الف: بررسی راهکارهای دشمن: امام حسین علیه السلام در شب عاشورا اطراف خیام و اردوگاه خویش را مورد شناسایی و بررسی قرار داد تا راههای نفوذ و کمین‌گاه‌های دشمن را شناسایی کند و به هنگام نبرد آن‌ها را ببندد. به هلال فرمود: هلال، آمده‌ام تا این پستی و بلندی‌ها را شناسایی کنم که وقتی ما و آنان درگیر می‌شویم، به خیام ما حمله‌نکنند.

ب: اعطای آزادی عمل به نیروها جهت انتخاب راه: امام حسین علیه السلام نیروهایش را در انتخاب راه آزاد گذاشته بود تا با بصیرت و آگاهی امام حسین علیه السلام را یاری دهند. امام علیه السلام به هلال فرمود: هلال! چرا هم اینک از میان این دو کوه نمی‌روی تا جان خود را نجات دهی؟ هلال با چشمان گریان روی قدم‌های امام علیه السلام افتاد و سوگند یاد کرد که هرگز از تو جدا نشوم تا در رکابت کشته شوم.

ج: مراقبت از حریم اهل بیت: امام حسین علیه السلام حساسیت فوق‌العاده‌ای نسبت به حریم اهل بیت داشت و آن مراقبت دائم از آنان در قبال تهاجم و تعرض دشمن بود. لذا اطراف خیمه‌ها را بررسی کرد تا راههای نفوذی دشمن را شناسایی کند. درس غیرت زوی آموز که تا در دم مرگ دیده سوی حرم و حفظ زنان بُد هدفش

خیرخواهی و مهربانی تا آخرین لحظه

«أَقْبَلَ الْقَوْمُ يَجُولُونَ حَوْلَ بُيُوتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَيَرُونَ الْخَنْدَقَ فِي ظُهُورِهِمْ وَ النَّارَ تَضَطَّرُّمْ فِي الْحَطَبِ وَ الْقَصَبِ الَّذِي كَانَ أُلْقِيَ فِيهِ فَنَادَى شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا حُسَيْنُ أَعَجَّلْتَ النَّارَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا كَأَنَّهُ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَاعِيَةِ الْمِعْزَى أَنْتَ أَوْلَى بِهَا صَلِيًّا. وَ رَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَهْمٍ فَمَنَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ: دَعْنِي حَتَّى أَرْمِيَهُ فَإِنَّهُ الْفَاسِقُ مِنْ عُظَمَاءِ الْجَبَّارِينَ وَ قَدْ أَمَكَّنَ اللَّهُ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ

عليه السلام: لَا تَرْمِهِ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ»^۱

لشکر ابن سعد به خیمه‌های امام حسین علیه السلام رو کرده و آتش خندق را که برای جلوگیری از حمله دشمن پشت سر خیمه‌های امام قرار داشت را دیدند و هیزم‌ها و نی‌ها را شعله‌ور دیدند، یک نفر از ایشان سوار بر اسبی آراسته تاخت و پیش آمد و بی آن که با سخنی گوید با غرور و تبختر بر خیمه‌ها نگریسته گذر کرد و جز زبانه‌های آتش افروخته هیزم چیزی ندید. برگشت و فریاد زد: ای حسین! آیا پیش از قیامت به آتش دنیا شتافتی؟!

امام علیه السلام فرمود: این کیست؟ گویا شمر باشد؟! عرض کردند: آری خود اوست.

امام علیه السلام فرمود: ای فرزند بزچران! این تویی که به چشیدن آتش دوزخ سزاواری! مسلم بن عوسجه عرض کرد: ای فرزند رسول خدا فدایت شوم، آیا اجازه می‌دهی این فاسق را که از بزرگ‌ترین ستمگران است تیر افکنم؟ او در تیررس من است تیرم به خطا نمی‌رود. امام علیه السلام فرمود: او را نزن، نمی‌پسندم آغازگر جنگ باشم.

نکته‌ها و پیام‌ها:

الف: شکستن غرور دشمن: دشمن به کثرت نفرات و تجهیزات خود مغرور بود وقتی به اردوگاه امام حسین علیه السلام حمله کرد و با خندق پر از آتش مواجه شد، از روی خشم و غرور فریاد زد: ای حسین علیه السلام آیا پیش از قیامت، آتش دنیا را برای خود مهیا کرده‌ای؟! امام که او را شناخت و دانست که این فرد مست از باده‌ی غرور، شمر است، با تعبیری تحقیرآمیز غرور او را در جمع نیروهایش شکست و فرمود: ای فرزند بزچران، این تویی که به چشیدن آتش دوزخ سزاواری!

ب: آغاز نکردن به جنگ، سیره‌ی معصومان علیهم السلام: امامان معصوم علیهم السلام هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبودند. صبر می‌کردند تا دشمن آغاز جنگ نماید. در روز عاشورا شمر، در تیررس مسلم بن عوسجه قرار گرفت، مسلم از امام اجازه خواست شر او را کم کند،

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۹۶.

ولی آن حضرت اجازه نداد. فرمود: او را نزن نمی‌پسندم آغازگر جنگ باشم.

علت قیام و اهداف والای آن

قال الامام الحسين عليه السلام: «يا فِرَزْدَقُ اِنَّ هُوَ لَآءِ قَوْمٍ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ وَ اَظْهَرُوا الفَسَادَ فِي الارْضِ وَ اَبْطَلُوا الحُدُودَ وَ شَرَبُوا الخُمُورَ وَ اسْتَأَثَرُوا فِي اَمْوَالِ الفُقَرَاءِ وَ الْمَساكِينِ وَ اَنَا اَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللهِ وَ اعْزَاذِ شَرْعِهِ وَ الجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، لَتَكُونَ كَلِمَةً اللهُ هِيَ العُلْيَا»^۱

امام حسین عليه السلام در مسیر حرکت خویش از مکه به سمت کوفه با فرزدق برخورد می‌کند که از سمت کوفه به سوی مکه در حرکت بود. فرزدق شاعری توانا بود. حضرت پس از پرسش از فرزدق درباره مردم کوفه و توضیحات فرزدق، این جملات را فرمودند.

امام عليه السلام به فرزدق فرمود: ای فرزدق اینان مردمی‌اند که در پیروی شیطان پا برجایند و خدای رحمان را پیروی نمی‌کنند و در زمین فساد را رواج داده حدود خداوندی را باطل کرده‌اند. شراب می‌نوشند و اموال فقرا و مساکین را ویژه خود ساخته‌اند و من سزاوارترم که به یاری دین خدا برخیزم و آیین او را گرامی داشته، در راهش جهاد کنم تا کلمه خدا برترین باشد.

نکته‌ها و پیام‌ها:

الف: ویژگی‌های دشمنان اسلام: حضرت در این جمله، یزید و قوم و اطرافیان او را که از دشمنان سرسخت اسلام بودند بدین گونه معرفی کردند: اینان مردمی‌اند که در پیروی شیطان پا برجایند و خدای رحمان را پیروی نمی‌کنند و در زمین فساد را رواج داده، حدود خداوند را باطل کرده‌اند. شراب می‌نوشند و اموال فقرا و مساکین را غصب کرده‌اند (و به حال آن‌ها رسیدگی نمی‌کنند). پیام امام حسین عليه السلام آن است که هر گروهی این چنین باشند دشمن دین خداوند و شایسته است با آن‌ها مبارزه شود.

۱. تذکرة الخواص سبط بن جوزی، ص ۲۱۸.

ب: برترین بندگان خدا، شایسته‌ترین مردم برای مبارزه با دشمنان دین خدا: امام حسین (علیه السلام) فرمودند: من سزاوارترین فردی هستم که باید به یاری دین خدا برخیزم و آیین او را گرامی داشته، در راهش جهاد کنم. حضرت با توجه به قرابتی که به رسول اکرم داشتند و نیز برتری بندگی اش بر دیگران، شایسته‌ترین فردی بود که باید برای مبارزه با دشمن قیام می‌کرد. مفهوم این سخن آن است که برترین بندگان خدا، شایسته‌ترین کسانی‌اند که باید علیه دشمنان دین خدا جهاد کنند تا دیگران نیز به آنها تاسی کرده در این راه اقدام کنند.

ج: جهاد، راه ریشه‌کنی ظلم و فساد و وسیله یاری دین خدا: حضرت دلیل قیام خود را چنین بیان داشتند: من باید برای نصرت دین خداوند اقدام کنم و به جهاد با دشمن پردازم. مفهوم روشن این جمله آن است که جهاد راهی است که بوسیله آن ظلم و فساد در زمین ریشه‌کن شده و دین خدا حاکمیت خواهد یافت.

د: هدف جهاد، اعتلای کلمه خداوند در عالم: حضرت هدف جهاد در راه خدا را اعتلاء و حکومت کلمه خداوند در عالم می‌داند. لذا هدف نهایی جهاد در اسلام اعتلای حاکمیت خداوند و دین او بر پهنه گیتی است.

ه: روشنگری علت و اهداف جنگ برای مردم: این جملات حضرت ترسیم‌کننده علت حرکت امام به سمت کوفه و هدف ایشان از خروج علیه حکومت یزید است. حضرت این سخنان را به فرزدق می‌فرماید، فرزدقی که شاعر است و روشن شدن علت و اهداف جنگ برای او نقش تعیین‌کننده در تبلیغات به نفع حرکت امام خواهد داشت. امام (علیه السلام) در حقیقت برای همه پیام دارد. لذا حضرت پس از پرسیدن احوال مردم کوفه، علت حرکت خود و اهدافی را که در نظر دارد برایش تشریح و او را آگاه می‌کند، تانه تنها فعالیت تبلیغی علیه سپاه امام نداشته باشد، بلکه مبلغ آن حضرت باشد.

بصیرت؛ عامل سعادت و هدایت

قال الامام الحسين (علیه السلام): «أُتِنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا
 أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا
 خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا أَلَا
 وَإِنِّي لَاظُنُّ أَنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذَنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ
 لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا... فَإِنَّ الْقَوْمَ أَنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَلَوْ
 ظَفَرُوا بِي لَذَهَلُوا عَن طَلَبِ غَيْرِي... إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يَفْلُتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ... ارْفَعُوا
 رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا... هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ وَهَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ»^۱

پس از آنکه جنگ به روز بعد تعویق افتاد، امام علیه السلام با نزدیک شدن شب عاشورا
 اصحاب خود را جمع کرد. امام سجاد علیه السلام فرمود: من در آن وقت مریض بودم. اما
 نزدیک شدم، تا سخنان امام علیه السلام را بشنوم.

امام حسین علیه السلام فرمود: خدا را بهترین ثنای گویم و او را به راحتی و سختی سپاسگزارم.
 بارالها! تو را ستایش می‌کنم بر اینکه ما را به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله کرامت بخشیدی و به ما
 قرآن آموختی و در دین خود فقیه مان ساختی و برای ما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایی
 آفریدی و ما را از مشرکان قرار ندادی.

اما بعد، من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خاندانی نیکوکارتر و پیوندجو تر
 از خاندان خود سراغ ندارم. خدا همه شما را پاداش نیک دهد. بدانید من سرانجام
 فردایمان را از این دشمنان می‌دانم، اکنون نگران شمایم، شما را آزاد گذاردم، همه با
 آسودگی رهسپار شوید که از جانب من بر شما بیعتی نیست. این شب است که شما
 را فرا گرفته، آن را مرکب راهوار خود گیرید و بروید. زیرا این مردم آهنگ مرا دارند.
 چنانچه بر من دست یابند از دیگران چشم می‌پوشند.

اصحاب امام عرض کردند: نه به خدا سوگند، این نشدنی است. امام علیه السلام فرمود: فردا
 شما همچون من کشته خواهید شد کسی نجات پیدا نمی‌کند. عرض کردند: سپاس
 خدا را که به ما شرافت شهادت در رکاب شما را عطا کند. سپس امام علیه السلام ایشان را دعا

کرد و فرمود: اینک سر بردارید و بنگرید پس جاها و منزل‌های بهشتی خود را دیدند. امام علیه السلام فرمود: فلانی! این منزل توست، فلانی! این قصر توست، فلانی! این درجه و مقام توست.

از این رو روز عاشورا هر کسی با سینه و صورت خود به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می‌رفت تا به منزل بهشتی خود برسد.

نکته‌ها و پیام‌ها:

الف: بصیرت، خصوصیت مهم سپاه اسلام و فرماندهان: حضرت در آغاز این سخنان، خداوند را ستایش کرده و از اینکه در جمع مشرکان قرار نگرفته خدا را شاکر است. آنگاه از همگان بیعت را برداشته و از آن‌ها می‌خواهد که صحنه جنگ را ترک گویند. در ادامه می‌فرماید: «آن‌ها با من کار دارند و اگر شما صحنه را ترک کنید با شما کاری ندارند.» حضرت در ضمن این بیان، بصیرت خود به هدف دشمن و ایده خویش را ترسیم می‌کند. اما کسی آن شب صحنه را ترک نمی‌کند و همه اصرار بر ماندن و جانفشانی دارند. این جملات و صحنه، بصیرت سپاهیان اسلام و فرمانده آنان را به خوبی ترسیم می‌کند.

ب: تقدیر از شایستگی و زحمات سپاهیان: امام حسین علیه السلام از وفاداری و نیکوکاری یاران و اهل بیت خود تقدیر می‌کند و آن‌ها را برترین اصحاب و بهترین خاندان می‌داند و برای همه آن‌ها پاداش نیک آرزو می‌کند.

ج: بیان واقعیت‌های جنگ با سپاهیان: حضرت در این خطبه به اصحاب خود صریحاً می‌فرماید: در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این قوم بگذارید که ایشان جز مرا نمی‌خواهند و چنانچه بر من دست یافته مرا بکشند از پی شما نخواهند آمد. و آنگاه که اصحاب از رفتن خودداری می‌کنند و اصرار بر ماندن دارند می‌فرماید: تمام شما فردا کشته خواهید شد و کسی از شما نجات پیدا نمی‌کند. بیان حقایق جنگ و رخدادهای در پیش رو، بصیرت نیروها را افزون کرده و نیروهای سست عنصر را جدا خواهد کرد.

د: شجاعت و آمادگی برای جانفشانی از لوازم بصیرت و ایمان به هدف: حضرت در این خطبه می‌فرماید: آن‌ها به دنبال من هستند (و من با بصیرت و ایمانی که به راه و هدفم دارم در مقابل آن‌ها خواهم ایستاد). اصحاب حضرت نیز بنا به همان بصیرت و ایمان به هدف، حاضر به ترک صحنه نیستند و آمادگی خود برای جانفشانی و شجاعت و نهراسیدن از مرگ را به حضرت اعلام می‌کنند.

ه: آزمایش میزان آمادگی سپاه توسط فرمانده: روزها و شب‌های قبل افراد سست عنصر سپاه امام را ترک کرده و جز اندکی از افراد با ایمان و روشن ضمیر باقی نمانده بودند. با این حال، امام حسین علیه السلام این افراد را جمع کرده و به آن‌ها اذن رفتن و دور شدن از صحرای کربلا را دادند. هدف حضرت آزمایش میزان آمادگی و خلوص سپاه و اتمام حجت با آنان بوده است.

و: شوق رسیدن به شهادت، بزرگ‌ترین مشوق نیروها: حضرت در آن شب پس از آنکه اصحاب تصریح کردند حاضر به ترک صحنه نیستند، جایگاه هریک از یاران خود را در بهشت به آنان نشان داد. در روز عاشورا هریک از اصحاب بر دیگری پیشی می‌گرفت تا به جایگاه بهشتی‌اش برسد و در این راه با سینه و صورت به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می‌رفتند. ترویج فضایل و جایگاه‌الای شهید، بهترین مشوق نیروها برای نبرد و جانبازی در راه خداست.

نماز در بحبوحه جنگ

قال الامام الحسين علیه السلام: «ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا.

سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ.

يَا وَيْلَكَ يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَنْسَيْتَ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ؟ أَلَا تَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى تُصَلِّيَ وَ تَصَلُّونَ وَ تَعُودُ إِلَى الْحَرْبِ.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ.

يَا وَيْلَكُمْ أَلَا تَتَفُونَ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى نُصَلِّيَ؟
تَقَدَّمَا أَمَامِي حَتَّى أُصَلِّيَ الظُّهْرَ»^۱

اصحاب امام علیه السلام پی در پی کشته می شدند و چون یک نفر یا دو نفر از آنان به شهادت می رسید پیدا بود. ولی از لشکر انبوه ابن سعد هر چه کشته می شد نمودار نبود. ابو ثمامه صائدی چون چنین دید عرض کرد: یا ابا عبدالله! جانم فدایت باد، می بینم که اینان به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند تو کشته نشوی تا من به خواست خدا پیش از تو کشته شوم. دوست دارم پروردگار خود را در حالی دیدار کنم که این نمازی را که وقتش رسیده خوانده باشم. امام علیه السلام سر برداشت و فرمود:

نماز را یاد آوردی خدا تو را از نماز گزارانی که در یاد اویند قرار دهد. آری اینک اول وقت نماز است. سپس فرمود: بخواهید از ما دست بردارند تا نماز بگذاریم.

حصین بن تمیم گفت: نماز شما پذیرفته نیست!

حبیب بن مظاهر گفت: ای دراز گوش! آیا پنداری که نماز آل رسول علیهم السلام پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است؟

ابو مخنف گوید: امام علیه السلام خود اذان گفت و چون تمام کرد ندا داد: وای بر تو ای عمر بن سعد! آیا آیین های اسلام را از یاد برده ای؟ چرا دست از جنگ نمی کشی تا نماز بگذاریم و به جنگ برگردیم؟!

ابن سعد پاسخی نداد و امام علیه السلام فرمود: شیطان بر او چیره گشته است.

به نقل دیگری فرمود: ای وای بر شما! چرا از جنگ باز نمی ایستید تا نماز بگذاریم؟! و در روایتی آمده است: امام علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله فرمود: جلو بایستید تا نماز ظهر را ادا کنم. آنان پیش ایستادند و امام علیه السلام در جماعت حدود نیمی از اصحاب خود، نماز را نماز خوف گزارد.

نکته ها و پیام ها:

الف: فدایی بودن از ویژگی یاران امام حسین علیه السلام: ابو ثمامه صائدی که انبوه دشمن

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰.

و کمی یاران را دید، خدمت امام علیه السلام آمد و عرض کرد: یا ابا عبدالله جانم فدایت باد، می‌بینم که دشمن به تو نزدیک شده است. به خدا سوگند تو کشته نشوی تا من بخواست خدا پیش از تو کشته شوم...!

ب: اهمیت دادن به نماز از ویژگی‌های امام و یاران آن حضرت: در شرایطی که حلقه محاصره دشمن هر لحظه تنگ‌تر می‌شد، ابوتمامه صائدی خدمت امام آمد و گفت: دوست دارم پروردگار خود را در حالی دیدار کنم که این نمازی که وقتش رسیده، خوانده باشم؛ امام علیه السلام سر برداشت و فرمود: خداوند تو را از نماز گزارانی که در یاد اویند قرار دهد. آنگاه فرمود: آری اینک اول وقت نماز است.

ج: اقامه نماز خوف در شرایط فوق‌العاده جنگ: در صورتی که به دلیل شرایط خاص جنگ نتوان نماز را به طور طبیعی و کامل خواند، باید نماز خوف اقامه گردد. در روز عاشورا امام علیه السلام و یارانش نماز را به همین صورت اقامه کردند.

پاداش بهشت

قال الامام الحسين عليه السلام: «يَا بَنِيَّ اصْبِرْ قَلِيلًا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَسْقِيكَ شَرْبَةً لَا تَطْمَأِنُّ بَعْدَهَا أَبَدًا»^۱

احمد بن حسن بن علی علیه السلام که هفده ساله بود به میدان آمد و قهرمانانه جنگید و تعدادی از دشمنان را کشت و در حالی که دیدگانش از تشنگی گود افتاده بود به سوی امام علیه السلام برگشت و عرض کرد: عموجان! آیا آبی هست تا با آن بر دشمنان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله توان گیرم؟

امام علیه السلام فرمود: فرزندم! اندکی دیگر صبر کن تا جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را دیدار کنی و او تو را شربت بی‌شامد که پس از آن هرگز تشنگی نیابی.

او بار دیگر بر دشمنان حمله کرد و عده‌ی زیادی را کشت و سرانجام به شهادت رسید.

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۷۸.

نکته‌ها و پیام‌ها:

الف: درخواستهای مؤمنان در صحنه نبرد: به منظور تقویت خویش برای نبرد با دشمن، احمد بن حسن بن علی علیه السلام آنگاه که بر اثر جهاد تشنگی بر او فشار می‌آورد، خدمت امام رسیده عرض می‌کند: آیا آبی هست که با آن بر دشمنان خدا و رسول خدا توان گیرم؟ این سخن نشان دهنده آن است که اگر مؤمنان راستین در جبهه نبرد درخواستی مطرح می‌کنند، آن درخواست در مسیر انجام وظایف و وصول به اهداف است و سخنی از خواست‌ها و علایق شخصی در میان نیست.

ب: بشارت به شهادت، شوق نبرد و عامل صبر آفرین مؤمنان راستین: امام حسین علیه السلام از آنجا که به بصیرت و ایمان برادرزاده‌اش اطمینان دارد با بشارت به بهشت و وعده وصول به مقام قرب رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را تشویق به صبر و نبرد می‌کند. احمد بن الحسن نیز مجدداً پای در میدان کارزار می‌گذارد و می‌رزد تا به شرف شهادت نایل می‌شود. بشارت به شهادت، همواره عامل تشویق مؤمنان به جهاد و تقویت صبر و استقامت در آنهاست.

ج: ضرورت وجود روابط عاطفی بین فرمانده و نیروها در صحنه‌های نبرد: احمد بن الحسن از امام عصر و فرمانده خویش با تعبیر «یا عمّاه» خطاب می‌کند و حضرت در پاسخ می‌فرماید: «یا بُنّی». این گونه لحن خطابی حاکی از آن است که در این عرصه جای تحکم و امر نیست بلکه محل بروز عواطف است و فرماندهان باید زمینه‌ای فراهم سازند که این عواطف نیز بروز یابد؛ همان‌گونه که حضرت ابوالفضل در لحظات آخر از تعبیر «یا اخا ادرک اخاک» استفاده کرد.

خطاب به محمد حنفیه

قال الامام الحسين عليه السلام: «... لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله، جاء بالحق من عند الحق و ان الجنة و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها، و ان الله يبعث من في القبور و اني لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما

خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَانْتَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَآبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَنْ قَبَلَنِي يَقْبُولِ الْحَقَّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.»^۱

معبودی جز خدای یگانه نیست و شریک ندارد و اینکه محمد ﷺ بنده و رسول خدا است و آیین حق را از سوی حق آورده است و اینکه بهشت و جهنم حق است و قیامت بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند، همه کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد و از من پیروی کند، پس خدا اولای به حق است و از خدا پیروی کرده و هر کس حق را بر من رد کند و تخلف نماید، صبر می‌کنم تا خداوند بین من و این قوم حکم کند که او بهترین حاکمان است. بدانید من برای سرکشی و خوشگذرانی و فساد و ستم از مدینه به سوی کربلا خارج نشدم؛ بلکه فقط برای دنبال کردن اصلاح امت جدم قیام کردم و خارج شدم و تصمیم گرفته‌ام که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و سیره جدم رسول خدا ﷺ و پدرم علی بن ابی طالب ﷺ را دنبال نمایم.

نکته‌ها و پیام‌ها:

الف: شهادت به توحید و نبوت: امام ﷺ شهادت به توحید، رسالت و قیامت می‌دهند تا فردا ایشان را به عنوان فرد خارجی و غیر مسلمان معرفی نکنند.

ب: بیان اهداف قیام: امام ﷺ اهداف خود را از قیام بیان می‌کنند که عبارت است از: اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر و دنبال کردن سیره پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ.

ج: دعوت مردم: امام ﷺ مردم را به این قیام دعوت می‌کنند و نسبت به آن‌هایی که

دعوت ایشان را بیک نگویند اتمام حجت می کند.

خطاب به مردم بصره

قال الامام الحسين عليه السلام: «أما بعد فإن الله اصطفى مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله على خلقه وأكرمهُ بنبوته، واختاره لرسالته ثم قبضه الله إليه وقد نصح لعباده وبلغ ما أرسل به وكنا أهله وأوليائه وأوصيائه وورثته وأحق الناس بمقامه في الناس، فاستأثر علينا قومنا بذلك فرضينا وكرهنا الفرقة وأحببنا لكم العافية ونحن نعلم أنا أحق بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاها، وقد بعثت إليكم رسولاً بهذا الكتاب، وأنا أدعوكم إلى كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله، فإن السنة قد أميتت وإن البدعة قد أحييت وإن تسمعوا قولي وتطيعوا أمري أهدكم سبيل الرشاد والسلام عليكم ورحمة الله.»^۱

پس از ستایش پروردگار، همانا خداوند محمد ﷺ را برای هدایت مردم برگزید و با نبوتش او را گرامی داشت و برای رسالتش او را انتخاب کرد، سپس او را به سوی خود برد، در حالی که بندگان خدا را نصیحت کرد و آنچه بر او ارسال شده بود به مردم رساند، و ما از خانواده و دوستان او و جانشینان او و وارثان او و سزاوارترین مردم به جانشینی او در بین مردم بودیم. پس قوم مادر خلافت بر ما پیشی گرفتند و آن را غصب نمودند، پس راضی شدیم و تفرقه را خوش نداشتیم و برای شما سلامت را دوست داشتیم. در حالی که می دانیم ما اهل بیت پیامبر ﷺ از دیگران که متولی شدند، به این حق سزاوارتریم.

من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ می خوانم. پس به راستی سنت پیامبر، مرده و بدعت ها زنده شده است. پس اگر سخنان مرا بپذیرید و از امرم اطاعت کنید، شما را به راهی که رشد و اصلاح شما در آن است هدایت می کنم.

نکته ها و پیام ها:

الف: تمجید پیامبر: امام ﷺ درباره پیامبر و تمجید ایشان می فرماید که ایشان رسالت

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.



خویش را به خوبی و کامل انجام داد.

ب: خلفای حقیقی پیامبر: امام علیه السلام می فرماید که وارثان اصلی خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله ما اهل بیت هستیم، ولی عده‌ای این خلافت را غصب کردند و به ناحق آن را تصرف کرده‌اند.

ج: از بین رفتن سنت‌ها: یکی از آثار غصب خلافت، از بین رفتن سنت پیامبر و زنده شدن بدعت‌ها بود.

د: دعوت از مردم: امام علیه السلام در پایان سخنانشان، از مردم بصره دعوت کرده و ایشان را برای همراهی حق و حقیقت در قیامی که پیش رو دارند تشویق می کنند.

آخرین نامه امام علیه السلام به محمد حنفیه و بنی هاشم

قال الامام الحسين علیه السلام: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ: فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ
الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ وَالسَّلَامُ»^۱

آخرین نامه‌ای که امام حسین علیه السلام از کربلا برای جمعی از بنی هاشم و برادرش محمد حنفیه نوشته است، این است: به نام خدای بخشنده مهربان، اَمَّا بَعْدُ، پس گویا دنیایی نبوده و گویا آخرت همیشه بوده است.

نکته‌ها و پیام‌ها:

الف: بیان حقیقت دنیا: امام علیه السلام، دیدگاهشان را نسبت به دنیا بیان کرده و می فرمایند که همه باید آن را آن قدر زودگذر بدانند که گویا اصلاً وجود ندارد چون حقیقت دنیا نیز همین است که فنا شدنی است.

ب: بیان حقیقت آخرت: امام حسین علیه السلام، دیدگاهشان را نسبت به آخرت بیان کرده و تصریح می کنند که آخرت، پیوسته و مستمر و فناپذیر است و گویا از اوّل هر چه بوده آخرت بوده و در حقیقت دنیا هم مزرعه آخرت است.

رسالت علمیں مالاً ہدیہ
لہم ید

حسبنا اللہ
واللہ اعلم
بما نزلنا
من القرآن
لہم ید



۲۰

احادیث امام حسین علیہ السلام



حقیقت معرفت و شناخت خداوند

قال الصادق عليه السلام: «خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.»^۱

روزی حضرت امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمودند: ای مردم، خداوند، بندگان را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند و زمانی که او را شناختند عبادتش کنند و چون او را عبادت نمودند از عبادت غیر او بی نیاز شوند. مردی عرض کرد: یا بن رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، معرفت خدا چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: شناختن اهل هر زمان، امام زمان خودشان را که اطاعت فرمایشات و اوامر و نواهی او بر آنها واجب است.

فضیلت عجیب قرائت قرآن

قال الامام الحسين عليه السلام: «مَنْ قَرَأَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي صَلَاتِهِ قَائِمًا يُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةٌ حَسَنَةً فَإِذَا قَرَأَهَا فِي غَيْرِ صَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ إِنْ اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً وَ إِنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَيْلًا صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى يُصْبِحَ وَ إِنْ خَتَمَهُ نَهَارًا صَلَّتْ عَلَيْهِ الْحَفَظَةُ حَتَّى يُمْسِيَ وَ كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجَابَةً وَ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. قُلْتُ: هَذَا لِمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَنْ لَمْ يَقْرَأْ؟ قَالَ: يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ إِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ مَاجِدٌ كَرِيمٌ إِذَا قَرَأَ مَا مَعَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ ذَلِكَ.»^۲

هر کسی یک آیه از قرآن را در نمازش در حال ایستاده بخواند در برابر هر حرفی، خداوند صد حسنه برایش بنویسد و اگر در غیر از نماز بخواند در ازای هر حرفی ده

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۱.

حسنة بنویسد و اگر قرآن را گوش دهد بهر حرفی یک حسنة برایش بنویسد و اگر قرآن را شبانه ختم کند فرشتگان تا صبح برای او رحمت و درود فرستند و اگر روز آن را ختم کند فرشتگان نگاهبان تا شب بر او رحمت و درود فرستند و یک دعای مستجاب شده نزد خداوند دارد و این برای او بهتر است از آنچه میان زمین و آسمان است. راوی می گوید من عرض کردم: این پاداش آن کسی است که همه قرآن را بخواند و اگر کسی همه آن را نخواند (چه پاداشی دارد)؟ فرمود: ای برادر اسدی، خداوند بخشنده و بزرگوar و کریم است، هر چه از قرآن که بلد باشد و بخواند خداوند این پاداش را به او می دهد.

نهی از منکر؛ وظیفه همگانی

قال الامام الحسين عليه السلام: «لَا يَحِلُّ لِعَيْنٍ مُؤْمِنَةٍ تَرَى اللَّهَ يُعْصِي فَتَطْرِفَ حَتَّى تُغَيِّرَهُ»^۱
 حلال نیست برای چشم انسان مؤمنی که ببیند خداوند، معصیت می شود مگر اینکه آن را تغییر دهد و نهی از منکر کند.

شیعه اهل بیت هستیم یا دوستدار ایشان؟

«قال رجلٌ للامام الحسين عليه السلام: يا ابنَ رسولِ اللهِ انا منَ شيعتِكُم. قالَ عليه السلام: اتقِ اللهَ ولا تدعِينَّ شيئاً يقولُ اللهُ تعالى لك: كذبتَ و فجرتَ في دَعْوَاكَ، اِنَّ شيعتنا منَ سَلِمَت قُلُوبُهُم من كلِّ غشٍّ و غلٍّ و دغلٍّ و لكن قُل: انا من موالِيكُم و محبيكُم»^۲
 شخصی به امام حسین عليه السلام عرض کرد: یابن رسول الله، من از شیعیان شما هستم. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: از خدا بترس و چیزی را ادعا نکن که خداوند بگوید دروغ می گویی و ادعایت کذب است. زیرا شیعیان و پیروان ما اهل بیت، آن کسانی هستند که دل و فکرشان از هر گونه حيله و نیرنگ و عوام فریبی، سلامت و تهی باشد.

۱. امالی طوسی، ص ۵۵.

۲. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۰۹.



چگونه شب را صبح کردی؟!

«قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ وَ لِي رَبٌّ فَوْقِي وَ النَّارُ أَمَامِي وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَ الْحِسَابُ مُحْدِقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي لَا أَجِدُ مَا أَحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی نزد امام حسین علیه السلام رفته و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! چگونه صبح کردی؟

حضرت فرمود: در حالی صبح کردم که پروردگار، بالای سرم و دوزخ پیش رویم قرار دارد و مرگ مرا می طلبد و حساب از هر سو مرا فرا گرفته، و من در گرو عمل خویشم. نه آنچه را دوست دارم، می یابم و نه به دفع آنچه ناپسند می دارم، قادرم و کارها همگی به دست غیر من است. اگر خدا بخواهد، مرا عذاب می فرماید و اگر بخواهد از من در می گذرد. پس کدامین فقیر، از من فقیرتر است؟!

عجب عبادت‌هایی!

قال الامام الحسين علیه السلام: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»^۲

برخی خدا را به شوق (بهشت) می پرستند، این پرستش بازرگانان و تجار است؛ گروهی خدا را از روی ترس می پرستند، این پرستش بردگان است؛ گروهی هم خدا را از روی سپاسگزاری و شکر می پرستند که این پرستش آزادگان و برترین نوع عبادت و پرستش است.

تبدیل نعمت به بلا

قال الامام الحسين علیه السلام: «اعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَلَا تَمَلُّوا

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۴.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۶.

النَّعْمَ فَتَحُوزُوا نِعْمًا»^۱

بدانید که نیازهای مردم به شما، از نعمت‌های خداوند است برای شما، مبادا از نعمت‌ها ملول شوید که تبدیل به بلا خواهند شد.

اول سلام، بعداً کلام

«قال للإمام الحسين عليه السلام رَجُلٌ ابْتَدَأَ: كَيْفَ أَنْتَ عَافَاكَ اللهُ؟ فَقَالَ عليه السلام لَهُ: السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ عَافَاكَ اللهُ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: لَا تَأْذِنُوا لِأَحَدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ»^۲

شخصی امام حسین عليه السلام را ملاقات کرد و بی مقدمه و بدون سلام به آن حضرت گفت: حالت چطور است؟ خدا تو را سلامت بدارد. آن حضرت به او فرمود: سلام بر هر سخنی مقدم است، خداوند سلامتت بدهد. سپس فرمود: به هیچ کس تا سلام نکند اجازه ورود و سخن مدهید.

اگر علتش را بدانیم دیگر قسم نمی‌خوریم!

قال الامام الحسين عليه السلام: «إِحْذَرُوا كَثْرَةَ الْحَلْفِ فَإِنَّهُ يَحْلِفُ الرَّجُلُ لِخِلَالِ أَرْبَعِ: إِمَّا لِمَهَانَةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ تَحْتُهُ عَلَى الضَّرَاعَةِ إِلَى تَصْدِيقِ النَّاسِ إِيَّاهُ وَإِمَّا لِعِيٍّ فِي الْمَنْطِقِ فَيَتَّخِذُ الْإِيمَانَ حَشْوًا وَصِلَةً لِكَلَامِهِ وَإِمَّا لِتُهْمَةٍ عَرَفَهَا مِنْ النَّاسِ لَهُ فَيَبْرِي أَنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَ قَوْلَهُ إِلَّا بِالْيَمِينِ وَإِمَّا لِإِرْسَالِهِ لِسَانَهُ مِنْ غَيْرِ تَثْبِيتٍ»^۳

بر حذر باشید از بسیاری قسم خوردن، زیرا کسی که قسم بسیار یاد می‌کند سببش یکی از این چهار چیز است:

یا به جهت خواری و پستی نفس اوست که کسی به حرف او اعتنا نمی‌کند، به خاطر همین قسم می‌خورد تا مردم او را تصدیق کنند؛ یا به جهت آن است که از سخن گفتن عاجز است و هر جا که حرف کم می‌آورد سوگند می‌خورد تا قسم فاصله شود و حرفش را بیاد بیاورد؛ یا به جهت آن است که نزد مردم متهم است و قسم یاد می‌کند تا

۱. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۱.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۶.

۳. تنبيه الخواطر و نزهة الناظر، ج ۲، ص ۱۱۰.



مردم حرف او را قبول کنند؛ یا به جهت آن است که زبانش عادت کرده به قسم خوردن بدون اینکه هیچ قصد و نیتی داشته باشد.

گاوصندوق دیگران نباش!

قال الامام الحسين عليه السلام: «مَالِكَ إِنْ يَكُنْ لَكَ كُنْتَ لَهُ مُنْفِقًا فَلَا تَبْقَهُ بَعْدَكَ فَيَكُنْ ذَخِيرَةً لِّغَيْرِكَ وَ تَكُونُ أَنْتَ الْمُطَالَبَ بِهِ الْمَأْخُوذَ بِحِسَابِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَبْقَى لَهُ وَ لَا يَبْقَى عَلَيْكَ فَكُلَّهُ قَبْلَ أَنْ يَأْكُلَكَ»^۱

مال تو اگر به نفع تو نباشد تو خود را فدای او کرده‌ای. مالت را برای بعد از خود باقی نگذار که ذخیره برای دیگران کرده‌ای در حالی که از تو بازخواست خواهند کرد و به حساب تو می‌گذارند. بدان که تو برای آن نمی‌مانی و آن نیز برای تو نخواهد ماند، از آن استفاده کن و آن را بخور قبل از اینکه ترا بخورد.

نعمت را به دست آور

قال الامام الحسين عليه السلام: «شُكْرُكَ لِنِعْمَةٍ سَالِفَةٍ يَقْتَضِي نِعْمَةً آتِيَةً»^۲
شکر و سپاس تو نسبت به نعمت‌های گذشته، سبب آمدن نعمت‌های تازه می‌گردد.

دست ردّ به سینه‌اش نزن

«عن الامام الحسين عليه السلام أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا دُعِيَ إِلَى طَعَامٍ فَقَالَ لِلَّذِي دَعَا: اغْفِنِي. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُمْ فَلَيْسَ فِي الدَّعْوَةِ عَفْوٌ وَإِنْ كُنْتَ مُفْطِرًا فَكُلْ وَإِنْ كُنْتَ صَائِمًا فَبَارِكْ»^۳

امام حسین عليه السلام شخصی را دیدند که به مهمانی دعوت شده بود ولی آن شخص، دعوت مهمانی او را ردّ کرد. امام علیه السلام به او فرمودند: هیچگاه دعوت کسی را ردّ نکن، اگر روزه نیستی که از طعامش بخور و اگر هم روزه ای پس به او برکت بده.

۱. اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۲۹۸.

۲. نزهة الناظر و تنبيه الغاظر، ص ۸۰.

۳. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۷.

(حضور مهمان در خانه میزبان، موجب نزول برکت بر میزبان است)

گر که می خواهی شود عمرت دراز، رزقت زیاد

قال الامام الحسين عليه السلام: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْسَأَ فِي أَجَلِهِ وَيُزَادَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ.»^۱
هر کسی که دوست دارد عمرش طولانی شود و روزیش افزون گردد، پس باید صله رحم را بجای آورد.

چرا مؤمن کند کاری که آرد بعد از آن عذری

قال الامام الحسين عليه السلام: «إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يَعْتَدِرُ وَالْمُنَافِقُ كُلَّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَدِرُ.»^۲
از هر کردار و رفتاری که موجب عذرخواهی می شود پرهیز، زیرا یقیناً فرد مؤمن نه بدی می کند و نه عذرخواهی، در حالی که منافق پیوسته بدی کرده و سپس عذرخواهی می کند.

پاداش عبادت مغزدار

قال الامام الحسين عليه السلام: «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ آتَاهُ اللَّهُ فَوْقَ أَمَانِيهِ وَكَفَايَتِهِ.»^۳
هر کس خداوند متعال را با صداقت و خلوص، عبادت و پرستش نماید؛ خدای متعال او را به بهترین آرزوهایش می رساند و امور زندگیش را تأمین می نماید.

بحث با دو گروه ممنوع!

قال الامام الحسين عليه السلام: «لَا تُمَارَيْنَنَّ حَلِيمًا وَلَا سَفِيهًا فَإِنَّ الْحَلِيمَ يَقْلِبُكَ وَالسَّفِيهَةَ يُرْدِيكَ.»^۴

با دو شخص بحث و جدال مکن: شخص حلیم و شخص سفیه؛ حلیم ترا عصبانی

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۴.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۸.

۳. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۲، ص ۱۰۸.

۴. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۲.



می کند و نادان اذیت می کند.

با غذای سگان دوزخ، آشنا شو

«قال الامام الحسين عليه السلام لِرَجُلٍ اغْتَابَ عِنْدَهُ رَجُلًا: يَا هَذَا كُفَّ عَنِ الْغَيْبَةِ فَإِنَّهَا إِدَامٌ كِلَابِ النَّارِ»^۱

امام حسین عليه السلام به شخصی که در حضور ایشان از فردی بدگوئی و غیبت می کرد فرمود: ای فلانی، دست از بدگوئی و غیبت بردار، زیرا که غیبت بدگویی از دیگران، خوراک و خورش سگ های دوزخ است.

از ماست که بر ماست!

«كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عليه السلام: عِظْنِي بِحَرْفَيْنِ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ مِنْ حَاوِلٍ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتٌ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعٌ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»^۲

شخصی به امام حسین عليه السلام نامه نوشت که مرا با دو حرف پند بده. امام عليه السلام در پاسخش نوشتند: هر که چیزی را با نافرمانی و معصیت خدا بطلبد، آنچه امید دارد زودتر از دستش می رود و از آنچه می گریزد زودتر به سرش می آید.

مجوز گناه با پنج شرط ساده!

«رَوَى أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام جَاءَهُ رَجُلٌ وَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ وَلَا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ فَعِظْنِي بِمَوْعِظَةٍ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: افْعَلْ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ: فَأَوَّلُ ذَلِكَ لَا تَأْكُلْ رِزْقَ اللَّهِ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّانِي اخْرُجْ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّلَاثُ اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَنِ نَفْسِكَ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الْخَامِسُ إِذَا ادْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ»^۳

۱. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۳.

۳. جامع الاخبار، ص ۱۳۰.



مردی خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت: من شخصی گناهکارم که نمی‌توانم خود را از معصیت نگهدارم، مرا پند و اندرزی بده. امام علیه السلام فرمودند: پنج کار را انجام بده و بعد هر گناهی خواستی انجام بده: اول اینکه رزق و روزی خدا را نخور و هر گناهی مایلی بکن؛ دوم اینکه از ولایت و حکومت خدا خارج شو و هر گناهی می‌خواهی بکن؛ سوم اینکه جایی را پیدا کن که خدا ترا نبیند و بعد هر چه می‌خواهی گناه کن؛ چهارم اینکه وقتی ملک الموت برای قبض روح تو آمد او را از خود دور کن و هر گناهی می‌خواهی انجام بده؛ پنجم اینکه وقتی مالک دوزخ ترا داخل جهنم کرد داخل نشو و بعد هر گناهی مایلی انجام ده.

دنیا گذرگاه است نه قرارگاه

«قَالَ رَجُلٌ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام: بَنَيْتُ دَارًا أَحَبُّ أَنْ تَدْخُلَهَا وَ تَدْعُو اللَّهَ فَدَخَلَهَا فَنَظَرَ إِلَيْهَا ثُمَّ قَالَ: أَخْرَيْتُ دَارَكَ وَ عَمَرْتُ دَارَ غَيْرِكَ غَرَّكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَقَّتَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ.»^۱

شخصی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: خانه‌ای ساختم و دوست دارم که شما وارد آن شوید و در پیشگاه خداوند دعا کنید. امام علیه السلام وارد خانه شد و نگاهی کرد و سپس فرمود: خانه خود را خراب کرده و خانه دیگران را آباد کرده‌ای؟! مردم زمین تو را فریفته‌اند، و اهل آسمان از تو خشمگین‌اند.

آنچه بر خود می‌پسندی، بر کسان آن را پسند

قال الامام الحسين علیه السلام: «لَا تَقُولَنَّ فِي أَحَبِّكَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا تَوَارَى عَنْكَ إِلَّا مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يَقُولَ فِيكَ إِذَا تَوَارَيْتَ عَنْهُ.»^۲

در پشت سر برادر مؤمن خود چیزی بگو که دوست داری او پشت سر تو بگوید.

نعمت بدون شکر و سپاس!

قال الامام الحسين علیه السلام: «الْإِسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يَسْبِغَ عَلَيْهِ النَّعْمَ وَ يَسْلُبَهُ

۱. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۱، ص ۷۰.

۲. كنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۲.



الشُّكْرَ»^۱

استندراج (غافلگیری تدریجی) خدا این است که به بنده نعمت فراوان بدهد و توفیق شکرگزاری را از او بگیرد. (تا سرگرم نعمت شده هرگز به یاد ولی نعمت نیفتد تا فرصت از دست برود).

به تو مربوط نیست!

قال الامام الحسين عليه السلام: «لَا تَكَلِّمَنَّ فِيْمَا لَا يَعْنيكَ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِيهِ الْوِزْرَ وَلَا تَكَلِّمَنَّ فِيْمَا يَعْنيكَ حَتَّى تَرَى لِلْكَلامِ مَوْضِعاً فَرُبَّ مُتَكَلِّمٍ قَدْ تَكَلَّمَ بِالْحَقِّ فَعِيبٌ»^۲

درباره چیزی که به تو مربوط نیست سخن مگو زیرا می ترسم به گناه دچار شوی. درباره چیزی که مربوط به توست نیز صحبت مکن مگر اینکه بدانی جای صحبت کردن است، زیرا بسا از گویندگان که به حق سخن گفته اند ولی سرزنش شده اند.

فقط از این ها کمک بگیر

قال الامام الحسين عليه السلام: «لَا تَرْفَعِ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدِ ثَلَاثَةٍ: إِلَى ذِي دِينٍ أَوْ مَرْوَةَ أَوْ حَسَبٍ فَأَمَّا ذُو الدِّينِ فَيُصُونُ دِينَهُ وَأَمَّا ذُو الْمَرْوَةِ فَإِنَّهُ يَسْتَحْيِي لِمَرْوَتِهِ وَأَمَّا ذُو الْحَسَبِ فَيَعْلَمُ أَنَّكَ لَمْ تُكْرِمْ وَجْهَكَ أَنْ تَبْذُلَهُ لَهُ فِي حَاجَتِكَ فَهُوَ يَصُونُ وَجْهَكَ أَنْ يَرُدَّكَ بِغَيْرِ قَضَاءِ حَاجَتِكَ»^۳

حاجت خود را فقط با این اشخاص در میان بگذار و کمک بطلب: دیندار، جوانمرد و ریشه دار. اما دیندار برای حفظ دین خود حاجت تو را برآورده می سازد و جوانمرد از مردانگی خود شرم می کند و به تو کمک می کند و ریشه دار می داند که تو با این رو انداختن به او، از آبرویت مایه گذاشتی، لذا با برآوردن نیازت آبروی تو را حفظ می کند.

چهار چیز مخفی

قال الامام الحسين عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ: أَخْفَى رِضَاهُ فِي

۱. تحف العقول، ص ۲۴۶.

۲. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۲.

۳. تحف العقول، ص ۲۴۷.

الْحَسَنَاتِ فَلَا يَسْتَضْعِرَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ حَسَنَةً لِأَنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَمْرِ رِضَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَخْفَى سَخَطُهُ فِي السَّيِّئَاتِ فَلَا يَسْتَضْعِرَنَّ أَحَدُكُمْ سَيِّئَةً فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَمْرِ سَخَطِ اللَّهِ وَ أَخْفَى أَوْلِيَاءَهُ فِي النَّاسِ فَلَا يَسْتَضْعِرَنَّ أَحَدُكُمْ أَحَدًا فَإِنَّهُ يُوْشِكُ أَنْ يَكُونَ وَلِيًّا لِلَّهِ وَ أَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي الدُّعَاءِ فَلَا يَسْتَضْعِرَنَّ أَحَدُكُمْ دَعْوَةً فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي لَعَلَّ دُعَاءَهُ مُسْتَجَابٌ»^۱

خداوند متعال چهار چیز را در چهار پنهان کرده: خشنودی خود را در حسنات و کارهای خوب پنهان کرده، پس هیچ حسنه‌ای را کوچک بشمارید که شاید رضای خدا در آن باشد؛ خشم خود را در گناهان پنهان نموده، پس هیچ گناهی را کوچک بشمارید که مبدا خشم خدا در آن باشد؛ دوستان خود را در بین مردم مخفی کرده، پس هیچ کسی را کوچک بشمارید و حقیرش ندانید که شاید او ولی و دوست خدا باشد؛ اجابت کردن را در دعاها پنهان نموده، پس هیچ دعائی را کوچک بشمارید زیرا شاید همان دعا مستجاب باشد.

دین پولی!

قال الامام الحسين عليه السلام: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۲

براستی که مردم دلبسته و پیرو دنیایند و دین همچون لعابی بر سر زبان آنان می‌باشد که تا زندگی‌شان رو براه است آن را می‌چرخانند و چون به گرفتاری آزموده شوند افراد دیندار کم شوند.

به من چه مربوطه که دنیا دست کیه!

قِيلَ لِلْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا؟ قَالَ: مَنْ لَمْ يُبَالِ الدُّنْيَا فِي يَدَيْ مَنْ كَانَتْ»^۳

از حضرت سؤال شد: با شخصیت ترین افراد چه کسی است؟ امام عليه السلام در پاسخ

۱. معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، ص ۴۲.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۳. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۲، ص ۲۹.





فرمودند: آن کسی است که اهمیّت ندهد دنیا در دست چه کسی می باشد.

بنگر چه می کنی که باز خواست می شوی

قال الامام الحسين عليه السلام: «إِعْمَلْ عَمَلَ رَجُلٍ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَا خُوذُ بِالْإِجْرَامِ مَجْزِيًّا بِالْإِحْسَانِ»^۱

اعمال و رفتارت را همانند کسی انجام بده که می داند از جرائمش بازخواست می کند و پاداش کارهای نیکش را می دهند.

بخش زنده اعمال و رفتار

قال الامام الحسين عليه السلام: «إِنَّ أَعْمَالَ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَتُعْرَضُ عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى»^۲

همانا نامه کردار و اعمال این امت، در هر صبحگاه بر خداوند متعال عرضه می گردد.

مشکل گشا

قال الامام الحسين عليه السلام: «مَنْ نَفَسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ فَرَجَّ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كُرْبَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۳

هر کس گره ای از مشکلات مؤمنی باز کند و مشککش را برطرف نماید، خداوند متعال مشکلات دنیا و آخرت او را اصلاح می نماید.

ارزش کار فکری عقیدتی

«قال الامام الحسين عليه السلام: لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ، رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مَسْكِينٍ فَذَّ ضَعْفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ أَوْ نَاصِبٍ يَرِيدُ إِضْلَالَ مَسْكِينٍ مُؤْمِنٍ مِنْ ضِعْفَاءِ شَيْعَتِنَا نَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ الْمَسْكِينُ بِهِ مِنْهُ وَيُفْحِمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: بَلْ إِنْقَاذُ هَذَا الْمَسْكِينِ الْمُؤْمِنِ

۱. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۲.

۲. عبون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۴۴.

۳. أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص ۲۹۸.

مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» أَيْ وَ
مَنْ أَحْيَاهَا وَارْتَدَّهَا مِنْ كُفْرٍ إِلَى إِيمَانٍ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ
بِسُيُوفِ الْحَدِيدِ»^۱

امام حسین علیه السلام از شخصی پرسید: کدامیک از این دو کار نزد تو محبوب‌تر است: مردی می‌خواهد بیچاره ناتوانی را بکشد، تو او را از دستش نجات می‌دهی، یا فردی ناصبی که می‌خواهد مؤمن درمانده ضعیفی از شیعیان ما را به گمراهی بکشاند، تو راهی را بر او می‌گشایی که این مسکین با آن راه از ناصبی دوری کرده و او را با براهین الهی خاموش کرده و شکست دهد؟ سپس خود حضرت فرمودند: آری، اگر این فرد را از دست آن دشمن نجات ناصبی نجات دهی ارزشمندتر است که خداوند می‌فرماید: «هر که یک نفر را احیاء و زنده کند گویا اینکه تمام مردم را زنده کرده است.» یعنی هر که آن را زنده نماید و از کفر به ایمان ارشاد کند، گویی همه مردم را از کشتار با شمشیرهای آهنین زنده نگهداشته است.



۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: ج ۲، ص ۹.

منابع

- ۱- قرآن مجید، ترجمه: محمد مهدی فولادوند
- ۲- قرآن مجید، ترجمه: بهاء الدین خرّمشاهی
- ۳- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی
- ۴- امام خمینی (ره)، صحیفه ی نور، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۶۱.
- ۵- امام خمینی (ره)، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، [بی تا].
- ۶- امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دارالعلم، ۱۳۷۴، چاپ ششم.
- ۷- امین، سید محسن، اعیان الشیعه، تحقیق: حسین الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- ۸- ابن اعثم کوفی، التفوح، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، چاپ اول.
- ۹- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ترجمه و شرح: علی بن حسین زوارثی، تهران، اسلامیّه، [بی تا].
- ۱۰- ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا، معجم المقاییس فی اللغة، تحقیق: شهاب الدین ابوعمرو، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
- ۱۱- ابو علی سینا، الاشارات و التنبیّات، شرح: خواجه نصیرالدین طوسی، قطب الدین رازی، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵، چاپ اول.
- ۱۲- اردوباری، احمد صبور، آئین بهزیستی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
- ۱۳- اسلامی، ابوالفضل، اقتصاد فطری، تهران، چاپخانه دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، چاپ اول.

- ۱۳- انوری، حسن، فرهنگ فشرده سخن، تهران، سخن، ۱۳۸۲، چاپ اول.
- ۱۴- ابی الحسین ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۱۵- اعتصامی، پروین، دیوان، قم، انسانکده، ۱۳۸۸، چاپ اول.
- ۱۶- آنه ماری شیمل، مولانا دیروز، امروز، فردا، ترجمه: محمد طرف، تهران، بصیرت، ۱۳۸۷، چاپ اول.
- ۱۷- اولیور لیمن، دانشنامه ی قرآن کریم، ترجمه: محمد حسین وقار، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۱، چاپ اول.
- ۱۸- اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، تهران، سنائی، ۱۳۷۶، چاپ هفتم.
- ۱۹- ابن عبد ربّه، العقد الفرید، تحقیق: محمد عبدالقادر شاهین، بیروت، المكتبة العصریة، ۱۴۳۰ هـ.ق.
- ۲۰- بهشتی، ابوالفضل، فلسفه و عوامل جاودانگی نهضت عاشورا، قم، مؤسسه ی بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه ی علمیه قم)، ۱۳۸۵، چاپ دوم.
- ۲۱- بهار، محمد تقی، دیوان، تهران، علم، ۱۳۸۱، چاپ اول.
- ۲۲- بیهقی، ابوالفضل محمد، تاریخ بیهقی، به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب، ۱۳۸۱، چاپ هشتم.
- ۲۳- تجلیل، ابوطالب، ارزشها و ضد ارزشها در قرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه ی مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۸۲، چاپ سوم.
- ۲۴- توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه: فریدون بدره ای، تهران، نشر و پژوهش فرزانه رزو، ۱۳۸۸، چاپ دوم.
- ۲۵- تمیمی، آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، چاپ چهارم.
- ۲۶- ثقة الاسلامی کلینی، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ هـ.ق، چاپ سوم.
- ۲۷- جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، زیر نظر: آیت الله مکارم شیرازی، تهران:



- دارالکتب الاسلامیہ، ۱۳۷۹، چاپ بیست و سوم.
- ۲۸- جمعی از نویسندگان، مقتل جامع سید الشهداء (ع)، زیر نظر: استاد مهدی پیشوایی، قم: انتشارات مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۳، چاپ پنجم.
- ۲۹- جمعی از نویسندگان، موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، قم، معروف، ۱۳۷۳.
- ۳۰- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر سوره ابراهیم، [بی جا]، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۳۱- جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر بن محبوب، البیان و التبيين، قم، منشورات الارومیة، ۱۴۰۹ هـ. ق، چاپ اول.
- ۳۲- جناتی، محمد ابراهیم، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران، کیهان، ۱۳۷۴، چاپ اول.
- ۳۳- حائری یزدی، محمد حسن، وقف در فقه اسلامی و نقش آن در شکوفایی اقتصاد اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.
- ۳۴- حافظ، دیوان، تصحیح: غنی - قزوینی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷، چاپ اول.
- ۳۵- حافظ، دیوان، تصحیح: تیمور برهان لیمودهی، تهران، سنایی، [بی تا]، چاپ چهارم.
- ۳۶- حرّانی، حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، ترجمه: صادق حسن زاده، قم، آل علی، ۱۳۸۳، چاپ سوم.
- ۳۷- حسن زاده، حسن، مجموعه مقالات، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴، چاپ دوم.
- ۳۸- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، لمعات الحسین (ع)، تهران، صدرا، ۱۴۰۷ هـ. ق، چاپ دوم.
- ۳۹- حرّ عاملی، وسایل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۳۷۴، چاپ سوم.
- ۴۰- حکیمی، محمدرضا، محمد و علی، الحیاء، ترجمه: احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰، چاپ سوم.

- ۴۱- خوارزمی، ابوالمؤید موفق بن احمد، مقتل الحسين، قم، انتشارات مفید، [بی تا].
- ۴۲- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، چاپ اول.
- ۴۳- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه و تحقیق: دکتر سید غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۴، چاپ دوم.
- ۴۴- رجایی، غلامعلی، برداشت هایی از سیره امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴، چاپ دوم.
- ۴۵- سعدی، کلیات، تصحیح: محمد علی فروغی، به کوشش: بهاء الدین خرمشاهی، تهران، ناهید، ۱۳۷۵، چاپ اول.
- ۴۶- سید بن طاووس، لهوف، ترجمه و تصحیح: عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۸، چاپ دوم.
- ۴۷- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان، به سعی و اهتمام: مدرّس رضوی، تهران، سنایی، ۱۳۸۰، چاپ پنجم.
- ۴۸- سبحانی، جعفر، رمز پیروزی مردان بزرگ، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۸۷، چاپ بیست و دوم.
- ۴۹- شریف قرشی، باقر، حیاة الامام الحسین (ع)، قم، مکتبه داورى، ۱۳۹۶ هـ. ق.
- ۵۰- شعرانی، ابوالحسن و قریب، محمد، نثر طوبی (دایرة المعارف لغات قرآن مجید)، تهران، اسلامیّه، [بی تا].
- ۵۱- شیخ صدوق (ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی)، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۱، چاپ اول.
- ۵۲- شیخ مفید، الاختصاص، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسه، ۱۴۲۷ هـ. ق، چاپ هشتم.
- ۵۳- شوشتری، شیخ جعفر، الخصائص الحسينية، ترجمه: صادق حسن زاده، قم، آل علی، ۱۳۹۰، چاپ دهم.



- ۵۴- شیخ مفید، ارشاد، قم، چاپ کنگره هزاره ی شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۵۵- شیخ بهایی، دیوان، به اهتمام: سید جواد معصومی، قم، طوبای محبت، ۱۳۸۴، چاپ اول.
- ۵۶- شیخ صدوق، امالی، ترجمه: کریم فیضی، قم، انتشارات وحدت بخش، ۱۳۸۴، چاپ اول.
- ۵۷- شیخ صدوق، الخصال، ترجمه: یعقوب جعفری، قم، اندیشه ی هادی، ۱۳۸۵، چاپ اول.
- ۵۸- شجاعی، محمد، مقالات، تهران، سروش، ۱۳۶۸، چاپ اول.
- ۵۹- صائب تبریزی، دیوان، به کوشش: محمد قهرمان، تهران، شرکت انتشارا علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷، چاپ چهارم.
- ۶۰- طالقانی، سید محمود، مجموعه آثار، به کوشش: موسی فقیه حقانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران: شهرداری تهران (معاونت امور اجتماعی و فرهنگی)، ۱۳۸۹.
- ۶۱- طباطبایی، سید محمد حسین، رسالت تشیع در دنیای امروز، به کوشش: سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷، چاپ اول.
- ۶۲- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیرالمیزان، ترجمه: استاد محمد تقی مصباح یزدی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۶، چاپ سوم.
- ۶۳- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان، ترجمه آیات، تحقیق و نگارش: علی کرمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰، چاپ اول.
- ۶۴- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
- ۶۵- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵، چاپ سوم.
- ۶۶- عنصر المعالی کیکاووس بن وشمگیر، قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح: غلامحسین یوسفی، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شرکت انتشارات علمی

- و فرهنگی، ۱۳۸۵، چاپ چهاردهم.
- ۶۷- عمّان سامانی، گنجینه اسرار، به کوشش: علی افراسیابی، قم، نهاوندی، ۱۳۸۲، چاپ اول.
- ۶۸- عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب العلمیة، [بی تا]، چاپ دوم.
- ۶۹- عطار نیشابوری، فرید الدین، خسرونامه، تصحیح: احمد سهیلی خوانساری، تهران، زوآر، ۱۳۵۵.
- ۷۰- غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه: مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش: حسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، چاپ پنجم.
- ۷۱- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجّة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیّه، [بی تا]، چاپ دوم.
- ۷۲- قائد، محمد، ظلم، جهل و برزخیان زمین، تهران، طرح نو، ۱۳۸۹، چاپ اول.
- ۷۳- قائمی، ابوالقاسم، حماسه عاشورا، قم، مجلسی، ۱۳۹۰، چاپ دوم.
- ۷۴- قرضاوی، یوسف، دورنمای جامعه ی اسلامی، ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۵، چاپ دوم.
- ۷۵- قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۸ هـ. ق، چاپ اول.
- ۷۶- قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ترجمه: شیخ محمد باقره کمره ای، قم، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۳، چاپ چهارم.
- ۷۷- قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقاب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ترجمه: آیت الله شیخ محمد باقر کمره ای، قم، انتشارات مجسد جمکران، ۱۳۷۳، چاپ چهارم.
- ۷۸- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، قم، افق فردا، ۱۳۸۱، چاپ هشتم.
- ۷۹- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودّة، نجف، مکتبة الحیدریّة، ۱۳۸۴ هـ. ق.
- ۸۰- قزوینی، مولی محمد حسن، کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء، تحقیق:



- شیخ محسن احمدی، قزوین، مکتبه الامام الصادق (ع)، ۱۳۹۰، چاپ دوم.
- ۸۱ - محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، قم، نشر معروف، ۱۳۹۱، چاپ شانزدهم.
- ۸۲ - محدثی، جواد، پیامهای عاشورا، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۵، چاپ هفتم.
- ۸۳ - مولوی (جلال الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، تهران، پژوهش، ۱۳۷۸، چاپ پنجم.
- ۸۴ - متقی هندی، کنز العمال، تحقیق: حسان عبدالمنان، عمان، بیت الافکار الدولیة، ۲۰۰۵ م، چاپ دوم.
- ۸۵ - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- ۸۶ - مایکل ب. فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه: جواد شیخ الاسلامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۲، چاپ هشتم.
- ۸۷ - محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ترجمه: حمید رضا شیخی، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۹، چاپ دوم.
- ۸۸ - محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه امام حسین (ع)، با همکاری: سید محمود طباطبایی نژاد و سید روح الله سید طباطبایی، ترجمه: عبدالهادی مسعودی، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۰، چاپ پنجم.
- ۸۹ - محی الدین ابن عربی، فصوح الحکم، شرح: تاج الدین حسین خوارزمی، تحقیق: آیت الله حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹، چاپ دوم.
- ۹۰ - محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- ۹۱ - مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، تهران، صدرا، ۱۳۶۹، چاپ دهم.
- ۹۲ - مطهری، مرتضی، یادداشتها، تهران، صدرا، ۱۳۸۵، چاپ دوم.
- ۹۳ - مطهری، مرتضی، پنج مقاله، تهران، صدرا، ۱۳۹۰، چاپ پنجم.
- ۹۴ - مطهری، مرتضی، شش مقاله، تهران، صدرا، ۱۳۸۵، چاپ نوزدهم.
- ۹۵ - مطهری، مرتضی، بیست گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۷۷، چاپ چهاردهم.
- ۹۶ - مطهری، مرتضی، گفتارهایی در اخلاق اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۹۰، چاپ

اول.

- ۹۷- مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی، تهران، صدرا، ۱۳۸۶، چاپ سی و دوم.
- ۹۸- مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، تهران، صدرا، ۱۳۷۷، چاپ هجدهم.
- ۹۹- ملاصدرا، ایقاظ النائمین، تصحیح و تحقیق: دکتر محمد خوانساری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۶، چاپ اول.
- ۱۰۰- مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، (منسوب به امام صادق (ع))، شرح: عبدالرزاق گیلانی، تصحیح: دکتر سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، نشر صدوق، ۱۳۶۶، چاپ سوم.
- ۱۰۱- مصباح یزدی، محمد تقی، پندهای امام صادق (ع)، قم، انتشارات مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.
- ۱۰۲- معدن کن، معصومه، نقش پای غزالان، تهران، آیدین، ۱۳۸۷، چاپ اول.
- ۱۰۳- نائینی، میرزا محمد حسین، تنبیه الامّة تنزیه الملّة، تصحیح و تحقیق: سید جواد ورعی، قم، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲، چاپ اول.
- ۱۰۴- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴، چاپ دهم.
- ۱۰۵- نظامی گنجه ای، کلیات خمسه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۷، چاپ هفتم.
- ۱۰۶- نهج الفصاحة، گردآورنده: ابوالقاسم پاینده، اصفهان، خاتم الانبیاء، ۱۳۸۶، چاپ ششم.
- ۱۰۷- هاتف اصفهانی، دیوان، مطابق نسخه ی تصحیح شده ی وحید دستگردی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۵، چاپ چهارم.
- ۱۰۸- هانس کونگ، دین و اخلاق، ترجمه: حسن قنبری، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸، چاپ اول.
- ۱۰۹- هاشمی نژاد، سید عبدالکریم، درسی که حسین (ع) به انسانها آموخت، مشهد، انتشارات شهید هاشمی نژاد، ۱۳۶۹، چاپ یازدهم.